Mubahisa-i-Mulla Padri
by
Husain Bin Abdul Razzack

مباحثه ملا با پادری

مباحثه ملا با پادری

و [illegible] خوشتر از دیدن هزار بوستان و بسیار افزون مودت
[illegible] نسبت بی بی مریم عفیفه که حق سبحانه و تعالی وی را بسعادت
دریافتن فرزند ارجمند مشرف گردانید و بر سایر مخلوقات
برگزیده و داشتی را بر شما عرض میدارم که بصد هزار ناله دل زار
و سوز از جان افگار از آن حضرت زکیه روزگار و عفیفه کردگار
استدعا نموده ام که از نتیجه مقدس و مطهر خود درخواست نماید که
در جمیع دینی و دنیوی ممد و معین من باشد و دیدهٔ عقل مرا بنور مشاهده
حقایق و دلالات منور گرداند و دل را موافق کند باتباع دین رفیع الدرجات
و [illegible] بصد عجز و انکسار بعرض آن ملکیه ملک الجبار رسانده ام که چنانچه
امید میدارم که حضرت خود نیز در باب این بنده درین روزها همین
درخواست میفرموده باشند و چنان می پندارم که شما نیز در حق
همین بنده درین روزها همین دعا میکرده باشید چونکه دل را راغب و
شایق می بینم بر گفت و گوی و مکالمه دینی بامید آنکه تا آنچه که موافق
عقل سلیم و معقول ذهن مستقیم بود اختیار نموده شود پس اکنون
سر رشته سخن را در میدان گفت و گوی جولان دهیم و احکام انجیل
و قرآن را بمیزان عقل بسنجیم و مقابله و معاد نمائیم محمد و مسیح را
زیرا که غایت سخن ما همین است [illegible] بسیار خوش میاید
مراجعت و جوی مقصود و بدست آوردن اصل کار مطلوب بنابرین
پاره از مکالمه ما مضی از سر تقریر [illegible] اگر شما گوش هوش استماع

نمائید … انست که چون آدم مرکب است از …
اسـ … حساس و هم متصف بآرزوهای عقلی و جسـ…
… ـد و این میگردد که گر سعی بر مخالفت شهوات جسمانی
و قدم کوشش در راه اتباع معقول در زند و حق سبحانه و تعالی چون
از آلایش جسمانی و کدورت نفسانی مقدس است مقتضی
اشتغال روحانی انست که عبادت و طاعات او باشند و نیکو اند
که مرکب وجود همان سلوک داشته باشیم که سوار باسب که یکبار اد
او را بطورا و مادامی که به سوی منزل مقصود میبرد و او را وقتی
بجانب غیر مطلوب میکشد بتازیانه و لجام باز میدارد و بنا برین امر د
حق سبحانه و تعالی پرورش نفس ممنوع نیست که مجد و معین …
باشند در پیرون زندگانی بر وفق معقولیت و مدار بر خلاف … عل
چیزی طلب کند و در اصلاح او کوشش نمائیم بانواع ریاضات و
مجاهدات تا بار روح همچو فرس ما سوار و بنده بجز ادا کار مفاد و
منحرف گردد و اینچنین می باید که دین حقانی و ملت … روح
را مساعدت نماید و نفس را مجاهدت فرماید تا در اتباع
معقولات و اکتساب حسنات نفس بر روح غالب نیاید پس نگاه باید
کنیم در بین امور مذکور دین خود را و محک بزنیم تا معلوم گردد که کدام
بهترین دو و بجز الا لقمر (?) است و هرچند مقابله موجب دل آزاری
و کینه داری است اما چون مقصود جانبین اظهار حق است امید

نمی‌آید چه عمل این مکالمه بر غرض نفسانی نخواهید کرد که عداوت و
خصومت باشد به محمدیان و دین ایشان بلکه مقصود آنست که بعد از
القای مقدمات طرفین آنچه که حق است ظاهر گردد و افشا و آن می‌باید
نمود حکیم چون معلوم شده است که طالب معقولم و اعتقاد من
آنست که شما غیر معقول نخواهید گفت چه احتیاج این همه معذرت
نمودن پس بنام خدا بگوئید آنچه که از دین خود یافته‌اید تا مقابله نمائیم
آنرا با دیان دیگر پادری معلوم است که هر کسی را برای حسن معیشت
دو چیز لازم است یکی سلوک خوب با کردگار خود و دیگر با جماعه که با ایشان
گذرانده میشود پس آنچه که لایق است نسبت بخداوند تعالی بجا باید آورد
و آنچه که مناسب است نسبت بندگان به بندگان و اینهمه را مشتمل است
ده حکم که در دین عیسویان مقرر ساخته‌اند و آن احکام اینند اول پرستش
کن خدای واحد را و ویرا عزیز دار بر همه چیز دویم قسم نخور بنام خدا بر باطل
سیوم پاک دار عیدها را چهارم گرامی دار والدین را که موجب مزید حیات
پنجم ناحق مکش کسی را ششم زنا مکن هفتم دزدی مکن هشتم تهمت و دروغ
مگوی نهم میل زنا مکن دهم حرص نباشی بر مال دیگران و این ده حکم داخل
اند درین دو حکم یعنی خدا را عزیز دار بر جمیع ماسوای او و دوست دار
خویشاوندان خود را چنانکه خود را و اگر دلیل حصر این احکام میخواهید
میگوییم که سه حکم ازین احکام عشره منسوب اند بعبودیت که نسبت بخداوند
خود داریم و هفت دیگر نسبت بخلق الله چونکه سه چیز است از خدا بر فهم

ما اطاعت و عزت و بندگی را اگر یکی ازین سه یافته نشود او
تمام انجه بر ذمه ماست اطاعت تعلق دارد و بمعرفت واجب
که او را بندگی نمائیم بوحدانیت و از دل و جان دوست داریم و از و
باشیم عنایات از غیر او و شک نیاریم در انچه که فرموده اوست هر
که درک او از افهام قاصره ما بلند باشد و در همین حکم است که در هیچ
چیز متابعت شیطان ننمائیم چونکه دوستی با دشمن دوست فی الحقیقت
دشمنی است با دوست عزت خداوند تعالی که بر ذمه ماست مقتضی
است اینرا که بتمام ملاحظه و ادب نام پاک او را بر زبان رانیم چنانچه حکم
دویم مشعر بر همین معنی است و از نهی قسم باسم الله بر باطل لازم نمی آید
نهی قسم باسم الله مطلقا بلکه اشعار میکند که سوگند بنام خدا باید در وقت حاجت است
نه بغیر او چونکه قسم مستلزم است تعظیم مقسم به را و خداوند تعالی احق ا
بآن و دیگر انکه قسم مقتضی رفع شکوک است در جمیع حوایج و این
عزت است که بخدا لایق است نه بسوای او و اما عزت این قسم مشروط
است بسه چیز اول راستی دویم انصاف سیوم ضرورت اما راستی
تقاضا میکند که قسم بر دروغ نباشد و هم نه بر شک چونکه قسم خوردن
بنام خدا گواه گرفتن است خداوند تعالی را و بعزتی تمام است شاهد کردن
او را بدروغ و انصاف میخواهد که قسم بوجه عدالت باشد زیرا که سوگند
بخدا بر خلاف عدل و انصاف موجب بی عزتی است و ضرورت مستدعی
است که نام خدا را بهر تقریب یاد نیاریم مگر بحکم ضرورت چونکه این

ام موجب شکستگی تمام است زیرا که چیزی نفیس را الحی باید کار فرمود مگر بجایی
که مناسب او باشد و نیز داخل این حکم است الغای وعده نمودن که معقد
باشد به سوگند خدا حرمة لله و اگر قسم در میان نباشد هم نمی باید نقض عهد
نمود چونکه منهی است در دین و عبودیتی که نسبت بحق سبحانه و تعالی
داریم مقتضی است که از جمیع اشتغال دنیوی اعراض نموده مشغول
بعبادت او باشیم اما چون از کثرت حوایج نفسانی و موانع
جسمانی مداومت برین دولت میسر نیست بنا برین عیدی چند مقرر
ساخته شده اند تا درین اوقات مخصوصه ترک جمیع امور نموده مشغول
لایق خود نفس باشیم اما چون از کثرت ادای شکر انعام او نمائیم چنانچه
سوم منشیر است این ایام عید و چون قدرت انسان معدود و
محدود است پس لایق آنست که تمام اوقات خود را مصروف
ساز و بچیزها جسمانی چنانچه خرید و فروخت و حرفت و امثال آن بلکه می
که فرصت طلبد برای شنیدن سخنان حقانی و دانستن آنچه
ضروریست از عبادات و طاعات آفریدگار خود که همان لازم داریم
خدای بر ذمه خویش در باب حقوق اقرباء اول حکم آنست که تعظیم
کریم نمائیم مادر و پدر را که وجود ما از ایشان بظهور انجامیده است و
خرو مباهات کنیم از نسبت فرزندی ایشان و در حوایج محتاج ایشان
هم بهر چه توانیم چونکه ایشان نیز تشویش تولد و ترتیب ما کشیده
اند و نیز آنکه حرمت خویشان و ندان کما حقه بجا آریم و در همین حکم

فرموده است که بجمیع اهل عزت را عزت نمائیم بر وفق مرتبه ا...
رعایا سلاطین را و صاحبان موالی خود را و جوانان پیران را و ...
استادان را و نسبت بدیگران اقربا فرموده که بتمام محبت و مودت
بسر بریم و بوجهی من الوجوه ایشانرا نیازاریم در ذات و نه در از...
و نه در اموال و نه غیر آن و در باب ذوات و نه در ازواج در حکم ...
نه کسی را مکش مقصود از آن این نیست که هیچ حیوان را نکشیم
...ن تعالی ایشانرا برای حوایج بندگان مخلوق گردانیده است چنانچه
سواری و گوشت و امثال آن لیکن مراد از منع قتل اقربا است که
...یشانرا برای حوایج نکشیم بلکه نرنجانیم بهیچ وجه قولا و فعلا و نه کینه ایشانرا
در دل جای دهیم و درین باب چندان مبالغه رفته است که اگر کسی دوشمنی
نماید در حق ما باید انتقام از و نکشیم بلکه حکم است که در حاجت امداد او
نمائیم با و چنانچه در انجیل مقدس بالتفصیل مذکور است اما چون انسان
ضعیف الترکیب است و نفس و شیطان برو غالب است نمیتواند صبر از
انتقام نمود بنابران خداوند تعالی منع نفرموده از انتقام لیکن مشروط
فرموده که بروجه خصومت و عناد نباشد بلکه بمقتضی عدالت و انصاف
...نظر و دیگر آنکه مدعی بدست خود قصاص نگیرد و چونکه اکثر آدمی بر عداوت
نفس خود قادر نیست ازین جهت فرموده که تفویض اینچنین امور بحکام می باید نمود
آنچه که موافق عقل و عدل باشد کار فرمایند و چون فرزندان را محبوب تر
از زنان چیزی دیگر نیست و زنان را از مرد داده و باز داشته نفس را

از جانبین بکمال دشواری زیرا که هوا غالب است و نفس طالب بنا برین
بتأکید تمام امر فرمود که زنا مکن من کل الوجوه نه بقول و نه بفعل و نه بچشم و نه
بگوش و نه بخطره و نه به آرزوی اما جهة بقای نوع انسان و ادای
حاجت نفسانی رخصت داد مرد را بهمین یک زن هر چند که قدرت بر زیادتی
داشته باشند تا آنکه مساوات میان انسان که مقتضای عدالت و
انصاف است و در باب طلاق اگر بقضای و قدر خداوندی واقع شود
بعد از آن ممنوع است که مرد زن دیگر بگیرد در حیات آن زن یا زن
مردی دیگر بگیرد در حیات آن مرد و بهیچ وجه جایز نیست که سریت گرفته
شود نه برضای زن و نه بغیر رضای زن و نه بغیر رضای او و هرگاه که در منع
اختلاط زنان این مقدار مبالغه رفته است بطریق اولی معلوم میگردد و آنکه
در باب اغلام و فسق و فجور که معتاد بعضی مردم است چه قدر مبالغت
باشد و غیر این حضرت عیسی مسیح در انجیل مقدس نصیحت میدهد و ترغیب
میکند مردم را به عصمت و پاکیزگی به نمونه احوال خویش و در حق آنانی
که تقلید آن احوال از دل و جان می نمایند و اتباع اوضاع حمیده او
میفرمایند پادشاهای عظیم وعده کرده است و در وجه دیگر
آدمی را میتوان رنجانید یعنی در مال و عزت در باب مال فرمود که دزدی
مکن و درین اشارت است برین که تأخیر و تعلل ننمائیم در ادای
حقوق مردم از قرض و اجرت وغیره و سوای این حضرت مسیح
در انجیل مقدس نصایح غریب نموده است مثلا که ایثار فقرا

و محتاجانی نمائید آنچه که دارید و ترک کنید دنیا را و اتباع من نمائید که پاداش
عظیم در بهشت خواهید یافت و به نمونه افعال و کردار خود ترغیب آنها به امور
...د حکم هشتم ثابت است در عزت خلایق درین حکم خدا تعالی میفرماید
بهیچ وجه گواهی دروغ بر سود و زیان کسی ندهیم و فرض است که اگر شخصی
...سی تهمت زد که آن موجب بی عزتی او شده باشد رجوع نماید از آن
...ت تا عزت و حرمت او بحال خود بماند و افشای راز کسی نمائیم چون
...زی سبب رسوائی است مگر بتقریب ضروریات چنانچه با کسانی شهر
و دیار و دین و امثال آن و نیز حکم است که یکدیگر راست گو باشیم
بهر حال دروغ نگوئیم نه از برای نقصان کسی و نه از برای فایده کسی و نه
...زی و لعب زیرا که راستی را خیلی اعتبار است نزد خداوند تعالی
آنچه که بهیچ وجه کذب مقبول ذات پاک او نیست و دوست میدارد
...د نقا...را و در حکم نهم خدا فرموده است که آرزوی زن کسی مدار و
...حکم دهم اینچنین است که آرزوی مال کسی مدار چونکه بدین هر دو صفت
...ال محبت و اخلاص با یکدیگر سلوک کرده میشود و این احکام عشره و
...چیزهای دیگر که در ضمن آنها مفهوم میشوند همه داخل اند درین دو حکم
...ی دوست دار پروردگار خود را بر همه چیز و دوست دار برادر خود را
...در حق برادران آن کن که در حق خود خواسته باشی و مکن بدیگری
آنچه در حق خود نخواسته باشی پس شما هم نیز باشید و نیک نظر
...نمائید اگر میتوان بدین احکام افزود یا تعلیم میتوان نمود که از ینها

معقول‌تر باشید از اینجا معلوم خواهید کرد که چه قدر بیرون از انصافست
انچه که محمدیان میگویند که احکام دین ما کامل‌تر است از احکام دین انجیل
و ناسخ اند احکام دین انجیل را انچه من تعقل میکنم اینست که پیغمبر
شما آن راه اعتقاد که بر گمان دین چست و درست بود بیکار و سست
گردانید و آسان ساخت همه مشکلات دین را تا برغبت تمام پذیرای
دین او گردند اما مشخص است که خوبی دین در سهولت نیست بلکه
خیریت مقارن دشواریست چنانچه گفته اند گنج و مار و گل و خار و غم و شادی
بهم است و اگر تحقیق این امر میخواهید مقابله کنیم احکام او با نزد او معلوم
خواهد شد که پیغمبر [illegible] جا که دین خدا دشواری یافت آسان گردانید
برامت و بحسب دلخواه [illegible] تعین نمود تا ایشان را برضای تمام بدین
خود آرد و خود را معتبر ساز[illegible]ت تفاوتست میان طبیب حاذق
و مطبخی که طبیب حاذق در معالجه ملاحظه لذت و خواهش بیمار نمیکند
بلکه انچه برای صحت بیمار در کار است بی تکلف فرماید خواه ترش
باشد و خواه شیرین و خواه مقبول طبع بیمار باشد یا نه زیرا که مطلوب
وی صحت بیماری باشد نه رضای وی و منع میکند از انچه که مضر و
مفسد میباشد هرچند که لذیذ و شیرین باشد و باورچی که مراد او
آنست که طعام درست پخته وی را برغبت تمام تناول نمایند به تکلف
طبع او مینماید تا بذوق بخورند قطع نظر ازین که مفید باشد یا مضر پس حضرت
عیسی صاحب ما مانند طبیب حاذق باز داشت مردم را از انچه

مضر و مفسد اینها باشد هر چند که دلخواه ایشان بود از شهوت و انتقام
و غیره مگر بقدر ضرورت زیرا که عزیزتر است نزد وی که او را طبیب شفا
دهنده بدانند ازین که گشنده ملایم اما بغیر شما درین باب عنان
رخصت را گشاده داد و در دین خود چیزها تجویز نمود از اکل و شرب
و امثال آن که مردم بذوق تمام میل آن نمایند نافع باشد یا مضر زیرا که
مطلب ایشان این بود که مقبول مردم گردند ملا درین باب ظاهر می
شود که معقول نمی گوئید چونکه دین ما آرزوهای نفسانی را چندان
در قید می آرد و چندان امداد روح می نماید که در شرح نمی گنجد
یا دری پس این همه قال و قیل را میزان مقابله بسنجیم تا راجح و
مرجوح ظاهر گردد و نخستین منکر این نخواهد شد که طبیعت آدم چون
به سبب عصیان فاسد شد و معصیت او از روی میراث در ذوات
ما بان سرایت گشت بنابرین اگر سمند نفس در میدان سرکشی
و طغیان جولان مینماید اگر دست عقل عنان او محکم گرفته نباشد
و شک نیست که آن قدر دشواری نمی باید آدمی در نماز گذاردن
و روزه داشتن که در انداختن جان بمخاطره جهت دین و در ترک
انتقام از کسی که بد کرده باشد و در هر آرزوهای نفسانی و هر که درین
جهاد نفس استوار در دین خود برقرار و آنکه قدم سعی او درین
راه بیشتر در دین خود قوی تر است بعضی چیزها که در دین شما
ناقص است و از جهة موافقت مرضیات مردم آسان تا آنکه

مردم که طالب سهولت اند بآن رغبت نمایند هرچند که فی الجمله چیزهای دیگر
استحکام دارد پس مقابله کنیم احکام هردو دین را تا حقیقت
جانبین ظاهر گردد در حکم اول بطریق اوضح معلوم شده است که
در آن هیچ فضیلت ندارد دین شما زیرا که در آن حکم میفرماید که
دوست داریم خدای تعالی را بدل و جان و بتمام قدرت و اراده و کمال
صدق و وفا بخدا داشته باشیم و بدین چندان سرافراز و ممتاز گردیم
که بهیچ وجه یک بموجب عدم حیات متکبر از و نباشیم که آنچنان صاحب
را چنین خادمان و فادار شایند و در کتاب شما واقع است که
وقتی که مخاطره جان ... رو دهد بگوئید که لکم دینکم ولی دین تا که رهائی
یابید ازان و درین ... است بانکار از دین بوقت شدت
اینچنین است اما این ... اوایل اسلام بود که ازجهت قلت
مسلمانان با کفار طاقت مقاومت نداشتند ولیکن چون حق تعالی
نصرت داد اهل اسلام را برا عدا منسوخ گردانید این حکم باین آیه
کریمه که ان الدین عند الله الاسلام یعنی بدرستی دین نزد خدا و ند تعالی
اسلام پس هر که انقیاد او ننماید بکشید اورا و تاراج کنید اموال او و شما نرا
و اسیر کنید یاوری اینست عیبی که در دین شما یافته میشود که موافق
اوقات چیزها میفرماید مثلا هر وقتی که احتمال مخاطره پیش آید میفرماید که
تساهل نمائید با معاندان خود باین قول لکم دینکم ولی دین و وقتی که غلبه و
قوت رو دهد میگوئید که ان الدین عند الله الاسلام و نمی بینم که حکم باشد

بر شما چنانچه محکوم هستیم در انجیل که مقر و قایل باشید بر حقیت دین خود
هر چند که خطره جان به شما پیش آید مگر وقت قدرت که توانید
اهل انکار را سیاست رسانید میپرسیم از شما اگر بتقدیر خدا یکی از شما
بدست دشمنان گرفتار آید بی اسلحه و در ته تیغ بکشندش میتواند که
از خوف جان بظاهر رجوع نماید از دین تا بعد از اخلاص بدین خود عود نماید
علماء دین ما چنین نقل میکنند از حدیث پیغمبر که سه چیز را مخفی دارید زر و
سفر و دین و از مضمون این حدیث و امثال این رخصت مفهوم میشود
برگشتن از دین از روی ظاهر در وقت خوف هلاک جان بشرطی که
از اعتقاد که در دل دارد تجاوز ننماید بلکه در آن وقت قصد آن داشته
باشد که بعد از خلاص تایب شود از آنچه که بر زبان او جاری شده باشد
اینچنین عمل بسیار منقول است از مردم مذهب پادری و اینچنین عمل
از جهت ضعف بشریت عجب نیست چنانچه سایر معاصی اما تجویز این
عمل و موافق دین پنداشتن این را در کمال نقصان دین مینماید دین
اصلا روا ندارد که قایل باشیم بحقیت دینی دیگر و بهیچ ضرورتی انکار
دین خود ننماییم بلکه میفرماید در انجیل که اگر سوال کرده شود از شما از
حقیقت دین بگویید که دین دین ما است که موجب سلامتی و نجات
است نه غیر او و اگر چه شما را از جهت دین برانند و تاراج نمایند
و بکشند و پیش درندگان اندازند و جلا وطن کنند صبر کنید بر این
همه ایذا و قایل و گواه باشید بر حقیت دین خدا و دین قرآن میفرماید

مقارا

را که برای قرار دین نمیشد مگر ابزار دین ما پیغمبر باید که مؤثر باشید به حقیقت دین
گفته شوید دین شما روا میدارد که برگردید از دین وقت ضرورت و دین ما بر
این چنین چیزها نیست اکنون بچشم انصاف ملاحظه نمائید و تعمق کنید که کدام
ادیان کاملتر است درین باب و کدام همت و استقامت و وفا بیشتر میطلبد
پیغمبرکان خود تا گفته باشید که دین قران منسوخ گردانید دین انجیل را در
دوم دین ما میفرماید که سوگند نخورید بنام خدا بر باطل مگر براستی و حق
ضرورت و لیسار تاکید است درباب قسم که اگر واقع نشود و بهتر و اولی
است پس نظر کنید که چه فضیلت افزود پیغمبر شما درین باب زیرا که صاحب
کتاب شما که او را پیغمبر خدا میگوئید هر ساعت قسم یاد میکند گویا که تعلیم
میدهد خلق را بنمونه کردار خود تا همین روش را معمول دارند اگرچه قسمش
بر راستست اما بموجب زیرا که قسم بر چیزها میخورد که محقق و مشخص اند که
اصلا درین ها خفای نیست چنانچه قسم است باین که او دانا است و خالق
اشیا است و جزا دهنده اعمال نیک و بد است و امثال این چیزها که برای
عقلا دکردن برایشان این همه اقسام یاد کردن و طلبیدن استشهاد مینما
هرگاه که قسم خوردن در معنی گواه گرفتن است مقسم به را در آنچه که قابل است
پس باید که سوگند بچیزی باشد که اعتبار بیشتر داشته باشد از سوگند خور
بنا برین سوگند خورده نمیشود مگر بخدا و اولیاء او اما او سوگند میخورد و بملائکه
و باسمان و زمینها و شمس و قمر و اسب و فیل و شتر و شب و تاریکی و روز و شب
بانجیر و زیتون و بامثال این و از قسم این چیزها مفهوم میشود که ا

را اعتبار بیشتر داشته باشیم بوسیلهٔ این چیزها بنابرین این همه ق
بی تقریب و بی ضرورت اند و چندان قسم یاد میکنند که در همین بسیار
سیوم از جهت سوگند بیشتر واقع است و ازین همه کثرت قسم اجتن
ظاهر می شود که ترغیب میکنند تابعان خود را که بر همین دستور عمل مینمو
باشند چنانچه سابقا گفته شد و این چیزیست که در کمالیت ذات
خدا نقصان می آرد و چندان متابعت دارد درین باب که قسم میخو
بملائکه که اهل جنت اند و حال آنکه ایشان غیر شیاطین نیستند و
شایسته ذات پاک اوست که تعظیم دهد شیاطین را و ایشان را مع
گردانند بگواه گرفتن ایشان را هر چیزها که خود عالم و مقر است پس چه فضیلت
دارد درین باب قران بر انجیل تا بگوئید که منسوخ گردانیده است انجیل
و حکم سیوم که در باب عیدهاست میفرماید که پاک خواهی داشت روزهای
عید را یعنی روزهای که برای عید معین اند و درین عیسویان می باید که دران
روزهای مشغول باشیم بعبادت خدا تعالی که اینست تقدیس آن روزها را
بنابرین دران روز عید سوداگران دوکان نمیکشایند و جمیع اهل
حرفه باز میمانند از پیشهٔ خود و حاکمان خود دران روز به محکمه عدالت برای
حکومت نمی نشینند و خلایق از جمیع شغلها که درای پریشان و سرگردان
میگردانند اجتناب نموده بحضور دل بعبادت پروردگار خویش میگذرانند
روز یکشنبه است و این روز یکشنبه پیش عیسویان متعین برای عید پاک شده
است بجهت آن که دران روز خدا تعالی بمردم احسان های خاص افزونتر

از روزهای دیگر کرده است چونکه درین روز خدا تعالی خلق کرده است
آسمان و زمین را و درین روز آفرید خدا تعالی فرشتگان و درین روز پیدا
کرده نور را و این روز اول از روزها است که خدا تعالی مردم بنی اسرائیل
را چندان عجائبات قدرت بواسطه موسی پیغمبر و درین روز تولد
شده است حضرت عیسی صاحب ما و درین روز عطا نموده شد بخوت
عیسی مسیح این نام یعنی سلامتی دهنده و درین روز حضرت عیسی صاحب ما سرانجام
داد بسلامتی ما این بابی که زنده برآمد بتمام قدرت و کمالات از قبر بعد از
کشیدن چندان محنت و صعوبت مرگ جهت خلاصان اهل دنیا و برخاستن
خود از قبر نمونه روشن و دلیل واضح نمود از روز بعث و از سعادت و تمندی که
پیروان او خواهند داشت لهذا از روز دهم درین روز حضرت عیسی صاحب ما
روح القدس را بر سر اپوستلس یعنی به سوی رسولان خود که ایشان را بزبان
عربی حواریان میگویند ارسال نمود تا فاعل الاعمال از عنایات و معجزات خداوندی
گردانیدن ایشان را او قادر سازد بسخن وری هر زبان غیر مکرر و منور گرداند
ایشان را او قادر سازد بحصول علوم جمیع کتب الهیه تا باطراف و جوانب
دنیا روند از برای آنکه اهل دنیا را تعلیم دهند انجیل منقول است که روز بعث و
روز باز پرس عالم یکشنبه خواهد بود از جهت این وجوه مذکوره و سوای
این حضرت عیسی صاحب ما فرمود که این روز یکشنبه از همه روزهای هفته
در عبادت خدا اشتغال نمائیم و بیشتر از همه روزها آن روز را پاک و صاف
داریم و بدین واسطه آن روز را دومینگس میگویند یعنی روز خداوندان

معنی که این روز خاصه خدا تعالی است پس آنرا محض در عبادت خدا باید گذرانید
و درین روز در عبادتخانه جمع می آیند عیسویان و یک پادری معلم پاره از
انجیل مقدس قرات میکند خارج از نماز و تعلیم مینماید
مردم را امور دین و ملامت میکند اهل معصیت را و میگویند که
آنچه واجب است بر ذمه ایشان بجا آرند و از آنچه منهی است
پرهیز نمایند باین قانون اموخته میشود و همگنان را رسوم دینی
و بدین فایده اکثر خلق اجتناب از معصیت مینمایند و در راه
صلاح قدم میگذارند و ورای این یکشنبه روزهای دیگر معین
اند در دین ما که در آن ایام مقدسه نیز بجا می آریم آنچه لازم است
بر ذمه ما این از عبادات و طاعات و غیر ذلک چنانچه
ایام ظهور حضرت مسیح در دنیا و عروج ایشان بر افلاک و
روزهای عید که برای تعظیم و تکریم حضرت بی بی مریم عفیفه
و اولیاء دیگر وضع کرده شده اند تا مردم بنمونه کردار ایشان
در عبادت خدا رغبت و سعی نمایند پس محمد بانی این اینچنین سنت
عیدها فرض نشد و بعضی ایشان همین روز جمعه را برگزیده اند
بگوئید شما که کدام چیزهای فاضلتر کرده است خدا تعالی
در روز جمعه تا بجهت آن از روز یکشنبه که چندین مشهور و معتبر
است فوقیت داشته باشد و جمعه را بکدام وجه میفرمایید که بگذرانند
بر رسوم عبادت دین خدا اگر در دین شما این حکم است که روز جمعه

بروند به مسجد جامع برای نماز این حکم مزبور است وانها در آنجا چه فضیلت می
یابند برانچه شنیده اید وخواهند شنید که عیسویان میکنند در عبادتخانه بروز یکشنبه و
دیگر عیدها تا گفته باشید که فرقان ناسخ انجیل است در حکم چهارم که درباب مادر
و پدر است جای سخن نیست پس آنرا گذاشته بر سر حکم پنجم رویم که دران
نهی فرموده است از خون ناحق و بیگناه ریختن و موقوف داریم این مذاکره
بر فردا انشاء الله تعالی **فصل دویم درباب قتل** به نسبت انچه مذکور است در
حکم پنجم و ششم بسیار متفاوت می یابم دین خود را و شما را خصوصاً درین دو حکم
که بر اکثر ضعیف الترکیب دشوار ظاهر میگردد که بهیچ وجه فضیلت دین فرقان بر
دین انجیلی ندارد بلکه بنسبت باو خیلی ناقص است زیراکه در حکم پنجم میفرماید که
بنوعی برادرانه سلوک ورزیم و بسر بریم که هر یک دیگرا قتل نکنیم و نرنجانیم لقب
وغیره و در حق هیچکدام بد اندیش نباشیم و نیز هیچ بدی نرسانیم به کنندگان
خود را بلکه در برابر او احسان و اکرام نمائیم حتی الامکان اگر در وقت حاجت
بجایان رجوع آرد متحد باشد در مذهب یا غیر متحد و صالح باشد یا طالح و میفرماید
که انتقام رنجش و آزار خود را بکردگار حواله نمائیم یا بذمه عدالت و نصفت
پادشاهان عادل و کمسنگان ایشان واگذاریم تا انچه برجایان حکم بعدل
و انصاف فرمایند راضی باشیم بران و از زور بازو و قوت تن انتقام
نکشیم که مبادا از حد عدالت تجاوز واقع شود و اکنون ملاحظه نمائید قران را
که چه مقدار رخصت میدهد بر کشتن و زدن بر کسانی که انقیاد دین او
ننموده اند اکنون بیاد آرید قران خود را که خواهید یافت هر چند رخصتها

برای کشتن و زدن دشمنان میدهد و نخستین به نسبت آن کسانی که
دین قرآن قبول نمیکنند گفتند که آن حکم اول یعنی لکم دینکم و لی دین که سهولت
و نرمی مینمود و قطع کننده مناقشهها را بود منسوخ شد بعد از آن فرمود که از
امت که بدین شما نمیگروند بحکم تعصب انتقام کشید و هر بدی که بشما رسانده
اند در مکافات آن بهمان قدر آزار برسانید بشرط اینکه از حد تجاوز نکنید
این حکم مذکوره است به سوره بقره در سیپاره اول و در سیپاره
بیست و ششم در سوره محمد حکم است باین مضمون پس چون دیده
باشید مشرکان را اسیران ایشان را ببرید و چون از ایشان اکثری را بقتل
رسانیده باشید باقی را به بند محکم و مضبوط به بندید و آزاد کنید
مر ایشان را و بفهمانید این احسان که در باب اینها میکنید و هنوز میگویند
که این دو حکم منسوخ شدند بموجب حکم دیگر که نازل شده به پیغمبر شما
در آیت سیف در سوره توبه بسیپارهٔ دهم باین مضمون که
بکشید همه مشرکان را و هر جا که ایشان را بیابید اسیر کرده از شهر
خویش بیرون کنید و در ره گذرها مانید و اگر از کفر توبه کنند و به تضرع
و زاری پیش آیند بگذارید مر ایشان را و اگر نه امتعه و اسباب معیشت
ایشان را تلف و تاراج کنید و اگر بخدمت شما اطاعت نمایند و جزیه
را ادا کنند رخصت است مر شما را که ایشان را نکشید بلکه بیازارید
چنانچه پیغمبر شما در حدیث خویش فرمود و اینست آنچه دین شما
میفرماید نسبت با ما که با آن نمیگروند و محمد را به پیغمبری قبول نمیکنند تا

بهانهٔ حکم خدا هر بدی که توانید در حق ایشان به تقدیم رسانید چنانچه با دشمنان
و به نسبت با آنکه هم کیش شمااند حکم است در دین شما که بدکار بد به بد
کنند کافی خود یعنی بشکنید چشم او را بمقابلهٔ چشم و دندان بدندان و بینی به بینی بشرط
آنکه انتقام از حد عدالت درنگذرد چنانچه در سیپاره ششم در سوره مائده مذکور
است و نزد علماء شما نیز رواست که هر که از دیگری رنج کشید رفع آن
رنجش نماید بانتقام مثله اما بشرط آنکه در انتقام تجاوز واقع نشود چنانچه اگر
شخصی کسی را زد رواست او را هم زدن بنوعی که زده باشد و اگر
بیحرمتی نمود رواست مبادلهٔ آن بیحرمتی نمود هر یکی که او نموده باشد اگرچه میگوئید
که العفو عند القدرت اولیست زیراکه خداتعالی بمبادلهٔ آن آب مغفرت
خود نامه سیاه معاصی آن عفوکننده خواهد شست آیا درین دو سخن
شما که صاحب علم و عالم دین خود هستید شکی و شبهه دارید حالا درین
هیچ شک نیست و هر اینه هر دو چیز بسیار معقول اند و از نخستین
معقول تر نتواند بود زیراکه آنکه خدا را بندگی نه میکند و چنانچه باید و شاید لایق زندگانی
و اعزاز و اموال نیست زیراکه جان و مال و اعزاز و اکرام از عنایت خداوندی
نصیب ایشان شده است پس هر گاه که خدا ناشکرانه نعم خداوندی بجا نیارد
سزاوار است که آن همه را از و باز ستانیده شود بنا برین پیغمبر ما خبر کرد
از خدای که هر که بدین او نگراید و اعتقاد رسالت او ننماید بکشند او را و اسیر
برند و تاراج سازند اموال او را یادری بکدام چیز دیگر توانست پیغمبر
شما را که بلشکریان و فرمان بران خود همت بیشتر دهد برای جنگ

وامداد تا ملکها و زمینها را که مطلوب داشت بگیرد تا خود را بزرگ و نام آور سازد
مگر این بهانه که هر کجا مخالفان دین و مذهب خود را بیابند بکشند و تاراج کنند
اموال ایشان را و هنوز تا از دل ایشان هر خللی که باشند دور سازد
خبر داد ایشان را از خدا تعالی که در سیپاره بیست یکم در سوره احزاب
چنین فرموده است که میراث داد مر شما را از زمینها و صحراها و اموال و
اجناس و جانوران کافران و زمینی که هرگز بران قدم ننهاده باشید
بنا برین حکم می پنداشتند که همه چیز از ایشان است هر چه میخواستند
میگرفتند چنانچه از ملک خود پس اکنون ملاحظه نماییم که این همه کشتن
و زدن و تاراج کردن چه قدر معقولیت دارد برای اینکه میگویند
که این همه امور از برای آنست که بگروند بوحدانیت خدای و برسالت
رسول او نخستین برای آنست که بگروند این مقصود و روش خوب
و سلوک پسندیده نیست فرود کردن و کشتن و تلف و تاراج نمودن
زیرا که قبول کردن دین و ایمان آوردن بخدا و رسولان او کاریست
که باختیار و رغبت دل میسر می آید چونکه ظاهرا دین داری نمودن و
در باطن منکر بودن هیچ معتبر و سودمند نیست درخت تا میوه
دهد زمین را میطلبد و رطوبت در بیخ میخواهد و درخت دین تا بیخ
محبت در زمین دل نداشته باشد و از آب رغبت ترغیب نیابد
لاجرم ثمره نمی بخشد علی الخصوص که تعین می پنداریم که خدای خالق
ما مستغنی است از عبادت بندگان و هر آنچه مقبول جناب

قدس او نیست خدمات که به تکلفات بجا می آریم و در هرچه که میکنیم بیشتر نظر
حق سبحانه و تعالی بر نیت و ارادت دلست نه بظاهر و خلق الله نیز راضی
و شاکر نمی باشند از خدمتی که به جبر و تکلف و بی اختیار او کرده می شود
پس اولی آنست که این چنین خدمت برغبت دل کرده میشود نه بجبر و
تعدی پس سوال میکنم از شما آیا روش معقول و برگزیده عقل نیست
یغما کردن و زور آزمودن و اسیر گردانیدن و بقتل رسانیدن و
شلاق زدن آدمی را تا روش دین حق قبول کند و موافق آن عبادت
بجا آرد و بسیار پیغمبران پیش از پیغمبر شما بدنیا آمده بودند و خیلی
تعصب داشتند که مردم را بدین خدا دعوت نمایند و بعضی از ایشان
بسیار صاحب قدرت بودند اما هرگز دیده و شنیده نشد که هیچکدام از ایشان
بکشتن و زدن مردم را بدین حق در آورده باشد مگر بشیرین زبانی
و حسن معاملت زیرا که بحقیقت کلید دلها شمشیر تیز و تیغ خونریز
نیست بلکه تعلیم امور دین و موعظه حسنه و التفات و احسانیست بخلق خدا
که باین کلید قفل دلهای مشرکان مفتوح میگردد و این کلید آورده است
حضرت عیسی صاحب ما و پیغمبر شما شمشیر آورده است بخلاف آن خود
ممیز باشید درین که کدام ازین دو چیز در معقولیت بنیاد مستحکم دارد
حضرت عیسی مسیح بکسان خود فرمان داد و بروید و بیاموزید خلق را روش
دین و پرستش خدا و آنچه باید بجا آورده باشید چنانچه گوسفندان میان
گرگان و به بیماران معالجه کنید و همه کس به نیکی و نیک کرداری پیش آئید

و راه حق تمام لطف و شفقت نمائید واگر در بعضی شهرها مردم مشرک دعوت
ش نس هوش نبارید یک ازان متنفر و ملول شوند بدیگر
شهرها روید و وقت برآمدن از حدود ایشان خاک مسکن و ماوای
شان را از کفشها خود بگواهی سخت روی و نافرمان برداری و سر
کشی ایشان بیفشانید وازین نوع بسیار چیزها فرموده و نصیحت نموده
امت خود را اما پیغمبر شما این حکم می آرد که هر جا یابید مشرکانرا و
کسانی را که محمد را به پیغمبری قبول نکنند و بدین او نگروند حرب کنید
با ایشان و بزنید و تلف نمائید عیال ایشانرا واگر کار ازین بگذرد
بقتل رسانید و زمین ایشان و دیگر هر چه از نقد و جنس داشته
باشند بزور بگیرید تمیز کنید شما که کدام ازین دو تعلیم معقولتر است
والا بقسم بخدا وچه چیز دیگر میگفتی اسکندر بزرگ مر لشکریان خود را
مگر این که سیر کنیم در اطراف عالم و آنانکه مارا به پادشاهی و خداوندی
قبول ندارند ملک از تحت تصرف ایشان بکشیم و بقتل رسانیم
ایشانرا و بهمان مضمون سخن کرده است ژولیوس قیصر رومی و نیزان را
هزار پادشاهان دیگر که عالم را بزور بازو بدست آورند همان یک
تفاوت می یابیم که اینها زور و جنگ آشکار میکردند جهت گرفتن
ملکها و اسباب دنیا و پیغمبر شما به بهانه آنکه با خدا میفرماید و فرستاده
خداست برای این کار اگر آمده است تا این تعلیم امت خود بدهد
حاجت آمدنش نبود زیرا که همان آرزوی جاه و حرص و سلطان

ای

این نوع چیزها را از تندی و تیزی و آشوب و فتنه انگیزی‌ها مردم را
چندان آموخته است که کافی بوده منکر نخواهید بود ازین حکم
کشتن و زدن‌ها مر دشمنان خدارا بر حقیقت هرچند که از انصاف است که
نخستین مردم را بصلح پیش آیند و دلیلها نموده تعلیم دهند تا راه سلامتی
را بشناسند چنانچه میفرماید پیغمبر ما که برین دستور عمل کنیم لیکن اگر باین روش
با طاعت خالق و خداوند خویش نیایند همچون عاصیان لایق انواع عذاب اند
و سزاوار اضاف عقاب باین معنی باید فهمید حکم پیغمبر ما را پادری خو
که از پیغمبر خود عذر بیارید اما بایستی که او بسیار واضح و روشنتر بیان
میکردی حکم تعلیم مردم را و کشیدن رنجها و محنت‌ها را بجهت بیان مسالک
حق و تعلیم آن و احتراز از راه باطل چنانچه بر شما حکم سیاست و
قتل را واضح و روشن کرده است اما این چنین نیست چرا که این
حکم آخر هرجا در قرآن شما یافته میشود اما آن دیگر از سعی کردن و
کوشیدن در تعلیم مردم چندان روشن و مشروح نیست در تمام قرآن
و حال آنکه ذات ضعیف ما حاجت بیشتر دارد که او را برین بیارند که محنتها که
در تعلیم دین حق پیش می‌آید بکشد که بسیاست دادن دزدان و کشتن
آنانکه دین سلامتی را قبول نمیکنند یا بانکه بجهت این اسباب ایشان را
برای معیشت خود گرفته باشیم هنوز این عذر پسند نیست که جهت سیاست
دادن بآنانکه بدین شما نمیگروند موت کنند یا بزنند یا بکشند زیرا که اگر این
چنین بودی که همین تعصب غیرت دین خدا شما را برین سخن می‌آوردی

نبایستی که هیچکس را هر چند که فایده بسیار و سود بی شمار بشما رسیدی
جان بخشی نکردید تا در عالم مردم که نالایق زندگانی بودند نمانند چنانچه
مشرکان هستند و آنانکه خدا را نمی شناسند و پیغمبر خدا را قبول نمیکنند اما
می بینیم که از تعلیم پیغمبر خود منصف باشید که چه طور عادل و صاحب انصاف
باشد آن حاکم که بجهت طمع زر و رشوت می بخشد گناه کار را و تدارکی که سزاوار
آن گناه باشد نرساند آیا چنین حاکم عادل میخوانند پس اگر تمام عالم قبول
نمیکردی دین پیغمبر شما را و برایشان بجنگ غالب میشدید و میگفتید که
قبول کنید دین پیغمبر ما را وگرنه البته کشته و تاراج خواهید شد و از شما درخواست
میکردند که مایانرا بر روش دین و مذهب خود بگذارید که بشما اطاعت و فرمان
برداری کنیم و جزیه دهیم تمام میشد سختی و تعصب شما و تمام گناه ایشان
بی جزا میماندی و خلاص میشدند همه و ایمن در پناه از شر شما می بودند
هر چند که میزیستند برسوم کفر چنانچه سابقا زندگانی داشتند پس
پیغمبر شما نیاورده است برین حکم تعصب دین و امر و بندگی او مگر
فایده و سود خود و بهانه تعصب خدا حاصل که بیشتر میماند این سخن
بگفتار سپه سالار لشکریان خویش برای همت دادن ایشان
وقت جنگ که به تعلیم پیغمبر خدا در باب انتقام رنجشها و آزردگیها
خود نیز دور نیست تعلیم پیغمبر شما از تعلیم سپه سالار لشکریان
بلکه این سخن بغایت معقول و نهایت عدالتست تا آزردگیها و ستم
رسیدگی کسی بی جزا و سزا نماند اما چون احتمال دارد که کسی برین قصد

بوده باشد که انتقام را از حد بگذارند و زیاده تر ازان ضرور آزار برساند که
باو رسیده باشد بنابرین بسیار درین باب تاکید و مبالغه بردم
امر فرموده که زنهار زنهار که از حد و عدل و انصاف تجاوز نکنند چراکه ازان
تجاوز جنگ و شعبه عقوبت بروز شمار خواهند یافت یاوری این هم براه
مستقیم نمیرود منکر نیستم ازین که لازم و واجب است که هر گناه و بدی
تدارک و مکافات بیابد و اگر نه در دنیا هیچ کس زیستن نمیتوانست
اما این از انصاف نیست که تدارک و سیاست بدست ستم رسیده و
آزار کشیده دهند چراکه عدالت را بدشواری تمام در ضبط میتوان آورد
بی انکه دران ضابطه کم و بیشی معمول کرده و هم نمیتوان زیست در عالم
به امنیت و رفاهیت زیراکه اگر همان آزار کشیده و الم رسیده انتقام
خود خواهد کشید و سیاست خواهد کرد او خود حاکم خواهد بود برین که چه
مقدار لایق جزاست انکه اورا رنجانیده است و این از عقل بسیار
دوراست چراکه تمام عالم برین قایلست که هیچکس نتواند حکم در معاملات خود
بعدالت کند زیراکه محبتی که بخود دارد و کینه با انکه اورا رنجانیده است بتغلیبه
و مغالطه می آرد در سنجیدن رنج و سیاست که آنرا باید داد که کوری
و تیرگی چشم لازمهٔ محبت و کینه کشی است و هم ازینست در ملکها و شهرها
که به ترتیب عدل و تدبیر عقل میگذرانند حاکمان آن بلاد را بتاکید تمام
و حکم فرموده اند که زنهار رشوت نگیرند ازان مردم که پیش ایشان
دعوی می آرند و فریاد و استغاثه می نمایند چراکه بخشش دل را بسوی

بخشنده میکشد و چون محبت و خصوصیت با یکی از مدعیان هست اکثر
اوقات بحالست که رفع معامله باشد بنوعی که مقتضای عدالتست
پس هرگاه محبت بخود و کینه که نسبت بدیگری باشد مشابه عینک که بغلط
هر چیزی را از جواهر اصلی کلان یا خورد بنظر می آرد و زیاده تر بقیاس
می انگارد و از انچه بوقوع انجامیده بود و از انچه بنظر ثالثی که دران مدعا
ندارد می نماید و ازینست که حکم میکند بر عاصی که لایق سیاست بیشتر است
و درین خواهد کوشید که او را برساند موافق انچه بغلط فهمیده بود که این
سیاست لایق اوست و چون انکه گناه کرده بود از جهت محبت که بخود
دارد و کینه بدیگری میداند که چندان بدی نکرده ام و لایق چندین عقوبت
نبوده بنابرین قصد آن دارد که ازان زیادتی انتقام کشد و باین تقدیر
هرگز هر دو بعدالتی که باید و حکمی که دین فرماید قرار نمیگیرند زیرا که این
قضیه بدو پله ترازو میماند که چون یکی بحرکت دست برداشته شد یک
پله اگر فرود آمد دیگری بلند شد و بیرون از جای خود و آن تا بجای
خود باز آید به نشیب میرود و بچندان قوة که از حد خود میگذرد و دیگری را
بفراز بیرون از محل خود میبرد و باز تا این بجای خود آید آنرا از جای او
میبرد و هر یکی نشیب فراز میرود و بمساوات قرار نمی پذیرد مگر بعد
از مدتی دراز همین طور اکثر اوقات در انتقام کشیدن بیکدیگری بسیار
تردد کرده میشود زیرا که مرد آزرده می پندارد که رنج ما بسیار بود
و از جهت رنج آزار افزونتر بدیگری میرساند و آن دیگری بگمان

اینکه لایق چندان عقوبت نبود از ان متجاوز انتقام میخواهد لوح سالها
میکذرد و تا قتلی شوند و با آشتی و دوستی آیند ب نت که
کسی انتقام رنجش خود بدست خود کار نفرماید بلکه می تعویض
کند این امر را بحکمی که منصوب باشد بحکومت بمعرض و او بعد از تشخیص انچه
موافق عقل و دین باشد بران عمل نماید که رفع خصومت جانبین کردد
اینست حکمی که در انجیل مقدس وارد است اکنون آمد پیغمبر شما
و میکوید که خدا مارا فرستاده برسالت این پیغام که هر کدامی که تواند
بکشد بدست خود اما بشرط اینکه از حد انتقام تجاوز نکند چه میکوئید
در حق طبیب که منع میکند مستسقی را که آب سیر نخورد و مکر اندکی اما در
پیاله بزرک که لب لب باشد کدام مریض است که اکتفا نماید بدان
قدری که حکیم رخصت نموده باشد و حال انکه پیاله کلان از آب
برلب نهاده باین تقدیر بهتر بودی که حکیم منع مودی که آن مقدار
آب که رخصت حکمت است در ظرفی دهندش که زیاده از ان کنجایش
نداشته باشد تا هر چند که دلش خواهد از حد تجاوز نکند اینچنین فرمود
حضرت مسیح خداوند ما که صحت بخشنده جمیع امراض و حاصل کننده
جمله مقاصد و اغراض مردم است که اکر بنده ضعیف و ناتوان مکافات
و انتقام از کسی میخواسته باشد آن را بعهدهٔ بادشاه و حاکم خود
واکذارد تا ایشان بحکم خود زیاده از انچه رخصت است انتقام نرسانند
پیغمبر ما سخن دارد بمردم دیانت دار و عالمان که حکم نخواهند

کرد برنج رسیدگان وستم کشیدگان از برای انتقام و مکافات زیاده از آنچه
مقتضی عدل وعقلست یادری دین حق باید که عام باشد برای دانایان
ونادانان واز پرهیزکاران و بدان ونا توانان وتوانایان پس چه انصاف
است آن رخصت دادن بجاهلان که دانایان را داده میشود تا ایشان
ورطه مهلک که دانایان بتمام سختی و دشواری به سلامت و عافیت
میگذرند نادانان وضعیفان مستغرق شوند هرآینه اگر بمیزان اندیشه
خود خوب سنجید این سخن مذکور تحقیق خواهید فرمود که این صورت
اکثر میماند بضابطه لشکریان که دایم الاوقات انتقام دوست میباشند
نه بضابطه مردم که برایشان لازم و واجب است که در آرزوهای
خود از اندازه عقل وعدل بیرون نیایند ملا پس در دین شما
چه میکنند به کسی که بدست خود بی حکم حاکم انتقام آزار خود کشد یادری
سیاست میرسانند ویرا تا دیگری را مجال خلاف حکم حاکم نباشد اما
در عقوبتش مساهله مینمایند از جهت حمل کردن تقصیر ویرا بر ضعف
بشریتش اگرچه نزد خدا فی الحقیقت ماخوذ می شوند و گناهکار
میگردند اما درمیان شمایان اگر مشخص شود که در انتقام از
حد تجاوز نکرده است سیاست نمیفرمائید هرچند که انتقام خود
کشیده باشد واگر سیاست دهند از جهت فوت شدن مصلحت و
ترتیب حکومت اما میگویند علماء شما که پیش خدا عاصی نیست
وماخوذ نباشد پس اینست تفاوت که در انجیل ما و قران شما

یافته میشود و شما خود ممیز شوید و به بینید که کدام ازین معقولتر است
برای زیستن و بسر بردن بصلح و آرام و امنیت و سعادت و
در باب پندها که درین کار داده شد میگوید بغیر شما اگر بخشید بد
رنجش خود را خدا تعالی گناهان شما خواهد بخشید اما کم یافته می شود
که بتاکید تمام درین باب امر کرده باشد که چون این کار بسیار مشکل
و بزرگ است بایستی که سعی و تاکید فراوان مینمود تا مردم بی
تحمل و بی طاقت را ترغیب نموده میشد اما حضرت عیسی صاحب ما
چون از دل و جان خواست که مایان را بهر چه بهتر است ترغیب و تعلیم
و به هزار سخن می آرد تا نشان خاطر مایان فرماید درین که عفو گناه فی
الحقیقت آدمی را بسیار مفید است هر چند که بر نفس دشوار مینماید
خدا نبابرین گاهی میفرماید اگر نمی بخشید از دل رنجشهای خود را هم نخواهد بخشید
گناهان شما را و گاهی میگوید بخشید دشمنان خود را و نیکی کنید
بآنانکه بشما بدی میکنند تا درین عمل بخدا که پدر و صاحب شما است
موافق باشید که باران رحمت بیدریغ از خزانه انعام خود بر نیکان
و بدان یکسان میفرستد و آفتاب عنایت خود تابان میگرداند
روز نیکوکار و بدکاران و گاهی میگوید که میخواهم شما را بدانند و
بشناسند که پیروان منند درین که یکی مر دیگری را دوست داشته
باشید و گاهی میفرماید اینست حکم من مر یکدیگر را دوست دارید چنانچه
ما شما را دوست میدارم و امثال این هزار سخن دیگر بتاکید

تمام در... باب گفته است آخر ندات خود بسیار رنجها سخت و آزارها
ناحق ... از دوستان و دشمنان و از آشنایان و بیگانگان از
عالمان و جاهلان از مهتران و کهتران و از مردمی که در حق ایشان بسیار
احسانها نموده بود با وجود قدرت انتقام تا بنمونه کردار خود
امتیان خود را طریقه بردباری و کم آزاری تعلیم دهد و در این سختی
و غلبه دردها و رنجها پیش پدر خود دعا کرد بحق آنانکه باو رنج
میرسانیدند و انعام بسیار کرد با آنانکه او را کشتند تا مردم را
به تعلیم صبر و تحمل عفو به نمونه کردار خود ترغیب نماید و با وجود
این همه تاکید گویا نمی توانیم برداشت پیش ... و مگر
جنگ کنند کسان شما بهمین تعلیم یک دو سخن بی دیگر نمونه و ترغیبی
پس تمام کنیم این گفت و گوی را با این سخن بملاحظه به بینند که چه
کمال و فضیلت آورده است از سر نو پیغمبر شما بقران خود بر
انجیل و تعلیم حضرت عیسی تا گفته اند که آن کاملتر است و
انجیل را منسوخ کرده حکیم این سخن که در باب محمدیان گفتند
معقول نمود اما هندوان درین باب بسیار مهربانی میکنند که از قصد
هیچ جانور را نمی کشند و روا نمی دارند که کشته شود ازین جهت زر
داده بصیادان جانوران را گرفته خلاص مینمایند حتی که نمیخواهند
که بهیچ جانداری آسیب رسانند و هر اینه این عمل بسیار خوب مینماید
چرا که و اگر فتن حیات از حیوانی که خدا او را ارزانی داشته و آزردن

بتمام ستمی مخلوقات خدایرا بجهت لذات نفس وغیره از ظلم و
سخت دلی نتواند بود [...] و در همه کار طلب فوق الحد ممنون
و لهذا حکما گفته اند که بهترین چیزها میانه رویست یعنی نه کمی از حد نه زیادتی
پس منکر این نیستم که نشان مهربانی و نرمی دلیست ناکشتن حیوانی را که خدا
بوجود آورده است لیکن میگوئیم که ورنا کشتن حیوان شفقت است اما
فوق الحد زیراکه برین تقدیر بایستی که گوشت هیچ حیوانی خورده نشود و
هیچ حیوانی را در عوضی کار فرموده نمی شد وحال آنکه حق تعالی اینها را برای
مصالح معیشت بندگان مخلوق گردانیده است چنانچه رکوب و حرث
و اکل و شرب و لحم و امثال آن وهم نمیتوانستی کسی که در باغ
تازه و سرسبز برگ گلی برای لذت بوئیدن وغیر آن بچیدی
چراکه درین لذت گرفتن خراب وپژمرده ساختن برگ مذکور
است و واگرفتنست از و حیات و حسن طبعی که خدا تعالی اورا
بخشیده است ونیز مردم برین حکم نمیتوانستند که مزروعات
خود را درو کنند و فواکه از درختان بچینند و سبزیات برای
قوت بستانند چراکه این عمل مستلزم فساد اینهااست واگر گفته
باشید که این چیزها را خدا تعالی پیدا کرده است برای اسباب زندگانی
و منافع بندگان میگوئیم که جانوران را نیز خدا تعالی برای مصالح
حیات عباد آفریده است لاجرم باید دانست که خدا تعالی
بنوعی آفرینش دنیا را ترتیب داده است که آفریدگان سفلی

بکار می آیند برای خدمت مخلوقات علوی مثلاً اربع عناصر را برای پایداری
ونشو نمای اشجار و نباتات که حیات طبیعی دارند که مشخص است که زمین
در حق خود روا میدارد که اورا بشکافند و قلبه رانند برای می کشت کار و نشاندن
اشجار و همین زمین و آب موجب نشو نمای و ماده تازگی و پایداری
درختان و زراعات است که چون آفریدها سفلی اند در خدمات علوی
مشغول می باشند و جمیع نباتات رزق اند مر حیوانات را که ازین
چیزها پرورش و قوت میکنند و این چیزها را بجهت غذای خود صرف
میکنند بی آنکه درین بی حکمی خدای کرده باشند و در میانه حیوانات
بعضی را غذای بعضی دیگر اند مثلاً در دریا ماهیها خورد غذای دیگر
ماهیان بزرگ اند و در زمین شیران و پلنگان و دیگر سباع چون
همین جانوران طعمهٔ ایشان است نه چیزی دیگر گوشت آنها
را میخورند و نیز این حیوانهای بزرگ در خدمت انسان مشغول
اند چراکه کاملتر از آنها است بعضی او را خدمات لایق خود بتقدیم
میرسانند به بار بردن و محنت کشیدن در هنگام زندگانی خود
مثل اسپ و شتر و فیل و بعضی دیگر پرورش و غذا میدهند آدمی
را بشیر خود و پوشش می بخشند خویش از پشم و چرم چنانکه
گاو و گوسپند و دیگر مواشی بعضی ها بکار می آیند بعد از
سقط شدن به پوست خود چنانکه بزغاله و روباه و غیر این
و بعضی قوت میدهند او را بگوشت خود بکار می آیند

برای صحت انها و بیماریها و علاج حاجتها چنانچه می بینیم در اکثر حیوانات در خوردن
و کشتن اینها کاری نیست خلاف تربیت و حکم خدا بنا بر این
وجهی نیست که آدمی باستعمال نیارد و رخصت کشتن حیوانات را که خدا
مر او را بخشید وقتی که حاجت آن داشته یا فایده گیرد یا خوش آید چون
همین مقصود اینها را آفریده است چون نیز دیگر حیوانات چنین میکنند
باوجود آنکه حیات ایشان چندان در کار نیست که حیات انسان
که او خداوندگار جمیع آفرینش است و اگر این همه حوایج و اغراض
ملحوظ نمی بود حق سبحانه تعالی را در خلقت ایشان چرا چندین جانوران بری
و بحری را می آفرید پس حکم کردن بر این که اصلا جانور را نکشیم و با او خدمت
نفرمائیم نزد اهل عقل و علم بنیادی و اعتباری ندارد اگر چه منکر این نیستیم
که پرهیز کردن از کشتن و خوردن حیوانات بجهت ریاضت و پارسائی
اولی و انسب است و مادامی که هیچ ضرورت برخلاف این کار نمی نماید
بدینست که مهربانی و نرم دلی در حق اینها باستعمال آرند زیرا که این آموخته
شدن و خوی گرفتن است تا نسبت بمردم نیز ملایمت کار کنیم
و بردبار باشیم و مهربان و نرم دل شویم هر چند که از ایشان در حق خویش
بدی بینیم که اینست آنچه خدا از ما میخواهد که با هم دیگر برادرانه بملایمت و
بردباری سلوک ورزیم همچون کسی که ورزش میکند باندا ختن
تیر و تفنگ به نشانه تا آموخته شود و ورزش را بحد کمال رساند
برای آن روز که آن هنر بجهت او در کار است اما در باب گوشت

نخوردن و نکشتن حیوانات اکثر مردم از غیر اهل کتاب راضی نیستند
چراکه [illegible] م از ایشان میخورند و نیز یک چیزی دیگر نزد ایشان
معمول [illegible] است که در کمال نامهربانی و عدم انسانیت است و آن اینست
که چون شوهر فوت شد زنش البته اگر در پرورش فرزندان او مشغول
نشود لازم است برود که همت بندد و خود را زنده همراه شوهر بآتش اندازد
یا وقتی که خبر مرگش باو رسانند اگر هنگام فوت شوهر حاضر نباشد حکم
بلکه این عمل بسیار موجه و معقولست چونکه قرار و امذهب ایشان ازینست
که دختر چون به شوهر رسید اگر بتقدیر خداوندی شوهرش مرد دیگر شوهر
خواستنش ممکن نیست پس باین اعتبار مردنش همراه شوهر بهتر است از
زیستن دویم آنکه چون آن زن بر خود رسید برای خدمت او در راه الفت
و طریق کنبده اینست که به بیماری و بی حضوری جفت خود در تیمار و خدمات
او خود را معاف ندارد و بلکه سعی تمام دران باب نماید و چون میدانند
که حیات آن ناتوان وابسته بحیات اوست عذری و بهانه ندارد و درین
که او را بگذارد که در بیکسی و تنهائی بمیرد سیوم آنکه حق کدخدائی و کمال
محبت و اخلاص اقتضای آن میکند که با آنکه در حین حیات مصاحب
و ملازم صحبت یکدیگر بودند بعد ممات نیز بدین منوال احوال بگذرانند و بر
همان نهج معامله باخر رسانند پس بهتر آنست که زن چون به بیند که
شوهرش را اجل رسید و میت او را به سوختن میبرند او نیز درین
امر از مشارکت و مصاحبت پای کم نیارد بلکه همراهی او را غنیمت

شمرده

شمرده جان خود را بعتراک عزیمتش بندد تا دران جهان نیز بشرف
خدمت و ملازمت او مشرف و معزز باشد پس برین تقدیر بر زنی
که بعد از مرگ شوهر تن خود را مصحوب او میسوزد و جان خود را فدای او میکند
بسیار عزیز و صاحب همت و اهل ناموس است که تمام لذات عالم
گذاشته دست وفا در دامن محبت او میزند و در چنین حیات و ممات
نمیخواهد که از و مفارقت نماید و بعضی زنان اصیل زاده و درست اعتقاد
بعمل می آرند که اگر دران وقت که شوهر فوت کرد بسبب پرورش و تربیت
فرزندان او از سوختن باز میماند آنگاه که این خدمت بجا آورند خود را به
سوختن میدهند همچون کسی که بعد از مدافعت موانع خدمات شوهر باز بکار
و خدمت خود او می درآید اما آن پاسعادتانی که همراه شوهر خود نمی سوزند
و محافظت سلامتی خود میکنند بسیار نقصان در محبت و وفاداری
مینمایند بلکه آنچنان مینماید که عاشق حیات دنیوی اند برای لذات
نفسانی یا دری این همه دلایل نمیرسند باین که از سختی خالی
نیست آنکه زنی خود را به سوختن دهد وقتی که شوهرش بمیرد و نخستین
منتقص است که آدمی را قدرت این نداده اند که صاحب زندگانی باشد
و چون خود را به سوختن حیات نمی تواند داد حیات خود را هم نتواند گرفت
و در حیوانات نیز اینچنین می بینیم که هیچ یک خود را نمیکشد که پایداری نفس خود
کردن برای آن چیز که سردار و بر در و کار او از و خواسته باشد حکمی است
طبیعی که بران تقدیر نمیگوییم که زنی بلکه هر کسی توانستی که خود را

بدست خود بکشد و منشاء اظهار بیصبری و بیطاقتی میشد اگر میگوئیم که میتواند
که زهر بدهد و خود را بخنجر و ضرر انداز و بجهت دین خود و بواسطه
بندگی خدا و وفاداری و خدمت گذاری بادشاه خود این نیست
باین معنی که خود را بکشد مگر باین که استقامت ورزد در بندگی که می
باید و بر دارد و بجهت آن هر بدی که رو دهد بنوعی که بهیچ حال قدرت
نداشته باشد تا او را از عهده که بدین خود و به بادشاه خود دارد باز گرداند
و هرگز خود را بدست خود کشتن ستوده و پسندیده نیست در جمیع اقوام
دویم آنکه خیلی از انصاف دور است لازم نمودن بر ذمهٔ عورات این
که ترک زندگانی نمایند و خود را بعد مرگ شوهر بکشند و شوهران
را جایز داشتن برعکس این بلکه مقتضای عدالت و انصاف آنست
که این حکم جاری باشد بر جانبین علی السویه که محبت و اخلاص اینچنین نیست
بنابرین گفته میشود که این روش از خدا نرسیده است و از زبان
پیغمبران کسی نشنیده مگر از فرط بیصبری و جهل بعضی زنان ابداع
و اختراع یافته چنانچه در زمان ماضیه زنی اصیله اهل ناموس و صاحب
جمال بوده باشد که چون شوهرش بقضا و قدر خداوندی از عالم
فنا انتقال نموده ازانجا که نقصان عقل و بی تحملی طبعی است
مر نسا را او نیز برنگ سایر عورات رخساره و سینهٔ خود را
بناخن خراشیده باشد و جامه را پاره پاره کرده بلکه از فرط محبت
و بیطاقتی خود را مع شوهر زنده سوخته باشد و من بعد ازو شیطان

نور

لعین این آوازه بعالم داده که فلان زن با شوهر خود را زنده بسوخت و
باین حیثیت ممتاز و سرافراز بر سایر عورات عالم گردید که زن می گذار
و دوست وفادار شوهر بود و بعضی مردان دیگر تحسین آن زن پیش زنان
خود کرده باشند و این رسم سیه در عالم جاری گردید تا که رفته رفته باین
حد انجامید که آفرین کنان و غوغا افگنان بهجوم تمام این فعل معمول میدارند
و خلاف این معتاد را عیب کلی میشمارند چنانچه مشاهده کرده میشود آیا
در دل سنگین و خاطر آهنی کسی هیچ رحم نمی آید بر اینچنین ضعیفه مصیبت
زده گرفتار که از کمال بیعقلی و جهل خود را با آتش می اندازد و او را مانع
نمیشوند بلکه او را درین وقت امداد مینمایند تا که خوبتر سوخته شود و اگر احیانا
آن ضعیفه زار و نحیفه گرفتار از خوف مرگ ملاحظه میکند و خود را از آتش
باز میکشد خویشانش درینوقت مددگاری باند اختن هیزم و دیگر لوازم
بالای او میکنند و مانع می آیند تا از آن مکان بیرون نیاید که در آنجا برای
سوختن در آمده باشد و بسیار غوغا و فریاد میکنند تا نالش و زاری او
بگوش نرسد که باعث مهربانی گردد و طرفه تر اینست که آنانکه حیف و دریغ
و تأسف آرند از کشتن مار و مور و غیر آن و باز خود را کلان میدانند
و تفاخر دارند ازین که مانع می آیند آنمردم را که آتشکار جانوران میکنند
برای کشتن و فروختن از تمتعی حیف و افسوس ندارند که زنی بیسعادت
که از کمال بیعقلی و بی صبری خود را بکشتن و خراب ساختن با آتش
دهد او را از روی مهربانی و حکم خرد مانع نمی شوند بلکه او را درین امداد

واسته دمیرسانند حیف برین سخت دلی و نامردی چه مقدار بهتر بودی
که ایام تمام همت و بردباری و مشقت تنهائی و بیکسی میگذارند
و منتظر روز پسین میبود تا که خالق او را حیات بخشیده است باز
ستاندی و تا آمدن آنوقت معهود به عصمت و ستر تمام بعبادت
خالق خویش اشتغال داشتی چونکه بصحبت شوهر در کارهای مباشرت
مشغول بود باین عذر نمیتوانست که بفراغ خاطر بطاعت و عبادت
خدا اشتغال نماید چنانچه بادی حکیم بکشتن نفس قطع و رفع می شوند از و
خطرات شهوات نفسانی و بیعزتی و منت و تهمت خویشان
وغیره پادری باین تقدیر بایستی که آن زن که شوهر نمی یابد و صحبت
با و بنوعی میسر شدن نمی آید خود را بکشتی و نیز انکه شوهرش زن را گذاشته
جائی میرود که خیلی بعد مسافت درمیان باشد و امید باز آمدنش نبود
یا انکه بسبب آوارگی و سراسیمگی بر آورده باشد هرگز دیده نشد که
کسی خود را بکشد از ترس و ملاحظه اینکه بعد ازین کاری ناپسندیده
بحکم هوا و هوس از دست او بر آمده چه مقدار بهتر و افضلتر بودی
سعی کردن و در آموختن چنین بیوه زنان را عصمت و بندگی خدا و بنا
کردن خانها و خلوتها که در آنجا گوشه نشینی و خلوت گزینی میکردند چنانچه
عیسویان معتاد دارند و از دلیلها که درین باب آورده هیچ تسلی و
خاطر نشان ایمایان نشد دلیل اول بهیچ نمی ارزد زیرا که سپردن خود
به شوهر لازم بر و میکند که در وقت حیات خدمت او کند نه خدمت دیگری

ادنیکه

اما انکه اگر او مرده است زن هم خود را بکشد چه معنی دارد و گفتن اینکه هر محل
که خداوند خانه مرد در حال خانه را بغلطانند و اسپ را بکشند
زمان که اگر پیش مرد یا به افسوس فوت شدن کسی زیور و جامه و انواع
جواهر قیمتی را بسوزانند و اسپان و فیلان و اشتر و دیگر بارکیان را بکشند
و خراب و نابود سازند هر آنچه داشت پس هرگاه شوهرش مرد
زنش باید که نسبت خود بدیگر مرد نکند اگر صدق دارد و رازی برای نسبت
اما خود را چرا بکشد و گرنه بایستی که شوهر نیز خود را بکشتی روزی که زن او
بمردی دلیل دویم اینست که خوبست که چون زن بداند که او خواهد مرد هرگاه
که شوهرش بمیرد تا در فرصتی که مریض باشد بتمام کوشش خدمت و تیمار
او کند اما از مرگ طبیعی شوهر چه تقصیر بر زن لازم می آید تا در تدارک آن
او را چندان عذاب رسانند که بقاتلان مردم بلکه از و هم سخت تر سیاست
داده می شود آنرا که از تقصیرات خدمات منزه و مبراست و آنکه شوهرش
در غیبت او به بعد مسافت میمیرد خود را بچه موجب میکشد انصاف آن بودی
که طبیب خود را بکشتی گاه که مریض بمردی و آنکه خدمتکاران و خادمان
و محرم بمردندی ، نهد ایشان بمردی جواب دلیل سیوم
اینست که هرچه زن و شوهر مقتضی است محبت و مودت و مصاحبت
یکدیگر را اعتبار و اهمیت نزد عقلا و حکما که زن در مصیبت شوهر خود را بکشند
زیرا که مقرر است که چنانکه درین جهان نسبت داشتند و یکی میکردانیدند
بعد از فوت دران جهان همراه نمیروند و بیکجا مسکن و ماوای

نمی یابند و در بهشت حاجت این نوع خدمت نیست و در دوزخ هیچ
فایده ممکن نه پس محبتی که به شوهر داشته باشند همی باید که ظاهر گردانند با اهل عالم
به دعا کردن و خیرات دادن و ریاضت کشیدن برای او و استغفار
نمودن و در احتمال جفاهای و جدائی او نه انکه زنده به سوزد خود را و این
همه نسبت که در دنیا معتبر اند در آخرت اعتباری ندارند مثلا شخصی که ازین
عالم رفت و با اهل آخرت پیوست هیچ خبر ندارد و از انچه که درین
عالم کون و فساد در وجود می آید پس ازین دلایل که شما نقل کردید هیچ
باثبات نرسید حقیقت این حکمی که بجا می آرند غیر اهل کتاب و نه این که
امر کرده شده است از خدای بسیار معقول تر بودی اگر بار محنتها بر داشتی
و عبادت بجا آوردی مر خدای را در گوشهٔ خلوت زن که قبل ازین
در خدمات شوهر اشتغال داشتی و بنوعی زیستی که اکثر اوقات
را در تعلیم زنان دیگر مصروف داشتی و منتظر بودی تا رسیدن آن
روز که خدا تعالی او را همچو شوهر از دار دنیوی بدار عقبی رساند
انتهی و در انجیل حکمت به بینید اکنون چه مقدار این راه روی معقولیت
دارد پس تمام میکنیم این مذاکره برین که بملاحظه به بینید چه فضیلت و کمالیت
دارد دین انجیل بر دین محمدیان و هندوان و چه مقدار از قیاس عقل
بیرون است گفتن اینکه انجیل را منسوخ کرده است از برای خدا
هر دو فرقه حاکم بیغرض و نیک ممیز باشید فردا انشاء الله سخن خواهم
و درباب حکم ششم که در وای عصمت و پاکیزگیست فصل سیوم

در باب عصمت چه گوییم در حکم نشسته که در باب عصمت است و دران محسوس
میشود قدرت و بزرگی مردم که موافق عقل بسر میبرند [illegible] که
وران قران بدین حد بد خود بغایت تنزل مینماید و به بهانه حد [illegible] عتها
میدهد بمردمی که آرزومند اند بدین که موافق هوای نفس خویش بگذرانند
هرچند که مردم را این کار شهوت طبیعی است اما کارهای دیگر دارند که بیشتر
بذات او التزام و اختصاص دارند و باید که درینها بموجب حکم طبیعت مشغول
باشد زیرا که چون انسان مرکب است از تن مادی و روح مجرد متصف است
بحیوانیت و روحانیت و هرچند که از روی حیوانیت مایلست بچیزهای
نفسانی اما باعتبار اتصاف او بروحانیت مقتضی است شریفترین چیزها
چنانچه سنگ آهن ربای ازین حیثیت که سنگ است مایلست به نشیب اما
ازین جهت که متصف باهن ربائی جذب میکند آهن را از پستی به بلندی
پس آدمی در اشتغال بامور شهواتی که بیشتر مناسبت دارند با
حیوان که باشان محتاج است که بلجام موعظه و تعلیم باز داشته شود
ازینجا است موعظه و پرهیزکاری و قناعت روا میدار و و همچو شرمسار
نمیتواند که این کار [illegible] که بنظر خلق در آید چنانچه پسری شریف
النفس شرمند [illegible] زینکه اورا به بیند که در کار ناشایسته و نالایق
اشتغال دار [illegible] هرچند که بنا بر ضرورت بدان کارها و مشغلهای سفلی
همت فرو آورده باشد اما این موقوف الکنون میگوییم که بسیار
شایسته و زیباست که کار شهوت که چندان ضروریست تا نوع

انسان ازان بر پا مینماید آنرا بتمام اندازه و ملاحظه و پرهیزکاری
رواج و بند از بهر آنکه این عمل بسیار مذموم و نالایق بزرگی و احتشام
انسانیت و نیز برای آن طبیعت مفسد مالغایت مشتاق و حمایت
چنانچه به تجربه رسیده و امتحان کرده شده باشد و خدا صاحب ما اگر
در زمان سابق از زیاده از یک زن رخصت فرمود و از بهر بی طاقتی آن
مردم بود لیکن بعد ازان چون مردم کامل دانش و اهل عقل نظهور
آمدند آن رخصت فرمود و از بهر نخستین را از ایشان باز داشت و فرمود
که اصلا یک شخص بغیر یکزن نداشته باشد و سوای آن مطلقا کرد دیگر
زن نکرد و نه بفعل نه بقول و بآرزوی دل نیز جایز نداشت که سکوحه
خود بگذارد تا او حیات باشد خواه نه اکنون به بینند که چه فضیلت دارد
درین باب بر دین مسیح دین قران که بپذیرندگان خود رخصت میدهد
که امر فرمود خداوند تعالی شما بسیاره چهارم در سورة النسا که
رواست بر مردان تا چهار زن اگر قادر باشد بر نفقه اینها بوجه عدالت
و رواست که رجوع نماید زن که در حق او تقصیر کرده باشد بدار العدالت
بحکم شریعت او را سیاست رسانند گویا که یک مرد را چهار
زن بخشنده بود که روا داشت بسیاره شانزدهم در سوره
مومنون که بعد هر قدری که تواند گرفت رخصت است اما
بشرطی که در نفقه اینها عدالت را مرعی داشته باشد و در بستر
ایشان کوشش بلیغ نماید و اگر حمل آنمرد داشته باشد تا وضع

آن از خود جدانه سازد واین رخصت عام است درحق کد خدائه وغیره
درسوره النکاح واقع است که رواست مرکد خدارا که طل ... هر
منکوحه خودرا اگر ضرورتی داعی شود وا واکند مهراورا ومن : ... این
مرخص اند که هریکی برای خود مصاحبی دیگر طلب نماید که خاطرخواه
او باشد پس ملاحظه نمائید درین که چه حاجت پیغمبر بود برای
آوردن دینی که چنین چیزها را روا داد و او بعد از شش صد سال
که حضرت عیسی صاحب ما در عالم چندان قناعت وپرهیزکاری
را رواج داده بود که گفته شد پس هرگاه خاصه خدا اینست که چیزها
را از خوبی به کمال رساند که روز بروز ترقی درنیکی یابند نکه از نیکی
به بدی و از کمال به نقصان فرود آرد پس لیست که اعتقاد کند
که دین محمدیان درین باب از خداست چون چندان فرود می آرد
از کمالیتی که پیش ازان حضرت عیسی آورده بود ومردم آنرا
بچندان اتفاق واعتقاد در عالم نگاه میداشتند وبغیر این در
ایراد کثرت زنان ... ار نقصان وناشایستگی ها بوقوع می
انجامد ملاحظ ... یها ونامعقولیهای ببینید درنکاح آوردن بیکبار
چهار زن ... شرایط عدالت که پیغمبر ما امر فرموده است مگر نمی بینید
در حیوانات که از روی طبیعت یکنر برماده بسیاری جهد ومشاهده
نمیکنید احوال انبیاء اولو العزم را یعنی ابراهیم ویعقوب وداود وسلیمان
که هریک ایشان زوجات مکرر داشته اند واگر فی الحقیقت این عمل

ناشایسته می بود هرگز از انبیا بوجود نمی آمد پس نمی باید که شما
تعیب نمایید و ناشایسته گویند و این فرقانرا و غرض انبیا در
تکرار زنها آن بود که بسیار فرزندان از ایشان بوجود آیند
که بشناسند خدای واحد حقیقی را که متصرف جمیع اشیاست
و این معرفت بوسیله ایشان در اطراف عالم منتشر گردد
تا خلق از ایشان مستفید گردد و پس پیغمبر نظر به نیت ایشان
معمول داشت متابعت ایشان در اطراف تا از ذات
شریف ایشان و تابعان ایشان نیز فرزندان صالح پدید آیند
که پروردگار خود را بشناسند و مردم را بهدایت دعوت
نمایند پادری برای حصول مقصود ما کافی است این قدر
که قائلید برین که قانع شدن مرد بر یک زن نسبت بگرفتن زنان
بسیار اولیست اما قطع نظر ازین به بینیم باری ناشایستگیها
که از خواستن بسیار زن پیدا می آیند نخستین پیداست
که چون مرد تنهاست و بایشان بسیار حاجتمند است باین
که همه را تسلی کند و ازین جهت میگذراند باسرزنش در چیزی که
محافظت آن و تیمار در کار است و ظاهر است که محبت که لازمه
زنان شوهریست کمتر میگردد و چون محبت مرد به بسیار جای
قسمت می یابد زیرا که منتفا و نسبت آب دریا که در جویبار بسیار
جاری میشود به نسبت آن آبی که مجتمع بیک جانب جریان

دارد و بنابرین زن چندان محبت به شوهر نمیکند و چون بچشم خود معاینه
میکند که ویرا گذاشته به اینا زاو مواصلت مینماید و چون زن اکثر
او قات در صورت و سیرت و سن در بعضی خاصیات دیگر متفاوت
می باشند لاچار مرد با یکی از انها که خاطر خواه خواهد بود میلان خواهد
نمود و دیگری در خلوت خواهد نشد پس محالست که بر وفق مقتضی
عدالت با همه بسر برده شود تا آنها با آشتی بیکدیگر بگذرانند پیداست
که زنی در باب شهوت چنانچه قول حکما است مایل و آرزومند تر
است در جمیع حیوانات همیشه به لنگری و به محنت زندگانی میکند
ناگفته باشیم که لازم است که اورا در قید خلوت بتمام ستر و پرده
محافظت نمایند تا آب بند کرده را جی نیاید که بر آید و پیداست
که فرزندان این زنان معاند و مخاصم یکدیگر میشوند مخلص که لازمه برادر
البته زیرا که طبیعت هر یک مایل بجانب مادر او خواهد بود و شوهر
نیز همیشه در خطر هلاک جان می باشد و دیگر ناشایستگیها
بسیار پیدا میشوند چنانچه شما بهتر میدانند که صاحب تجربه
اید درین معامله این همه ناشایستگیها مذکور پیدا می آید هرگاه
که مرد بیکزن قانع گردد چرا که درین صورت محبت و اخلاص
زن شوهری بجا می ماند و به اتفاق یکدیگر بسر میبرند ملا برای
رفع این ناشایستگیها که اکثر این همه از ممر این پیدا می آیند
که شوهران بعدالت با زنان نمیگذرانند فرمود پیغمبر ما

که البته [illegible]ت درین باب با ایشان بجا آرند و اگر قدرت و یارای
این [illegible] نخواهید مگر یک زن یا دو اما شما خود ممیز باشید
و فهم کنید که محالست بضعف بشریت که مقتضی محبت
متفاوت باشند چنانچه سیرت و صورت و به سن و غیره
و عدالت در نفقه ایشان سر انجام پذیر و لیس هر اینه مرد وی
که طاقت یک زن نداشت کمتر قدرت خواهد داشت تا سلوک
با همه ایشان با وجود چندان تفاوت که مذکور شد بعدالت رساند
و هرگاه که این فهم کرده می شود در میان سه چهار زن که مرد بنکاح
در آورده باشد چنانشود به نسبت سریتها و کنیزکها چه طور بصبر و
تحمل بار این جور و جفا بر داشت و لتواند بر داشت زن منکوحه
وقتی که به بیند که از و گذشته بکنیزک اختلاط و التفات میکند
چطور تواند که محبت به شوهر داشته باشد آن زن که بچشم خود
بیند که از و گذشته پیش کنیزک او میرود و نیز کنیزک خود را
محبوب و معشوق صاحب منبه و فرزندان از نسل او آورده
باشد چطور بی بی خود را که عقیمه و نامحبوب شوهر خویش هست
خدمت کند و بندگی بجا آرد آیا درین صورت گنجایش داره
صلح و محبت و ادای نفقه کما حقه خود بیند و تمیز کنند بغیر شما که
به تجربه آورده که دو زنان ایشان یکی عائشه و دوم خدیجه
چون دیدند که کنیزک ماریه قبطی و کنیزک دیگر را به شرف مباشرت

خود معترف و معترز گردانید باین موجب ازیشان رنجیده اند و در تسلی
کردن و دلاسا و آرام دادن ایشان بسیار مشقت و محنت دید و غیر
این بسیار مرتبه درین باب با خویشها و دلگیریها کشید پس این نا شایستگی
در نظر شما کم مینماید تا بگوئید که پیغمبر ما دین کاملتر آورده است از آن دین
که ازین چیزها پاک و مصفا بود و نیز بسیار عدم مساوات و موافقت
است میان زن و مرد زیرا که بمردان رخصت که بر وفق آرزوی
نفس زن بکابین ببرند و زنان را بخلاف این و حالانکه خدا تعالی وقتی که
آدم را خلق کرد زیاده از یک زن باو نه بخشید و نیز حوا را الغیر یک شوهر
نداد بلکه تا آدم و اپسین ایشان را بمساوات نگاه داشت هر چند
که در چیزهای دیگر آدم را سرافراز و ممتاز ساخت ... چه جواب میدهید
بدلیلها که درین باب آورده ایم از حیوانات و از اولاد مردم و از نمونه
پیغمبران پیشین یا دری نخست از حیوانات میگویم که آنچه در ماده
حیوانات نقل کردید عام نیست بلکه حیوانات متفاوت اند درین وادی
بعضی ایشان جفت نمی شوند به غیر همتای خود مادامی که او زنده است
چنانچه فاخته و چکاوک و کبوتر و بعض اینها به جفت شدن نمی پردازند و
در تمام سال مگر در موسم معهود چند کرت از برای القاح آن نوع
چنانچه اسپ و شتر و شیر و گرگ و امثال آن که انس آدمی نیز درین
کردار نیز موافق ایشان می بود یعنی میل این فعل نمی بود می مگر بحکم
ضرورت پس اگر شما را آرزوی اینست که درین فعل

مشابه ایشان باشید باین تقدیر می بایست که شما را نیز حق سبحانه
و تعالی به صورت حیوانات خلق می گردانید و حال آنکه شما را
خداوند تعالی اشرف مخلوقات ساخت که انسانست پس
اکنون بسر بردن و پیروی کردن عادات حیوانات را
تنزل نمودنست از شرف خود و به صفت حیوانیت موصوف
و معروف گشتن چنانکه مردم شریف النسب بدستور روستا
و سفها معیشت نمایند الا مگر این نخواهید بود که واجب است که
ازدیاد اولاد و کثرت مردم بوده باشد که خدا نیز برین معنی امر بمردم
فرموده که افزائید و بسیار شوید بر زمین چراکه میخواست که در
عالم مردم مخلوق و موجود بوده باشند که خالق خود را خدمت
و عبادت کنند و در زمانی که خدا تعالی مهتر ابراهیم را بخدمت
خود طلبید بکثرت زنان رخصت داد تا از نسل شریف النسب
پدید آیند که به تعلیم او خدای را پرستش و عبادت نمایند
چنانچه باید و همین اجازت کرده است به پیغمبر ما تا از پشت فرزندان
امی او اولاد و معالی انساب بوجود آیند که داعی باشند خلق
را بدین اسلام که منزلست من الله یا دری مگر این نیستم که بقای
نوع انسان در عالم ضروریست اما از برای القای این نوع
کثرت زنان چندان مفید نیست زیرا که اگر تکاثر آن این
موقوف بر کثرت نساء میبود هر آینه حق سبحانه و تعالی

الی ان

ابو البشر را از وجات متعدده عطا میفرمود که فرزندان بسیار
از و بوجود می آمدند که در آن زمان جز مرد واحد موجود نبود ولیکن
چون این امر بر کثرت موقوف نبود از همین یکزن اینهمه آدمی
از پشت آدم پیدا کردانید و مقرر است حق سبحانه و تعالی
هرگاه که اشیا را موجود میکردانید هر چیز را بر وفق مقتضای طبیعت
او انچه که در کار دارد عطا میفرماید بنابرین چون با بو البشر غیر
از یک زن ارزانی نداشت این دلالت برین که مقتضای
طبیعی او بهمین نکاح زن واحده بود نه زیاده و نیز ملاحظه فرمائید
که حال آنکه خدا تعالی دید که اولاد مردم بسیار لازم و ضروریست
ممتاز کرد با آدم و فرزندان او را باین که عمر دراز بخشید مقدار
نهصد سال بلکه بیش تا همبرین نوع از یکدیگر و یکجا در بسیار فرزندان
بوجود آماده باشند اما هرگز رخصت باین نداد که ایشان سوای
یکزن داشته باشند پس این دالت برین که خدا کثرت اولاد و
مردم خواست اما باندازه خود که آن اینست که یکمرد ورای یکزن
نداشته باشد و نیز همین مفهوم میکردد از قصه نوح پیغمبر که حق تعالی
عدم عالم را خواست بطوفان در زمان او بسبب طغیان و
عصیان ... ست از برای ابقای نوع انسان مامور کردانید
نوح را که مع سه فرزندان که نام ایشان حام و سام و یافث
بود بکشتی در آید هیچ یکی ایشان زیاده از یکزن بر دار دپس

اینست اندازه که خدائی که مرخص ایم تا آن و باوجود این توانا است
که برخلاف این رخصت فرماید چنانچه در ازمنه سابقا پیشینان
معمول داشتند پس رخصت داد باولاد نوح از کم
طاقتی و بی صبری ایشان که زیاده از یک زن بنکاح گیرند و آن
رخصت بحال خود نماند تا زمان مهتر ابراهیم و یعقوب و داود
و سلیمان و دیگر پیغمبران که دیگر مردم بدانند که بعضی از
چه نوع باید که بسیار زنان اندازه بسر برند و لایق و در
بایست بود که بعضی از بزرگان که در بندگی و عبادت خدا
کامل و ممتاز بودند بسیار زنان داشته باشند تا به تعلیم
و بنمونه اطوار و اوضاع ایشان دیگران خود را چندان بمباشرت
و معاشرت زنان مشغول و مبتلا نسازند که از عهده بندگی
و لوازم عبادت که بر ذمه خود واجب و لازم دارند
بر آیند و آن رخصت نکاح متعدده که خداوند تعالی
بمردم ایشان داده بود از جهت بی طاقتی و بی صبری می
رفته رفته باختصار انجامید بنوعی که در کتاب انجیل
حکم فرمود که هیچ وجه مرد زیاده از یک زن نداشته باشد
و خلق برین دستور بسر برد از زمان حضرت عیسی صاحب
ما ششصد سال پس از انصاف نیست که اکنون
اهل عالم از دستوری که چندین سال معتاد و مستعمل

بوده است و مستلزم صبر و قناعت بحکم پیغمبر شما رجوع نمایند و نیز عالم
وقتی که پیغمبر شما آمده است بکثرت اولاد محتاج نبود چراکه چندان معمور
بود که احتیاج زیادتی نداشت و نمونهٔ روشن بعضی پیغمبران لازم
نکرد که یک شوهر بسیار زن داشته باشد زیراکه اگر مثلا بعضی از ایشان
زیاده از یکزن چنانکه حضرت آدم و نوح و اسحق و موسی و غیره و مردم
همیشه بهتر میدانستند قانع بودن بیک زن از حضرت عیسی
سخن نگفتیم زیراکه او هرگز یکزن هم برای خود نگرفت و بعد از و
امتیان او بیشمار اند که بمتابعت آنحضرت بسر می برند و
چون نظر بان داریم که کثرت مردم را به تقریب بندگی
و عبادت خدا بسیار عزیز میدارند این دلیل کافی بودی
اگر انسان کار دیگر خود لازم نداشتی مگر بهم رسانیدن توالد
و تناسل اما بر عهدهٔ او کارهای بزرگترین ازین نهاده اند که در آنها
مشغول شود یعنی بندگی خدا با منیت و آرام دل و بروشنائی
عقل که آن بافراط استعمال شهوت ممتنع میشوند چنانچه حکما
نیز برهمین قایل اند و سوال میکنند از شما که اسپ که بران سوار
شده میروید آیا بر هر مادیان که میل نماید خواهید جهانید یا نه
بلکه مشخص است که دورتر نگاه میدارند و محافظت مینمائید
تا در قوای او قصوری پیدا نیاید که از کار عاجز گردد در چیزیکه
از او میخواهید تا فربه و خوشنما نر بوده باشد همبرین منوال

هرگاه انسان برای آن مخلوقات شده است که معقولیت
را کار فرماید و تا فرینده خود بآرام خاطر و حضور دل عبادت
کند نشاید که موافق آرزوهای نفس خود برای پیدا کردن تناسل
مشغول شود مگر باندازه تا تازگی و قوت وطراوت داشته باشد
چنانچه انسانرا لایق و سزاوار است بنابرین بسیار معقولتر است
بمرد بیک زن که باو نشاط راند چنانچه حضرت عیسی فرمود از خواستن
چهار زن و کنیزک چندان که میخواهد چنانچه پیغمبر شما روا داشته و
نیز کثرت زنان موجب ازدیاد معموری نیست زیرا که مشاهده
کرده می شود که دیارهای عیسویان در حق آبادانی از ملکهای دیگران
هیچ قصوری ندارند و حال آنکه هر فرد ایشان بیش از یکزن
ندارد و آنچه که میگوئید که هر مرد را رخصت کنیزک چندان
که آرزو داشته باشد اما به شرط آنکه نفقه بآنها برساند و هم میتواند
که جدا سازد ایشانرا به فروختن یا معاوضه کردن وقتی که حمل
ازو نداشته باشد این معنی بر عقل بسیار دشوارست زیرا که
این عمل مستلزم عدم دوستی است که میان زن و شوهر معتاد
است زیرا که زن منکوحه چون به بیند که او را طرح داده شوهر
او بکنیز میلان مینماید هر آینه گرمی محبت از دلش سرد میگردد
و آن کنیز لاجار به بی گستاخانه سلوک مینماید و اینچنین چیزها
موجب صد هزار فتنه میگردند و برخصت کثرت نسای شکسته

می شود و بند و پای آرزوهای نفس و مدار عصمت که نگاه دارید و
بایشان مباشرت نمائید و بر تقدیر نگاه بانی عصمت که چندان در کار
است بدست نفس تفویض می یابد این نیز نزد خردمندان اعتبار
ندارد و نزد اولو الالباب بسیار از انصاف دورتر است که اجتناب
نمائید در هنگام پیری و زشتی از ان کنیز که در ایام حسن و جوانی
از ایشان حظ گرفته باشید و مستلذ شده و بفروشید اینها را
برنگ بز یا گوسپند و بجای شان دیگر از ابتیاع نمائید تا به
تجدید آرزوهای زنده و تازه گردانید و نیز بسیار ازین دور است
آنچه رواج میدهد دین شما در باب زنان منکوحه یعنی که ایشان
را طلاق دهید بشرط ادای مهر و دیگر شرایط و اگر خواهید دیگر ازرا
بنکاح خود گیرند این سخن دلالت میکند که هرگاه از کسی یک
اسیر آمده باشد بهانه حیله میتواند که او را از خود جدا کند و دیگری
بجای او بستاند زیرا که مرد مشتهی همیشه طعامها میخواهد و مرد شهوت
پرست بسیار اختراعها میکند برای لذت مباشرت می نماید
که پیغمبر شما از ملاحظه این که امتیان او از خوردن طعام یکنوع علی الدوام
ممتلی نه شوند اختراع نمود این صورت را تا همیشه بر آرزوی
نفس مظفر باشند چونکه روا دارد که بعد از انکه برد از زن خود
آنچه لذت جوانیش بود حظ برده باشد بکمتر چیزی از خود
جدا کند و دیگری را به نکاح گیرد که صاحب حسن و جوان باشد و باین

دستور زنان کم سعادت بعد از انکه تمام خلاصهٔ زندگانی که جوانی
باشد از دست دادند از شوهران خود مرده و مسنند و شوهران
بعزا عدل موافق آرزوهای خود میگذرانند و مقوی همین معنی است
سهولت که درین شماست برای طلاق زنان یعنی گفتن زن را
به غضب که از خانه من بدر رو موجب طلاق است و نیز اینکه
اگر یکطلاق یا دو گفته باشید و باز پشیمانی روید هد رواست
که مراجعت نمائید بآن زن و گرفته بخانه باز آرید و میگو شد
که همین قدر رجوع کافیست از برای رفع چیزیکه واقع است
از طلاق اما اگر سه طلاق داده اید هر چند که خواسته باشید
و زن نیز مایل بود رخصت نیست که باز مراجعت کنید مگر
باین شرط که او بنکاح دیگری در آید و مجامعت او رسید
باز از و مطلقه شود باین تقدیر شوهر سابقش می تواند که آن
زن مطلقه را باز به شرط نکاح بزنی کرد و از برای اطمینان
خاطر درین عمل چیزها بجا می آرند که ذکر آن موجب کراهت
برای رواین سخن احتیاج دلایل نیست زیراکه شخصی که
دیدهٔ آن صاف بین او بمیل تعصب چنان کور است
که زشتی آن نمی بیند از ایراد دلایل مستفید نخواهند خود
گوئید و به بینید که چه مناسبت معقولیت دارد و این همه
که در باب طلاق و کدخدائی و عصمت گفته آمد این سنت

کمالی و فضیلتی که پیغمبر شما آورد و بر دین حضرت عیسی نا گفته باشد که قرآن
احکام انجیل را منسوخ گردانیده است آیا میتوانست این مرد که ماده
عصمت بهتر ازین مترتب گرداند که موافق آرزوی نفس مردان
باشید از آنچه که ترتیب داده است آیا نمیدانید که چه قدر منهی
و منکر است نزد پیغمبر ما زنا که خبر کرده است بوحی از خدا که زانی
را بکشید پادری دین حکم عیسویان هیچ تفاوت چرا که ایشان
نیز زانی و زانیه را میکشند بلکه از روی انصاف و عدالت می بود
اگر در دین شما زنا را بیشتر صعوبت و سختی می نمودند زیرا که
چندان عنان اندازه از دست داده اند که با وجود آنکه میتوانند
آرزوی نفس خود را بسر حد مراد رسانند بگرفتن چهار زن نکاحی و
کنیزکهای بیشمار نظر بر زن دیگران می اندازند و به ایشان عشق می
بازند کیست که چنین گناه را قبیح ندانند و زبان به نفرین این نوع
عاصیان نرانند هرگاه شخصی که جز بر یک زن قدرت ندارد و بمنکوحه اجنبیه
نظر شهوت انداز و عشق در بازوی لایق جزای عظیم و عذاب
الیم است پس چه آید بر سر آنکه هرچند از زنان منکوحه و کنیزان خود
قانع نه شد بمنکوحه کسی بر سر دیگر چیز هم می یابم در باب عصمت
و آن اینست که چون فسق و فساد مانند دریا است که هرچند
دورتر میرود بسیار می افزاید و مثل سنگ که آنرا از قله کوه رها
میکنند هر مقدار که پائین تر می غلطد تیزتر میگردد همچنین نفس

چون خصتها برای شهوت می باید بیشتر میخواهد ازین پیداست
که در میان محمدیان بسیار کس هستند که هر چند که ورای چهار زن
ندارند اما همین عدد را به تغیر و تبدیل تازه و نو نگاه میدارند یا که
تا ذوق آرزوهای خویش از ایشان بطراوت و تازگی برده
باشند انهارا که کم لذت اند به بهانه طلاق دور میکنند و دیگر آنرا
از سر نو میگیرند و این دریای حرص چندان افزایش مینماید که بر چهار
زن اکتفا نمی تواند نمود بلک چند انکه خاطر خواه ایشانست بهم
میرسانند و درین خصلت بیشتر مشابهت بحیوان دارند که انسان
و چندان طغیان نمود آن دریای شهوت که از زنان ملول شده
مرد بمرد میرسد و زن بزن چنانچه دیده میشود که از سایر امم اکثر
محمدیان این عمل را بکار میبرند و حال انکه از حیوانات هم این
فعل دیده نشده است وحق سبحانه و تعالی به شامت این
گناه در زمان سابق شهرها باتش آسمان سوخته است این
همه افعال شنیعه و خصال قبیحه بوقوع می انجامد از دادن عنان
مراد بدست نفس چنانچه گفته آمده ام می افزاید بمقداری که
قدرت می یابد چنانچه آتش بمقداری که هیزم یابد اینک کتابی
که پیغمبر شما آورده است بدنیا سبب عجب انست که تمام عالم
پیروی دین او نمیکنند حال انکه موافق آرزوهای نفس است
که در پی آن آرزو اکثر مردم میروند و نیز عجب است

که در عالم چندان مردم اهل انجیل باشند که پیرهیز میکنند بدینی که آنقدر به سختی
میکرد طبیعت را چنانکه لازم می آرد تا یکمرد همین بیکزن قانع باشد
مذکور شد بغیر حکما که درین باب حضرت عیسی صاحب ما فرمود
بسیار نصایح عجیب کرده است در انجیل و چندان ترغیب عصمت
و پاکیزگی نموده که بسیار زنان و مردان عیسویان که دایم الاوقات
بتمام عصمت میگذرانند بی انکه در تمام عمر دیده و دانسته باشند که زن
چه و مرد کدام و این جماعه از آب و آتش بی انکه به سوزند تاثر شوند و بسیار
عزیز است پیش ایشان که فاقها کشند و حاجتمند باشند تا آن جوهر
خوشنما و بیش بها بکارت را از دست ندهند و درین باب پیروی
نمایند به پندها و به نمونه احوال حضرت مسیح و ازین جنس مردم خضور
از مردان و زنان خانها بسیار دارند و در اکثر شهرها عیسویان که در
انجا م بتمام ستر و خلوت و از زوار فرشتگان بسر میبرند حقیقت این
سخن شما وقتی بیابید که قصها و کتابهای عیسویان دیده و شنیده
باشید یا اگر جای تسلی خاطر خود بولایت ایشان سیر کنید و ببینید
که کجا ست در محمدیان اینهمه عصمت و اگر شخصی پیدا آید که صاحب
مال و جمال باشد و طالبان بسیار داشته باشد و با وجود اینهمه
حضورانه سلوک نماید در غایت ندرت است پیش هندوان
نیز گویا که این جوهر قیمتی بکارت و عصمت بمعرفت رسیده
است مفهوم شد که در باب عصمت بسیار فضیلت دارد و درین

عیسویان از مذهب دیگران و هنوز بسیار احکام داریم که ایشان را
مقابله میتوان نمود با حکام دین شما لیکن چون فرصت تنگ است
موقوف کنیم این را بر فردا **فصل چهارم در دیگر احکام عیسویان**
از عماد و نماز و روزه و غیر آن پادری دیگر احکام داریم باید که
آزاده معقولیت آن را بچشم انصاف ببینیم چون انسان مرکب است
از تن و جان و ظاهر دارد و باطن بنابرین تحت لازم است بر
کسی که قبول دین مینماید علامتی ظاهری که دلالت آن کند و تا
بدان علامت اطمینان حاصل شود از اهل آن دین که بآن انتقال
فرموده است از دین خود و هم کیش خود انکار انده و لهذا
انتقال فرموده است از دین خود و هم کیش خود انکار ند و
لهذا فرمود خدا تعالی در زمان پیغمبر ابراهیم و اولاد او
که ختنه کنند تا ایشان ممتاز باشند از اقوام دیگر که خدا را
نمی شناختند و چون بآن پیغمبر بزرگ وعده کرده بود که از
نسل او مسیح تولد خواهد شد بموجب یادداشت آن
عهد فرمود که در آلت پیدائش نشانی بکنند یعنی ختنه
و این عمل جاری باشد تا وقت ظهور مسیح اما چون خدا تعالی
وعده خود را بجا آورد و با آمدن مسیح دران نشان هیچ غرض
نماند خصوصا نسبت بآنانکه از قوم دیگر بودند که اشارت
بمردم غیر اهل کتاب است بنابرین مسیح بدیگر نشان ظاهری

امر فرموده که آن نشان پاکیزه‌تر و آسانتر است علی العموم بر مردان
و زنان و آن بود همچنین میگویند یعنی عماد و آن یک نشست و شوی
است به آب طبیعی که بگروند به دین ایشان بجا می آرند بنام
خدا بگفتن سخنهای خاص بطریق تعلیم و باین نشان آنانکه دین
حضرت عیسی گرفته اند خود را از امتیان او میدانند که بعد از آن پیروی
دین او بر ایشان لازم باشد و در زمانی که این عماد میگیرند و عهده
میکنند که موافق احکام پاک او تتمه عمر باقی خود را بگذرانند و خدای
کریم گناهکاران که ملوث بودند به نجاست کفر و جهل وقتی که او را
نمی شناختند باین تغسیل پاک میگرداند ظاهر و باطن ایشان را از گناه
کبیره و صغیره همچو طفل معصوم و از ایشان راضی شده بتوفیق محبت
دین خود سرافراز و ممتاز میگرداند و معنی این عماد که عبارت
است از نشست و شوی مخصوص تطهیر باطنی و عفو معاصی
است و همین عمل معمول و مستعمل بود از زمان حضرت عیسی تا زمان
پیغمبر شما نشان امتیان خود که بدان ممتاز باشند از سایر امم ختنه
شناخت پس بگوئید اختنه چه فضیلت دارد بر عماد تا او را برین
ارتکاب نموده شود و فی الحقیقت ختنه نشانیست که حق تعالی
بحضرت ابراهیم عطا فرموده بود تا این علامت دلالت کند
برین که مسیح از نسل ابراهیم خواهد بود و چون این غرض بحصول
انجامید بوجود حضرت مسیح استعمال او بی فایده است زیرا که

در نگاه داشتن سند قرض بعد از اداي آن نوعي از خيانت فهم ميشود
چراکه دال برآنست که هنوز قرض ادا نشده است چنانچه تا اين
غايت يهودان قايل اند که مسيح نرسيده است و بنابرين
روش ختنه را که خدا بمهتر ابراهيم پدر ايشان داده بود نگاه ميدارند
اما انجا که بازي ميخورند در گفتن اينکه مسيح نيامده است همچنين فريب
ميخورند درين که نگاه ميدارند رسم ختنه را و بعد ازانکه حضرت مسيح
آمد و خدا تعالی وعده خود را بايفا رسانيد درحال فرمود که سند
ختنه را پاره کنند و بجاي آن نشان عماد را رواج کرد که آثار
مقصود آمدن مسيح است و دال بر تصفيه و عفو گناهان بنابرين
آنمردم که مسيح را شناخته اند و بحقيقت او وا رسيده باور کرده
اند بالفور ختنه را ترک نموده طريقه مسيح را معمول داشتند تا
ششصد سال برين رفتند اکنون محمديان بجهة تقريب ختنه را رواج
دادند و آن رسم را به عمل مي آرند بعد از مرور چندين سال که
آنرا معمول نميداشتند مگر قوم يهود که بغير نشانهاي ايشان را گناه کار نـ
ميخوانند بجهت اينکه به مسيح ايمان نياوردند پس هرگاه که مقصود
ختنه باختتام انجاميد براي چه آنرا باز بعمل مي آرند و عماد را
نامعمول ميگذارند که حکم انجيل است و نيز براي همه چيز مناسب
ترا است ختنه يک ناشايستگي دارد و آن اينست که کسي که ختنه
ميکند روا ميدارد که دست نامحرمي بشرمگاه او رسد که طبعيت

آنرا پوشیده و پنهان میدارد خصوصا مردم عاقل و بالغ و عماد ا
از چنین ناشایستگی و فساد منزه و مبراست و ختنه فی نفس الامر
خاص است از برای مردان و عماد ا عام است بمردان و زنان
ختنه علامت و موجب حیا بخلاف عماد ا که ملایم است و پاک
عماد انسانی است و دال بر نسبت و شوی باطنی که خدای تعالی جان
آنکس را میدهد با مرزش گناهان و ختنه همین که مشعر است برین که
خداوند ختنه از فلان دین و فلان مذهب است اما نمودن آن
نشان بسیار محال و موجب انفعال است علاختنه باستعمال می آریم
بجهت آنکه مهتر ابراهیم و پیغمبران پاک و بزرگان پیشین ختنه کرده اند و
حضرت عیسی را نیز ختنه کرده بودند پادری نمونه پیغمبران پیشین
پسندیست زیراکه پیشینیان ختنه را به عمل گرفته بودند به سبب
اینکه اقرار و اعتراف داشتند برین که مسیح آمدنیست چنانچه
گفته اند شده است و اگر خاطر شما از نمونه مسیح بختنه مایلست سوال
میکنیم هرگاه که مسیح عماد ا برگزیده چرا متابعت آن نمیکنید خصوصا
بعد از آنکه حکم کرد که ختنه را بگذارند و عماد ا بر دارند و باین سبب
بدست مبارک خود به بعضی از تلامیذ عماد ا داد و شاگردانش
حسب الحکم عماد ا میدادند بدیگران که بدین مسیح میگرویدند پس
معلوم شد که شما را نمونه مسیح به سوی ختنه نمیکشد مگر مدعای
دیگر و آن اینست که احتراز و اجتناب مینمایند از اقرار و ایمانی

آوردن بدینی که در عماد واگرفتن حاصل میشود چنانچه مسیح فرمود آنکه
میخواهید که پیروی کنید راه مخالف را تا باز نمائید از اقرار و
ایمان آوردن بدینی که از عماد واگرفتن حاصل میشود چنانچه مسیح
فرمود وآنکه میخواهید که پیروی کنید راه مخالف را تا باز نمایید
دینی که پیغمبر شما آورده است جدا از آن هست اما و بدینیت تفاوت
که در دادن عماد و کردن ختنه یافته میشود و روش عماد اینست
که نخستین بیاموزند چیزهای خلاصهٔ دین که اعتقاد کردنی و به عمل
آوردنی بعد از آن مقر شود بران و میثاق نماید به پادری که او را
بنام خدای بدین حقانی قبول میکند به حضور گواهان که خدای
واحد را خواهد پرستید موافق دینی که از سر نو قبول میکند
و دینی را که پیش از این دران بود از دل دور بکند و آمرزش
گناهان پیشین که تا آن ساعت از دستش بر آمده باشند از
خدا بخواهد و وعده کند که از ان پس هرگز خدارا بباز گشت
بافعال مذکور نرنجاند و خلاف حکم نکند و بعد از ادای این همه
امور عماد میکرد و بنام خدای پدر و پسر و روح القدس اله واحد
پس از عماد و مابعد او بر سرش بسیار دعاها از کتاب انجیل
و پیغمبران دیگر میخوانند و از ان پس که عماد گرفت نام او را
ثبت مینماید پادری در کتابی که برای همین کار مقرر ساخته
شده است تا همه وقت مشخص و معلوم بوده باشد که فلانی

نه از برای حصول ثواب یا دفع عذاب وسعی در خدمات وارند
بموجب منهای که برایشان نهاده است و بجهت این که چنین می
شاید واجتناب از معاصی مینمایند از انکه ناشایسته این درگاه میدانند
لیکن مغلوبان نفس اماره را واز پا افتادگان بیچاره را خیلی مدد و
معاونست امید پاداش که از خدا موعود است بمقابله نیکوئی تا
به سبب او در نیکوی می کوشند ونیز از ترس عقوبت حق تعالی
از بدی میگریزند وچون اکثر مردم بضعف وناتوانی منسوب اند
از الطاف خداوندیست امداد نمودن ایشان از بوعده پاداش
نیکی تا اعمال صالحه از ایشان بوجود ایند وباز داشتن ایشان از
بتهدید عقوبت خویش تا اعمال سیه را ارتکاب نفرمایند
و همچنین معتقدیم بخدا که پاداش دهنده نیکانست ومعذب
بدان حکیم همچنین باید دانست خدا که اعدل جمیع مخلوقانست
وبمقتضای عدل خود کار با ایشان میکند اما چون مقصود تسلیه
دل داریم بدلایل چند انچه از خدا اعتقاد کردنی اند باید که بیان
کنند و خاطر نشان زید را که بطور اطلاق عدالت نتوانیم برخدا
کرد که کار بر عکس میبینیم زیرا که در دنیا اکثر مردم دانا و خدا
ترس بود امثال ایشان را مشاهده کرده نمی شود مگر بحالت
فقر واضطرار با مصیبت گرفتار وبخلاف انها دیده میشوند
جباران آن مردم آزار وظالمان بدکردار که شب وروز به

کامرانی میکنند رانند و به لهو و لعب زندگانی بسر میبرند پس از
تفحص حالات این دو طایفه پی نمیتوان [illegible] که عدالت باری
تعالی با وری جای این عدالت و جزا [illegible] یافت مگر
عقبی چرا که این جهان جای خدمت کردن و سزا و پاداش شدن
است و در آن جهان چنانچه متعارف است که اجرت بعد از
کار میدهند و منت انعام بعد از خدمت می نهند و غنیمت بعد از
فتح میبرند بنا برین از انصاف آنست که عدالت تا سرآمد روزگار
این جهان موقوف باشد و نیز نمیخواهد حق سبحانه و تعالی که بندگان
او این جزوی حیات دنیوی را بفراغت بگذرانند تا مبادا
این فراغت را که نسبت بآن جناب مقدس بس حقیره زبون است
مکافات این محنت پنداشته عنان طلب را از حصول سعادت
اخروی باز تابند و موعود آن جهانی را در دنیا بیند و نیز حق تعالی
گاه گاهی با عصیان بانعام و اکرام میکند در دنیا تا مطلقا از و
چون مردودگشتگان و از پا در افتادگان آن درگاه مایوس
نباشند دیگر آنکه چون انعام و اکرام خداوندی در شان خود چندان
ببینند که سزاوار آن نباشند زود در شکر گذاری بر جان
بسته بتقصیرات عبادات را معذرت نمایند تا مستحق ازدیاد نعمت
گردند و نیز چون هیچ آفریده آلقدر کامل و صالح العصمت نیست که گاهگاه
تقصیری از و بوجود نیامده باشد و هم نیست هیچ فاسق طالح

که گاهی از وحسنه بوقوع نه انجامیده پس هر گروهی که لصلی میرسد بمقابله
آن تقصیرات که از ایشان سرزده بود وتاوان نیک که اشقیا می بینند
برابر آن عمل صالح است که از ایشان بوقوع رسیده بود پس عدالت
کامل در حق ایشان موقوف بیوم الحساب آخر سخن اینست
که حق سبحانه وتعالی نیکوکاران را که در دنیا آتش محنت و مشقت
میگذارد تا از کدورت تقصیرات اینجهانی مصفی سازد و موعودات
اخروی با ایشان در آن جهان بایفا رساند واز استقامت نمودن
ایشان با وامر الله ونواهیه با وجود فقر وفاقه وفاداری ایشان
ظاهر کرده چونکه بهیچ مانع از مطلوب واپس نه ایستاده اند و
نیکی را از دست نداده واز بن سببها مذکور گفته ام که این
دنیا جای عدالت کامل نیست نه نسبت به بدان و نه نیکان
بنابرین نه اینان و نه آنان درین جهان موافق کردار خود جزا
می یابند پس موقوف ساخت حق سبحانه وتعالی جزای ایشان
بآن جهان آنجا خواهند یافت همگنان پاداش خدمات خود
و سزای سیاست خود بکمال واین تدبیر حق تعالی بتمام حکمت
و دانش کرده است تا وقت خدمت و محنت مختصر باشد
بحسب مقتضی اینجهان و زمان راحت چند باشد بر وفق
تقاضای آنجهان حکیم پس که چیز پاداش نموده خواهد شد
در آخرت پاوری یا واپس اینانی که تا طلوع صبح اجل غافلا

له محبوبیت او نموده باشند همان ذات خدا خواهد بود و یعنی متلذذ و
خواهند کردید از تلطف دیدار خالق الاشیاء چونکه پاداش کامل
آنست که وا رسد آدمی بعزیزترین مطلوبات خود و همین دیدار
خدا است که سیر میگرداند از همه آرزوها باید دانست که خاصه
انسان آنست که در هر کار مطلبی داشته باشد تا کارش عبث
نگردد و بکار های خاص اشتغال نماید و در جمیع مطلوبات مطلبی
خواهد بود که مرجع همه مطالب باشد زیرا که چنانچه واجبست
در علل فاعلی که مترتب اند که یک علة نخست باشد که در همه علتها
کار کند و اگر نه هیچ معلول بوجود نمی آمد چنانچه مذکور شد هم بدین
واجبست که در مقاصد مقصودی باشد که از برای او چیزهای
دیگر مطلوب باشند و گرنه آرام از فاعلان محال بودی چون
نرسیدندی براینکه مقصود انسانست مقصود آخرین از هر
چیز کمال و تمامیت اوست زیرا که هر ناقص کمال خود میخواهد نهایت
آرزوی انسان کمال ولیست و این کمال را سعادتمندی میخوانم
چونکه بعد از حصول بدان مرتبه هیچ چیزی نمی ماند که حسب وجوبی
وا آرزو داشته باشند و این آرام و کمال آخرین را نمی تواند
بخشند هیچ مخلوقی مگر آن خدا که بمبدا است منبع جودها در
ذات خود نخست این سعادتمندی را الضب کس نمی
تواند کرد و دولتمندیهای دنیوی خواه طبیعی باشد خواه

صفتی دولتمندی طبیعی آنست که علاج میکند احتیاج طبیعی را
چنانچه ماکولات و مشروبات و ملبس و مسکن و امثال آن و دو
لتمندی صفتی آنست که بوسیله آن این چیزها مذکور بدست اورده
میشود چنانچه زر و جواهر مانند آن که عقل انسان برای این مقصود
اختراع نموده است پس گفته شد که محالست که اجتماع اموال
غایت مقصودات او باشد زیرا که چیزهای صفتی خواسته
میشوند جهت حصول دولتمندی طبیعی طلب کرده میشود برای
پرورش و بهبود نفس خود بدین سبب حکم وسیله مقصود دارند
نه حکم عین مقصود زیرا که آن اسباب را میخواهم برای خاطر
خود نه خود را برای آن اسباب و همین میگویم از جمیع مناصب
دنیائی زیرا که چون آدمی جان دارد روحانی و جسمانی و آرزوها
روحانی عزیزتر و بایسته اند بنابرین هرچند کسی چیزهای جسمانی
برای راحت تن بدست آرد روحش آرام نخواهد کرد تا که حاصل
بهم نرساند آنچه مدعای اوست چونکه خواهش جان چیزهای
آسمانی نیست چنانچه مریض که عطش آن از حرارت تب
است تسکین نمی یابد از خوردن انگشت و آب زیرا که
آنچه آرزوهای دارد ذوق انیست پس تسکین حقیقی آدمی
موقوفست بدریافت کیفیت آنچه مطلوب روح چیزهای
روحانی است یعنی فهمانیدن چندان عزیز است آدمی

و صبر او در تکالیف اوامر و ...

را که هرگز لذات سیری نمی آید هر چند که بعهد در بند همین آن
چیزهای دیگر میباشند و قدم از جست و جوی در نمی کشند
پس روح انسان هرگز آرام حاصل نخواهد کرد و تا غایت
حق را که خداست که در جمیع اشیا معاینه کرده می شود در
نیابد و بتمام همت او را دوست داشته باشند و حظ و خوشی
از و نیابد که شامل همه خوبیهاست و نیز مقتضی آنست
آرزوی دیدار خدا زیرا که طبیعی است آدمی را دریافت
چیزها چون که عقل تا وجه هر چیز نداند تسکین نمی گیرد و بنابرین
چون معلوم میکند که علت جمیع معلولات خدا و خالق است
از روی طبیعت آرزومندی استفهام میکند که ببیند آن
علت او همه اشیا را که ذات خداست و نیز چون عقل
مقتضی دریافت غایت هر چیز است تسکین نخواهد گرفت
بدیدن صفات الله تا ببیند ذات مبارک آفریدگار خود را
که مظهر جمیع صفات است که در خدا میتوان فهمید و در ما سوی الله
میتوان یافت می فهمیم و در ما سوی الله می بینیم و هر گاهی که ذات
الله را که مجمع جمیع خوبیهاست دریافت تسکین می پذیرد و
آدمی از جمیع خواهشها چونکه در دیدن خدا حاصل میکند زانچه
که آرزو داشته باشد نابرین چنانچه انهار قرار نمیگیرند تا بدریای
محیط نمیرسند و ننگ فرو میکنند خود را تا که بحر گردند و

همین مخلوق خردمند تسکین نمی یابند و نرسند بجمال خوب وانـ
دیدن خدا را [illegible] آشکارا نمی بر میزند دوست داشتن
را او را بتمام قدرت خود زیرا که طبعی است خوبی را جذب
بمحبت خود هر گاه که آدمی ذات پاک خدا که مجمع همه خوبیهاست بی
هیچ مانعی و حایلی ببیند بیشتر میل مینماید باو و از آنکه شک بمرکز خود
در حالتی که هیچ حایل در میان نباشد از دیدن و دوست داشتن
خدا را بتمام قدرت پیدا میشود و خوشحالی بی نهایت که هر گاه خوشحالی
از دریافت مطلوب روی میدهد بقدر بزرگی و آرزوی آن
که آرزومند اموال و خوبی خوشحالتر میشود و از یافتن صد هزار
روپیه که از ده هزار و طالب مناصب ابهامی تازه تر میشود
از مرتبه کلان پس تصور کنند که چه مقدار خوشحالی پیدا میکند
در آدمی دریافت حق تعالی که او را بزرگتر از همه چیز میداند
و آرزوی مخلوق الجد دارد هر گاه آرزوی بزرگی و الشت
خود راحت یابد از دیدن اندیای کمالات و آن معدن علوم و
آن علت جمیع اشیا چنانچه در آینه مصفا هر گاه دیدن باغبای
[illegible] میوه های گوناگون به سبزی و طراوت
چندان فرحت میبخشد چه گفته اند از مشاهده جمال آن مخطط کمالات
و آن گنجینه جمیع خوبیها دیدار مخلوق جمیله اگر اوقات دلبر یابی میکند
جدا نشود از دیدن دیدار خالق که جامع خوبیهاست که به تصور

درآید بلکه محالست که در خیال فکر آید این قدر است که وصف
او مقدار بشریت نیست و بهشت نصیب هر کسی خواهد شد
بحسب قابلیت تصفیه عقل انکس را که عقل روشنتر مشاهده جمال
الهی بیشتر چنانچه در تصویر که آن را دست قدرت استاد و نجابه
لطافت تازگی کشیده باشند صاحب وقوف بحدت نظر بیشتر
تازگی آن درمی یابد همچنین در ذات خدا هر کسی بقدر
استعداد و صفای عقل کمالات مشاهده خواهد کرد و بهمان قدر
او را دوست خواهد داشت و خوشحالی خواهد یافت و این
تفاوت در دیدار و دوستی و خوشحالی بر وفق خدمات
که در دنیا بتقدیم رسانیده باشند خواهد بود که بمقابله آنها پاداش
خواهند یافت بنابرین در جای ایشان گوناگون خواهند بود بعض
ایشان فوق بعض و بعض دون بعض چنانچه کواکب متفاوت اند
در نورانی و این تفاوت موجب دلگیری نخواهد بود و نسبت
بانانکه کم داشته باشند زیرا که هر کس متمتع خواهد بود در خور
قابلیت خود چنانچه از دریا کوزه بزرگ بیشتر آب میگیرد و نسبت
بکوزه خورد و کوزه خورد هیچ حد نمی برد کوزه بزرگ و نیز پای
کوچک حد نمیبرد بر پاپوش کلان زیرا که حاصل دارد آنچه اندازه
اوست و نیز چون اهل بهشت متفق خواهند بود در رضای خدا از
آنجهت هر کس بغایت خوشحال خواهد بود به نصیب

خود و نیز چون مآل الآمال خواهند بود و از موهبت خدا باید که نیز تمام دو
خواهند داشت و ازین سخن پیدا است که آن نیکی که کسی در خود نخواهد
دید باعث راحت بغایت خواهد بود و از دیدن اینکه نصیب دیگر
نیست که لایق آن بود و بهمقدار دوست دارد که خود را نیست نتیجه
دوستی کمال که راحت دیگران راحت خود داند چنانکه به تجربه رسیده
است که مادر به نیکیها فرزندان خویش همان مقدار خوشحال
است که بودی اگر در خود میدیدی و ازین محبت که انسان با دیگر
خواهند داشت ظاهر میشود که یک شخص حظ و تمتع خوبیهای دیگران
خواهد برد و ازین خوبی و حظ هر کدامی افزونتر است یک از نو
تنهایی ماند روح را در بهشت و آن اینست معاد و تمنی که باز
جمع شود با تن خود و این آرزوی طبیعی است چونکه کمال جز در
منیت که بکل خود جمع شود زیرا که هر ترکیب جنبهٔ کلیت است
و کاملتر است هر جزو مادامی بکل پیوسته به نسبت بوقتی که ازو
منفک است چنانچه در اجزای پرکار و مقراض و غیره دیده میشود و
بنا بر این آرزو میدارد روح که بآن اتصال گیرد تا وجود کامل و
ح بمقتضای صحبت دیرینه تمنای این
خواهد داشت به سبب معاد و تن را در حظوظ که به وسیلهٔ آن
لایق و سزاوار نعیم جاودانی شده است اما باوجود اینکه
میل طبیعی او در منیت بجا نتواند آورد و بقدرت خود تا امداد

نباید از خداوند تعالی چنانچه سنگ هاونی که مقید است بچیزی بجا
نتواند آورد و آرزوئی که هرگز دارد و اگر او را مددی نباشد و خدای
صاحب ما که قادر است میخواهد که آرزوی او بجا آرد و باز به تنش اتصال
بخشد و زنده گرداند چنانچه بود و یک بهتر و زیباتر از آن و چون
تن وسیله دریافت بزرگیهاء جان بود از انصاف است که
او هم مستفید گردد و شریک روح باشد در جزای ثواب یا عقاب
چنانچه مشارک بودند در عمل نیک یا بد و هرگاه که تن محنت کشید
در بندگی خالق یا تمتع گرفت از ارتکاب مناهی و مزه‌وار دنیا
پاداش آن نرسید از انصافست که خدا تعالی در آن جهان
دیگر آن عدالت بجا آرد که در یابد آنچه سزاوار او بود و این
نشاید مگر به باز زیستن تا باتفاق صحبت جان بیابد از جزای نیک
یا بد چون باتفاق تن روح لایق آن شده بود و چون باز زیستن
تا باتفاق کار نیست مطلق موقوف بر قدرت خدای
بی واسطهٔ دیگر علت هر آینه خواهد بر آمد بتمام کمالات طبیعی پس
آن نقصان اگر خوردان که هنوز بکمال نرسیده باشند دارند
و بی آن تنزل پیران که از کمال خود گذشته باشند حاصل که
همه را خواهد بود اثبات بمقتضای کمالات طبیعت و لغیر این
نیکان خواهند داشت فضائل و کمالات دیگر که بیافت
آنها صاحب تمام آسودگی و خوبی باشند چهار چیز خواهد

وداشت تن که پیوند خواهد یافت بجان که خدا را می بیند وانهارا
خدا خواهد بخشید کم و بیش موافق قابلیت جان برای آسودگی و
استراحت آنها تا تسکین بهتر و پاداش بیشتر یابند اول
خلاصی از همه رنجهاست یعنی که هیچ آفریده نباشد که بانها رنج تواند
رسانید یعنی هیچکس را دران حالت بهشت نقصان و فنا و رنج و غمخواری
و جوع و عطش و فنا لاحق نخواهد شد و تن در همه چیز مطیع جان خواهد
بود خواه در وجود خواه در حرکت دویم سرعت و چالاکی اهل بهشت
به مشابه خواهد بود که حرکت افلاک برابر او درنگ و لنگ باشد
سیوم لطافت جسمانی به غایت خواهد بود که در هر چه خواهند بر آیند
بی آنکه آن را چیزی مانع شود چهارم روشنائی بدن تجلی حسن
نعمت و این پیدا خواهد شد از نور روحانی چنانچه پرتو شمعی
که بیرون آن میتابد از فانوس و جسد انسان از نور جان تابنده
تر از خورشید درخشان خواهد بود و باین سبب باسباب آن
کس که خدا را خواهد دید صاحب تمام حسن و خداوند جمیع کمالات
خواهد بود و از این همه بتمام فرمان برداری روح خواهد گذرانید
و بکمال دولتمندیها و اخوان و خلق بسر خواهد برد و بعوض محنت
و مشقت که در بندگی خدا در دنیا کشیده باشد و تن از الطاف
مذکوره بهره ور خواهد بود کم و بیش بر قدر که جان بهره ور باشد
از اینجا پیداست که مردم در حالت سعادتمندی در جهان تمام

خوبیها خواهند داشت زیرا که هم از جانب روح از روی عقل و
ارادت تمتع از خدا بیحد خواهند برد و بدیدار او بهشت داشتن
او بتمام قدرت خود و هم از جانب تن خواهند داشت هرچه
بخواهند و توانند آمد چونکه صاحب صحت کامل و تندرستی تمام
و بزرگ خواهند بود و محتاج نخواهند بود و هیچ نقصان نخواهند
داشت و هر چیز که فرحت بخش خواهد بود مهیا و آماده خواهند
داشت چنانچه روز دیگر انشاء الله احوال آن گفته خواهد شد اینست
سعادتمندی عقبی اما حال گناهکاران برعکس این خواهد بود
زیرا که جان ایشان نخواهد رفت مگر بدوزخ و آن جاییست
که نشان او تحت الارض داده اند که مجرمان در درکات
آن عقوبتها رسند بد خواهند کشید نخستین آنکه خود را محروم
جاودانی بینند از شرف دولت دیدار خداوند تعالی که برای
آن سعادتمند آفریده شده بودند هرگاه که از فقدان چیزیکه
در آرزو بود در دو درد روی دهد از حرمان دیدار حق
تعالی که بغایت است و غایت مطلوبات و از تا ... و
مایوس بودن از فواید که از دیدار او حا... ... ...رن
جهان ازین خسران و نقصان کم شود ... ...بیم از بیننگه که از
دریافتن بالکل ناامید نشده ایم و نیز بجهة آنکه جان از کثرة
اشتغال بمهمات جسمانی متوجه نمیشود و دردمی باید نقصان

عدم خشنودی خداوند تعالی چنانچه نابالغ امتیاز نمیکند نقصان خود
را وهرگاه که ببلوغ رسید و دل نمی یابد تغابن انچه در کار خود کرده
باشد قبل ازین وچنانکه شخصی بخواب غفلت است یا مست از
شراب هیچ اگاه نیست از نقصان و زیان خود اما چون بیدار
وهوشیار گردید بسیار متاسف میشود بر فوت چیزی که در ان
حالت کرده باشد همچنین مردم که بنهج اطفال یا مستان بازیهای
نفسانی مبتلا می باشند چندان درنمی یابند نقصان عدم حصول خدا
را اما چون بیدار میشوند و خارج از کارهای این دنیا بسیار متالم خواهند
شد نهایت ازان نقصان ونیز میبینیم که زخم در ان حالت که تازه
است درد کمتر میکند اما فرصتی در میان افتاد و خون خشک و سرد
شد درد فراوان می شود همین طور در از دست دادن خدا
درین جهان چندان اثر نمیکند اما در ان جهان نهایت تاثیر خواهد کرد
و درد و دریغ فراوان دست خواهد داد بی انکه امید بازیافت
اوردن ان سعادت مندی باشد تا ابد الاباد وازین غبن عادت
خون زده میدهد و افزونتر می شود از و یاد کردن انکه چندین
خوبیها بی بهره از تقصیر خود از دست داده اند انکه قدرت
داشتند که حاصل بکنند و نخواستند و نیز افسوس بسیار روی
خواهد داد یاد انکه چندان خوبیها و جاهها از دست داده
باشند بجهت استراحت نفسانی که بقا و فا ندانسته و ازین غم

و نومیدی در وی پیدا خواهد شد که اگر ممکن باشد خود را پاره پاره کند
و صحبت شیاطین زشت ملاعین که بنوع انسان سخت معاندت دارند
بایشان جمیع درد و مذلت خواهد رسانید و ورای این برای تعذیب
ایشان آلات گوناگون باشند در دوزخ خصوصا آتش که نسبت
بآتش دنیا بمراتب زم و سرد و تلک مجازیست نه حقیقی آن آتش
ازین حیثیت که جسمانیست از طبیعت خود اثر عذاب نخواهد
کرد در روح لیکن قدرت آن آتش را آلت عذاب خود خواهد
ساخت تا ارواح را عقوبت کما ینبغی برساند همین طور میگوییم از
چیزهای دیگر که بواسته آنها در دوزخ خیلی درد و رنج بدوزخیان
خواهد رسید مثلا از تشنگی و کراهیت و بدبوئی و ظلمت و سرمای نهایت
و صحبت دیگر جاودانه که هر یکی خواهد کرد مع مصاحبان خود و چون
مقتضای عدالت است که شریک گناه نیز در جزا شریک باشد خدا
تعالی بقدرت کامله خود تن مرده را از سر نو باز زنده گرداند و پیوند
بجان نفس و بدنها که چون محمد و رفیق جان بود در بی فرمانی خدا و موجب
ارتکاب معاصی و هوا و لذات گرفته بود و بخلاف رضای و در
دار دنیا بجزا نرسیده که نیز باهم معذب و معاقب باشند [illegible] جثه
زنده پر خباثت نجاسات جاودانی اما بتمام زشتی و و
معیوب بجمیع معایب و مبتلا بانواع درد و محنت که از کر
محن و عذاب آرزوی موت خواهد کرد تا ازین بلا تا

خلاص یابد اما موت نخواهد دریافت تا این عقوبت های روحانی و
جسمانی اهل دوزخ ابدی خواهند بود بی آنکه امید خلاص باشد
از آنها و این چیزیست که در تسلی محنت می بیند و حلیم و درین سیاست
و عقوبت مینماید که خدای تعالی عدالت را بجا می آرد یعنی در رسانیدن
عذاب جاوید بمقابله گناهی که در حیات بوقوع آمده باشد یا در پی
ملک عدالت به کمالات نگاه میدارد و نیز رحمت بجای خود دارد
به نسبت آنانکه چندین معذب باشند زیرا که چون بدی عصیان حدی
ندارد و ازین روی که خلاف خداست چنانچه بالا گفته شد و لایق
جزا و عذاب بیحد شد چون عقوبت و سیاست فراخور رتبه گناه
خواهد بود و چون این عذاب بی نهایت را هیچ مخلوقی نمیتوانند
برداشت چراکه در هر مخلوق همه چیز محدود است جبران
نقصان میکند خدای با ابدیت جاوید ماند و عدالت بجا می آرد
تا درین زمان بیحد عذاب محدود میرساند آنکس که لایق بود و عقوبت
بیحد و نیز معقول نیست و خواستن آنکه عقوبت معاصی بیشتر مدت
نکشند از بقای گناه چراکه از تمام انصاف و عدالت است که
شخصی از وطن مالوف و مسکن خود اخراج کرده شود
تا بجهت تدارک گناهی که در مدت یک ساعت از دست او
بر آمده بود و بعوض بغی و طغیان که کسی از بادشاه خود در
یک لحظه نموده باشد کشته شود و از حیات تا ابد مایوس

کرد و یا عقوبت کنند تا بسیار روز نیابرین هیچ خلاف عدالت
نیست اخراج کردن کسی را از اسمان بهر اندک گناه که در
اندک مدت کرده بود و اینست جزای که در بهشت یا در دوزخ
یافته می شود بمقابله عمل نیک باید که در دار دنیا از مردم بوقوع
آمده باشد حکیم یک سوال داریم از شما ایا جان انکس که وفات
یافت در حالت عبادت یا گناه فی الحال به بهشت میرود یا بدوزخ
یا نه یا دیر فی الحال میرود و اگر او را هیچ مانع نباشد چرا که مقتضای
عدالتست که در حال او را شود انچه فرض و لازم است و چون
بهشت و دوزخ پاداش کردار رسیده یا دمیده الیا نند از انصاف
است که همان زمان داده شود که انتقال از ینجهان یا ان جهان
نمایند چون جای دیگر نیست برای خدمت کردن که لایق
پاداش بود و نیز بجهت انکه بدن اجسام ثقلی یا خفتی هست
که از روی ان بجا های خاصه خود میروند یا بو از بالا نشیب
که آلت اخرین حرکت انسان همچنین ارواح نیز یک الی
دارند یعنی لطافت انکه بپاداش کردارهای نیک فوق از اسمان
رسید یا گرانی که بلطافت ان به نشیب دوزخ در اسفل
السافلین روند بنابرین بمجرد جدا شدن انسان از بدن در
حال می یابند پاداش و سزا خود پس اگر سوالی دیگر داشته
باشند از ین معلوم خواهد کرد که قول اگر محمدیان معقول نیست

که اکثر مردم که در حالت بندگی به خشنودی خدا ازین جهان میروند
پاکنا کرده و دامن آلوده جان ایشان بجائی میرود که خاص
از برای این نفس نموده اند که آن نه بهشت و نه دوزخ و هم
انجا می باشند تا روز قیامت که حساب دهند و بعد از گذراندن
محاسبه اعمال خویش پاداش که لایق آن شده باشند بیابند
این میتوان گفت بجهت این که ارواح را موافقی جنس آمده باشند
تا شتاب نیابند انچه لایق آن شده‌اند و آن موافق است
که جان با تن خود متصل نیست چنانچه بود چون جان و تن در
اکتساب نیکی و بدی مشارک بودند پس گاه که بروز
قیامت برود باز یکی شوند و در حال نیکوکاران بدیدار
خدا در بهشت روند و بدکاران به دوزخ یادی این مانع
کافی نیست زیرا که پاداش نیکوکاران که نعیم بهشت و دیدار خدا
ست و لذت از گرفتن محبت بی نهایت او از و وسیله
جسم نیست مگر از حیثیت عقل و ارواح چنانکه ملائکه
میسر است تا بدن بی تقریب است انتظار تن کشیدن
تا از برای دیدار خدا چونکه او را جسد و درین امور رسد و نخواهد
کرد نیز بسیار از انصافست که هرچند جسم بجان خود اتصال
نخواهد داشت تا بمصاحبت او پاداش نبی که مستحق آن
گشته باشد بیابد جان لذت و راحت برد و از پاداش تن

مدتها چند بیش از تن تا حصه بیشتر و مدت حظ دراز تر باید چون پایهٔ خدمت
ولیاقت کرامت داشت و نیز از انصاف است که عزت بیشتر فایده
شود بروح که بذات فاضل و شریف‌تر است از تن و آن عزت آلت
که همین که بدرگاه کبریا رسید و در حال بار باید بیش از تن که بذات خود
بنسبت روح کثیف است و از همین سبب است که عاصیان
که بگناه کبیره بی توبه ازین جهان میروند در حال جان ایشان بدوزخ
خیمه‌ها دمار میزنند و بگوناگون عذاب معذب میگردد و بعد از آن
بوقت موعود این حالت بجسم هم میرسد حکیم پس چه موانع است
آنکه میگوید که میتواند باز داشتن جان نیکوکار را از نعیم فردوس
که برآید از جسم پادری از آن موانع یکی گناه صغیره است که چون
تنگ و خفیف است لایق نیست که آدمی را از خوشنودی
خدا محروم و مایوس سازد و او را معذب گرداند بعقوبات دوزخ
چنانچه سخن بیهوده و فکر و نیت بیفایده و مثل این چیزها که
انسان ضعیف نمیتواند عمر بی انتها گذراند اما از روی اینکه
گناه است از انصاف نیست که ک[illegible] خداوند صفات
کامله برسند تا از لوث گناه پاک شود و [illegible]
و دیدار خداست جای گرفتن و الم رسیدن نیست که از آن
پاکیزگی شود برات را از چنین معاصی و نیز دیگر موانع
آنست که کفارت تمام بجا نیاورده باشند عاصی از گناه

کرده

کبیره پیش از انکه از اینجا سفر کند وانچه بر وی واجب بود بعوض
لذتهای ناحق گرفته باشد از ذمه خود ساقط نکرده وچون اندکی
باقی مانده که او اکنداز الصاف نیست که اورا بدوزخ برند چون
به خوشنودی ورضای خدا مقرون شده بود وهر گاه که بی آوا
کردن میرفت از الصاف نبود که تا بان نقصان میرسد بمرتبه نجات
بلند وار چند که به ازان متصور نیست اینست موانع که تواند بود تا
جان مردم نیکوکار که لایق بهشت است نرسد بان نعیم همین که
از تن بیرون امد حکیم چطور وکی این موانع مرتفع میشوند درین
دنیا می گذارند که اقامت نماید چون از جسم جدا گشت بدوزخ
نمیبرند وبه بهشت نمیرسانند پس بکدام مقام وچه نوع پاکیزه میشود
تا ببهشت خدا بار یابد ولایق دیدار گردد پاوری ورای آن دو
مقام که معلوم خاص وعام است یعنی بهشت ودوزخ جای
دیگر است برگتوری میخوانند یعنی جای پاکیزه شدن از گناهان
زیرا که انجا ارواح اهل صغیره پاک ومنقح میگردند بانکه از
کفارت صغیره کبیره باتمام میرسانند انچه بر ذمه خود واجب
[illegible] ان وجای از دست داده بودند قبل
[illegible] ان تا پاک شده سزاوار دیدار خدا گردند وچون
خاصیت آتش است پاک ومنقح ساختن طلا ونقره را از غل
وغش طبیعی یا عارضی بدین جهت یقین کرده است خدا تعالی

و در آنجا آتشی که عقوبت رساند و رنجاندار و روح را تا ماین تعذیب.
تمام کفارت که واجب بود بر ذمه ایشان از دار دنیا ادا
شود چنانچه زر پاکیزه و منقح شده را به گنجینه شاهی و لو اگر آن
میزند همچنین و ستور گنجوران الهی جانها پاک صاف شده را
از لوث گناه بفر دوس برین میبرند پیش خدا یک لطف
خاص مینماید به نیکوکاران فو هنده بواسطه محبت یکدل و
یک جان می شوند بندگان از نیکوکاران که در دنیا بحیات
اند میتوانند که مدد کاری ایشان باشند و دریاضتها و دعاها
و خیر ایشاد و غیر این که اقربا و دوستان محبه ایشان بدین دنیا
بجا می آرند خدا تعالی قبول میکند و آنانکه در آن حبس مقید
اند جهت آن قرض که بر گردن ایشان مانده است از زندان
عقوبته خلاص میکردند بموجب ادای کفارت که اقربا و محبان
از جانب ایشان میکنند و بجهه ریاضتها که زندگان برای مردگان
میکنند تخفیف میکند خدا و از آن رنجها که لایق آن گشتند تا دفته
رفته از آن حالت مطلق بر می آیند و پاکیزه و منقح بخلد برین
میرسند اما این ادای کفارت که شخصی بیگانه ادا میکند مقبول
خدا نمی شود و اگر از دست نیکوکاران و محبان خدا بر آید
و برای نیکوکاران و دوستان خدا زیرا که چنانچه اعضای
جسم انسانی تا مادام که زنده اند بهم دیگر شریک در دوتن انسانی

اند اما اگر عضوی مرده شده از کار رفت هیچ شرکت ندارد با عضای
دیگر و از انها هیچ مدد نمیتواند گرفت همین طور نیکوکاران که بوسیله
محبت و دوستی که بخدا و از خدا دارند با این سبب شرکت نیکیها
در همدیگر دارند اما انانکه در حالت گناه کبیره و بعید از محبت
خداوند خواه درین جهان اند خواه در ان حکم میت دارند و نمیتوانند
که به نیکان شرکت داشته باشند بنابرین خدا تعالی هیچ ریاضت
یا خیرات قبول نمیکند هر چند که از دست نیکوکاران این
جهان برای کفارت انها بر اید و در دوزخ مانده اند و هم
قبول نمیکند کفارت از دست انانکه در حالت گناه کبیره
اند و ادا میکنند برای نیکوکاران که در پرگتوریو به عذاب
گرفتار باشند بنابرین نباید کردن دعاها خیرات یا ریاضت
بواسطه و وظیفه بجهة ان گروه که در بهشت اند زیرا که محتاج
باین نیستند و نه بجهة ان فرقه که بدوزخ افتاده اند چرا که
ایشانرا فایده نمیتواند کرد و از انجا که مقتضای ضعف بشریت
است [illegible] که هر چند پرهیزکار و متقی باشند نمیتوانند که مطلقا از
گناه [illegible] و تقصیرات دیگر مبرا و منزه شوند هر چند که یقین
باشند [illegible] که از جهان رفت در رحمت جا دارد ایبوست
دوی نیک و محسن بود علیسویان برای این طور مردم بسیار
دعاها و خیراتها میکنند در روزه نامیدارند و ریاضت میکشند

ونیز بیقین نمیدانیم که هرکدام در حالت گناه کبیره شده است
و در دوزخ افتاده است بنابرین تقصیر میکنیم در رسانیدن
چنین مددهای مذکور و بر تقدیر که بایشان فایده نمی بخشند
مفید اند بدیگران که در برزخ ریو مانده اند از دوزخ از آنجا
گاه گاه بموجب رخصت حق تعالی باین دنیا پیش دوستان
و خویشان خود را ظاهر میکردانند برای طلب مدد و کار نیکی
تا بجهت ایشان خیرات و دعا ها کنند تا قرضی که بر گردن مانده
است ساقط شود اما آمدن ایشان بدار دنیا برای استمداد
نادر است و نادرتر است آمدن بهشتیان و دوزخیان
زیرا که بهشتیان و دوزخیان امداد نمیشود و جهنمیان را استحقاق
این نه اما گاهی جهة مهربانی و شفقت خاص که بخدا کی بعضی
از زندگان میخواهد رخصت فرماید اهل جنت یا دوزخ را
تا برایشان ظاهر شوند برای تسلی یا از بهر بیم و اصلاح دل
ایشان ظاهر شوند اما این صورت بسیار کم است پس میکوییم
ارواح که بکبار از جسم بیرون می آیند اگر در حالت
گناه کبیره مرده اند در همان وقت بدوزخ میروند و اگر
در حالت بندگی و خوشنودی خدا رفته اند و فارغ نه شوند
بعضی صغایر یا همه کفاره گناه بر بهشت میروند خود به بینید
و تمیز کنید که چه مقدار موافق معقول است این سخن

درین باب مردم غیر اهل کتاب میگویند و اعتقاد بران دارند که
ارواح مردم برای پاداش معاصی خود بعد از انکه از اجسام برون
آمدند باز بتقدیر الهی با جسام حیوانات گوناگون در می آیند و خوار
و نگونسار میگردند تا که بانجام میرسانند جز نقصان خود را اما مانع
قطع نظر ازین که خلاف نقل و عقل و حکمت است چنانچه دیده
شد دیگر چیزی ناشایسته وارد و ان اینست که چنین حیوان
را که روح تناسخی در بدن آدمی در اید میگویند که نفس ناطق
و خردمند میشود بی انکه ازین صفت در یافته شود و ان
حیوان را صاحب اختیار میگویند عوض نیکی و بدی که میکنند و ازین
سبب بایستی که اینها را عزت یا ذلت داده شود و ستایش
و پاداش و سلوک با ایشان کنند چنانکه بمردم صاحب عقل
و این معنی خالیست از معقولیت حکیم بسیار قصها شنیده ام
درین باب از زبان هندوان اما هرگز بسمع قبول راه نداده ام
و آنها را مسلم نداشته و انچه از دین خود پیش من بیان کرده اند
پسندیده و قریب الفهم و معقولست اما چنان انچه میگویند یعنی
که ارواح نیکان یا بدان از بدان خود برون امد بجنت یا بجهنم
میرود و مینماید که در وقت مرگ پرسش و حکم میشود برانکه
نمیرند چرا که بهشت و دوزخ پاداش عمل صالح و گناه است
که برای ان واجب است تشخیص عبادت و تفتیش معاصی

واین پرسش و داوری نمی شود یا دری اینچنین است که در
حالت مرگ پرسش سخت میشود بهر کدام از صواب و خطا و
ورای این پرسش خاص دیگر حساب عام که در روز قیامت
میگیرند و چون درین قیل و قال بسیار طویل کردیم موقوف کنیم
این کار را بر فردا فصل دویم در پرسش که ای بطریق خاص و
عام مطلق است بدانکه مسیح ازین حیثیت که او منت
بروز قیامت عادل خواهد بود یا داوری در وقت تعین
نموده شد برای حساب موقوف نزد خداوند تعالی که دران
درباره هر کسی حکم کرده خواهد شد اول وقت آنست که چون
جان از تن بیرون می آید در همان زمان او را متی میکائیل
فرشته مقرب بحضور خدای عادل میبرد و تمام حساب نیکی
او میرسند و تشخیص میکنند تمام عدالت و این معامله
در طرفة العین متشخص میشود و پاداش که لایق آن شده باشد
میدهند چنانچه گفته شد و این پرسش خاص خوانده میشود از آنکه
بخصوصیت نفس واحد بجا می آید و دیگر وقت باز پرس عالم
است که در یک روز یعنی روز حشر بجای بار عام همه مردم زنده
و تندرست بجان و تن پیش داور عادل جمع خواهند شد تا
جمیع مردم ماجرای تمامی عمر هر کس خوانده و ببینند حکم عدالت
که برای هر کسی میشود و هر چند که این حمات از جمله آنهاست که

که عقل دران حیرانست و دسترس ندارد و چون متعلق اند
بتدبیر خدا که اگرچه عدالت چیزیست که ازرا تعقل توان کرد
اما در عقل نمی آید و دانستن این که کی و کی و چطور ان به عمل
می آرد آن داور عادل اگر او خودش ایزا ابراز فاش نکند
اما با وجود این چند دلیلهاست برای دریافتن که بسیار معقول
و به ترتیب است انچه تعقل کرده شد که همچنانکه جان از تن جدا
شد به دو پرسشش و حکم خاص میشود همچنین نیز به همه مردم که یکی
نشده باشند این حکم داوری در یک روز در باب هر یکی شود
اول انکه چون با دانش و برا موافق صواب یا خطا خواهد بود
نمیتوان کرد حکم و عدالت تمام همین که جان از تن بر آمد
تا روز اخرت زیرا که بسیار باعث صواب یا خطا موقوفست
تا روز حشر که هرچند که کسی از کارهای خویش فایده کرده
باشند یا نقصان بدیگران رسانیده لایق سیاست یا پاداش
بیشتر است پس تا او را سیاست تمام و پاداش کامل
داده شود مصلحت است که اول بواجبی مشخص شود نقصان
یا فایده که برای خود یا برای دیگران کرده است که از
عدالت نیست که حکم کرده شود به عقوبت یا به نفع همین
ازانکه یکی از همان رحلت نمود و بسیار از خلق به سبب
از کرداری که در و دیدند یا به تعلیم که از و در حین حیات

گرفتند یا کتابها که از تصنیف و تالیف او خوانده اند یا نصایح و
مواعظ که از بیان او شنیده اند انگیخته شد رشد و هدایت
گرفتند تا در بندگی خدا مشغول شوند و از معاصی بپرهیزند
و بدان صلاح و سلامتی دارین یافتند و این هدایت بحکم متابعت
می افزاید مثوبت انانکه باعث ثواب انها بوده اند و به عکس
این بسیار کس اتباع گذشتگان نموده اند در ارتکاب
افعال شنیعه که در حین حیات از ایشان سرزده بود که
همان موجب عذاب و متبوع شده است و چون این استفاده
یا نقصان بچندان کس میرسد که پایانی ندارد تا روز اخرت
پس از انصاف است که پرسش کامل در ان روز اخرت
بجا اید تا همه خلایق بر جمیع امور خویش از نیک و بد مطلع گردند
بنا برین موقوف شد این پرسش و عدالت کامل بر ان
روز که از او روز قیامت میگویند دویم انکه چون ایشان
از این حیثیت است که انسان است با دانش او عز نسبت
یا خواری بخلاف سایر حیوانات که انچه در نهاد شان
بیشتر تاثیر میکند در دو عقوبت پس هرچند که ان پاداش
ان ان زیاده تر و اشکاراتر بهتر و این مطلب بحصول
نمی انجامد مگر بیوم الحساب که مظهر تمام حسنات و سیئات
است و مجلس بروز الخفیات و درین روز ظاهر شود بر

هر کسی آنچه که کرده است از صواب یا خطا در حق خدا یا بندگان
او بکشند از مذلت یا عزت آنچه سزاوار او شده باشد خصوصا
که غالب اوقات عزت نیکوکاران درین جهان روی به نقصان
و خذلان آورده است از روی آنکه مردمان حکم بدی بر ان
ناحق کرده اند و تهمت و بهتان نسبت بایشان جایز داشته برین
تقدیر از انصاف است که بحکم خدا باز داده شود آن عزت که
ناحق از ایشان زایل کرده بودند و این امر آشکارا شود در
نظر تمام مردم تا خاص و عام را معلوم شود آن خوبی اعمال حسنه
که کرده بودند و نیز چون بنده بدکار و این امر چندان کوشید
در حفظ اسرار خود درین دنیا و مهمات خود را پنهان میداشت
و بناحق و از روی فریب مردم او را نیکوکاری انگاشتند
بسیار از انصاف است که در نظر تمام عالم آشکار او اظهار
کردند عملهای نکوهیده و چیزهای پوشیده ایشان و ازین
روی از همه خلق اهانت و حقارت کشند و شرمسار و نگونسار
گردند و از ایشان باز گرفته شود آن عزت که ناحق در تصرف
خود داشتند و این کار خدا خواهد کرد در ان روز پرسش
و حساب عام بظاهر کردانید تمام بدیها که عاصی بجا آورده
بود و بدل مفسد خود که از مردم پنهان میداشت سیوم آنکه
اکثر مردم تدبیر خداوندی را معیب میداشتند چونکه بعضی

را غنیا ساخته بود و بعضی را بینوا و بعضی بتخت و بعضی بر [illegible]
نیکان در محنتهای گوناگون می بودند و بدان بمراد دل نقاب ز
چهره مقصود میکشودند و امثال این دیگر موجبات شکایت
که باعث حیرانی بودند ازین امر بسیار سزاوارست که یک روز
همه مجمع را یکی تسلی کند باین که همگنان را معلوم گرداند سبب
تدبیرات خود و همه بندگان شناسند عدالت و تدبیر حق تعالی
کوشند بجای شکایات ناحق که تا این بعضی از نیکوکاران نیز بکریه
واند و میکنند رانند چهارم آنکه محمد است حق سبحانه و تعالی
بندگان خود را بجزایی که باندازه اعمال از غیر مامول چنانچه باید
عزت و هم خواری لیس بدانستن کامله خود قرار داد که روز
قیام قیامت که روز شمار همگنان است بندگان نیک افعال
خود را عزت بسیار و بدوکنهکاران را خواری بیشمار تا
این خوف و رجا باعث نیکیها و مانع بدیها باشند ازین واسطه
واز دیگر سببها خدا تعالی خواست که یک روز معین باشد
که همه خلایق اولین و آخرین دران جمع شوند تا بر همگنان آشکارا
عدالت کرده آید و با داین داده شود به نیکان عز[illegible]
لایق آن بودند و به بدان خواری این روز از همه ر[illegible]
آخرین روز خواهد بود که دران روز بعدالت تمام و [illegible]
مالا کلام حساب گرفته شود و از همه خلایق از هرچه کرده باشند

در ایام ماضیه قبل ازین روز بسیار علامات هولناک و آثار
بر فترات بظهور خواهند رسید که احصای آن در کمال دشواریست
فی الجمله یکی از آن نشانها بزرگ اینست که قریب آن روز
زردی ناپکار بد روزگار خواهد آمد که نام او انتی کرستو خواهد
بود یعنی ضد کرستو خواهد که مسیح باشند و حضرت عیسی مسیح
ازو در انجیل خبر داده که این شخص است عار خلق خواهد
نمود به بخششها و وعدها و بزور و سیاستها و به معجزات ظاهر
که مدد او شیطان خواهد نمود برای بازی دادن مردم و لیکن
خواهد آمد فرستاده شیطانی بقدرتها و فریبها که چون شیطان
میداند که کار جهان باختتام میرسد و وقت بازی دادن
مردم با تمام می انجامد بسیار خواهد کوشید تا هر دین و وقت
سختی و بلی هنجاری بیشتر از آنچه کرده بود بکار آرد به برون
راه نیکی و خدا ابهیچ روا خواهد داشت تا استقامت بندگان
اقتدار و نمود از کرده و تا عزت و با دانش آن ان
زیاده شود که بهیچ نوع عقوبت و سختی مغلوب نشوند
و آن حالت و سختی تا مدت سه و نیم سال بقا خواهد داشت
... بقا و داشتن نقصانها بسیار می آورد ... تا مردم
... بکشد خورند خدا تعالی از آمدن او در انجیل خبر داده
و نیز خواهد فرستاد آن دو پیغمبران بزرگ را الیاس و اینوک

که برای تعلیم و استدعاء مردم ۞ عکس این انتی کرستو خدا تعالی
ایشرا زنده در بهشت زمینی نگاه میدارد و آنها عدو کاری
خواهند کرد و مومنان آخر انتی کرستو ایشانرا خواهد کشت عاقبت
الامر بهانه انکه به آسمان رود که از انجا میگوید که آمده ام بامداد
و استعانت شیاطین به سوی عالم بالا توجه خواهد نمود و اما از
آسمان حضرت عیسی مسیح نزول خواهد فرمود و در نیمهٔ راه
بمیانه هوا باد و بخار خواهد شد و روی منور خود را باو خواهند
نمود و انتی کرستو از مناظره چندان نور بسیار بیدل و بی
بیقرار خواهد شد و شیاطین از تجلی انوار حضرت عیسی
فرار خواهند نمود و ان لعین را خواهند رها کرد و خواهد افتاد
پیش مردم بیشمار که جمع آمده باشند برای تماشای او که
چطور به آسمان میرود و از صورت این واقع رجوع
خواهند نمود انانی که باو گرویده باشند و آنمردم که
بدین حق و استقامت ورزیده بودند تعلیم و تادیب
خواهند کرد ان گروه باز پس رفته را ۞ عکس آنچه
از ان لعین استفاده کرده باشند و دعوت میکنند
خلق بدین انجیل حالا درین وقت آخرین پیش مسلمانان
یقین است که حضرت عیسی خواهد آمد و دین پیغمبر ما خواهد
گرفت و نمازها و دیگر چیزها که در دین ماست بجا خواهد

آورد و بعد ازان مسلمان شده بعد ازان حالت ولیکن جهان را رحلت
خواهد نمود و شربت مرگ خواهد چشید یا دیگر اختراع خورده نه
شده این فسانه برای عزت پیغمبر شما و دین او باقی نماید
مگر بگفتن اینکه مسیح صاحب انجیل دین او را خواهد گرفت پیش
از انکه بمیرد اما اشکارا دیده می شود که این اختراع است
و دروغ محض چراکه انچه میگویند که خواهد مرد و از جهت که پیش
ازان مرده بود قبل ازین دیده نشد که غلط است و خلاف
انجیل نابرین احتیاج مکرر گفتن نیست و انچه میگویند که
حضرت عیسی دین فرقان را خواهد گرفت وقتی که از
آسمان نزول خواهد نمود سخنی است بیهوده و نیز رد کردن
این مشکل نیست چراکه میگویند که خواهد مرد و ازین جهت که پیش
ازان مرده بود قبل ازین دیده نشد که غلط است و خلاف
انجیل نابرین احتیاج مکرر گفتن نیست و انچه میگویند که حضرت
عیسی دین فرقان را خواهد گرفت وقتی که از آسمان نزول
خواهد نمود سخنیست بیهوده و نیز رد کردن این مشکل نیست
چراکه حرف لایق اعتبار بودی از حضرت عیسی فرقان
از انجیل اما دیده و سنجیده شد که هیچ نسبت ندارد بکمال و
پاکیزگی حضرت عیسی و قران با انجیل بر تقدیر این که حضرت
عیسی پیش از روز قیامت بدنیا نزول فرماید بچه تقریب

بر دارد و دین ناقص نزد وی و کذارد و دین کامل انجیل را که تعلیم
داده بود و امر فرموده و چون ان روزها بنهوز قریب نز رسد
علامات بر آفات زیاده تر شوند و حیرت و هیبت را بخوانند
و لیس و آنها شوا از جهان معزول فرمایند و کناهان عظیم ناحق
بوقوع آیند چنانچه محاربات و مسارقات و اقتال ان
و در آسمان علامتها عجیب نمودار خواهند شد زیرا که آفتاب
نور خود را پنهان خواهد داشت و ستارها ناپدید کردند و چنان
نمایند کویا که از جای خود می افتند بر آسمانها و ستارها از
کمال بی اعتدالیها خود موجب رنجهای عظیم و سبب مرک
خواهند شد زمانی را لرزه سخت پیدا خواهد شد که دران
زلزلها زیاد درایند و عمارتهای محکم و بنای مستحکم و اکثر مردم
دران حوادث کشته کردند و دریای محیط خواهد بر آورد
آوازها که هرکز شنیده نشده است که مردم را متحیر و
متعجب خواهند کردانید و از مخالفت این آفات و مهابت
این علامات مردم که درین وقت زنده میباشند بسی اسیمه
و آلم خواهند شد نه رنک در روی وی نه یارای که
همچو مردم در عین زندکانی و چون نقش دیوار در
و اکثر مردم از ترس این آثار رخت وجود بدار
عدم خواهند کشید آخر الامر یک آتش سوزنده پدید آید

حاکم

که همه چیز را خراب کند و همه غلطاند و بسوزاند باغها و عمارتها و شهرها
را و همه اموال و امتعه را و همه چیز را خاک خاکستر گرداند لی
انکه و ر عالم چیزی بماند نه از حیوانات نه غیران و از زمان تبدا رگ
کنه کاران غضب خدا چندان شود که حیوانات را و جمادات
را با آن آتش بسوزاند و پاکیزه انداز نجاستی که بحیوان و جماد
مذکور رسید از نیک کار گناه کاران آمده بودند و همچو چیزی
نجس چیزی انهارا خراب خواهد کرد و الحاصل که همه مردوم بمنتن
از ان روز خواهند مرد تا بخشند و بکشند ان نزاکه حکم آن
بر همه شده بود بواسطه گناه ابو البشر و چنانچه پیشینان مرده
بودند بمیرند اناکه دران زمان باقی مانده باشند همه برابر
شوند حالا کوتاهی کرده در ین زیراکه پیغمبر میگوید که سرا قبل مرده
خواهد رسید که از نهایت آوازان نه همین مردوم و حیوانات
میمیرند بلک نیز میمیرند همه فرشتگان و بعد از ان باز دیگر
زنده کردند دوری از تنها و مثل این چیزها ظاهر میشود که قران
شما خدا نیست چراکه می آموزد و چیزیکه چندان مخالفت دارد
عقل و حکمت درست چه طور میتوان تصور آورد و انک
فرشتگان بمیرند زیراکه مردن غیر این نیست که جدا شود جان
تن بلکه جان ندارد و نمیتواند مرد و نیز انچه تن ندارد
نتواند مرد و نابرین بود که فرشته ناچیز و معدوم گردد

بقدرت خدا اما مردن او ممکن نیست چونکه مجرد و مبراست از
ماده جسمانی یا ملا خوشنان بمعنی گفته باشد جز ما که فرشتگان خواهند
مرد یعنی معدوم خواهند شد خواه بخشیدن مرگ خواه بروش
دیگر باوری اگر این را میخواستی که بگوید توانستی و نبایستی که مشرو
تر میگفتی و چون تحقیقت فرشتگان نمی میرند بهمان طور تحقیقت
باز زنده نخواهند شد مگر آنکه باز خدا تعالی از هیچ بیافریند اما
قطع نظر ازین بچه تقریب معدوم خواهد کرد ملائکه که باز در حال
خواهد آفرید بچه سبب پیدا کردن و معدوم خواهد گردانیدن
آری مردم نمیرند چون میمیرند اند و سبب گناه که بابا آدم
کرده بود حکم مرگ بر ایشان شد مرگ نمیرند از برای اینکه
باز بوجود خوبتر موجود کردند چنانکه معماران خانه کهنه را تا باز از
سر نو تعمیر کرده شود و ترتیب داده آید و نمیرند و مرگ ببینند
چون ببینیم که نمیرند بی چندان محنتها و از انصاف که این
اندک مردم که باخر زمان بوده باشند خلاص نه شوند از
مرگ در میان چندان محنتها و مهلکها که از تاثیر آسمانها و
ستارها دارند بی اعتدالیهای هوا و گرسنگیها و نه تو بیماریها و آتش
ها و جنگها و دیگر چیزها از زمینی نقصان نتوانند کرد و هرگز
تا امروز یکی از ایشان نمرده و معدوم نگشت پس چه فایده
است از گفتن آنکه خدا آنها را معدوم نگشت باز در حال

خواهد

خواهد آفرید و هرگاه که فرشتگان نا چیز و معدوم خواهد گردید ایشان
نیز مانند مردم به طور خود بمیرند برین تقدیر بایستی که ارواح
نیز معدوم شوند پیش از روز قیامت چون اینها هرگز نمردند
و معدوم نه شدند پس موجب ندارد و معدوم گردانیدن خدا
فرشتگان را تا باز از سر نو ایشان را در حال بیافریند پس آنگاه
که جهان و در عالم خورشید رفته تمام خراب و خاکستر شده باشد
خواهد آمد فرشته خدا که بحکم الهی با واز صور که بس مهیب و حیرت
ناک خواهد دمید و آنچنان بلند که در تمام عالم شنیده خواهد شد
گوید که برخیزید ای مردگان و بیائید بداوری تا محاسبه نیکی و
بدی پیش خدا بگذرانید و این حکم چندان تاثیر و قدرت خواهد
داشت که فی الحال دریا مردم و غیره را که در وی غرق شده اند
و غذای جانوران بحری گشته همه را سلامت و درست بیرون
خواهد آورد و همین طور زمین خواهد کرد و از خاک هر یکی پیدا
شود کالبدی و باز روح و جان در آید و او را زندگی و حالت
نیکی و بدی که با خود داشت بخشد و در یک صفت همگنان برابر
خواهند برخاست یعنی چنین که زنده بوده باشند تا باز
هرگز نمیرند اما تفاوت میان نیکان و بدان بسیار خواهد
بود زیرا که نیکان خواهند برخاست بآن تندرستی و صحت
قدیم که پیش از گناه ابو البشر از دست داده بودند

وبنابرین آن طبیب آسمانی که حضرت عیسی باشد که برای
معالجه مردم آمده بود از آن رنجوری که بعوض گناه مترادم
بانسان رسیده صحت کامل خواهد داد که از آن از دست داده
بودند ملک صورت حال از آنچه داشتند بسیار زیبا خواهند
شد چرا که خواهند یافت بطور خوبتر که آمی آن بزرگواری و
زندگی جاویدان خویش عاری خواهند بود و از هر بدی و محنت
و هر از هر خوبی و استراحت چنانکه میبینیم ابری تاریک که
بجانب مغرب در آخر روز می براید نور آفتاب قرار را
در میگیرد و می پوشاند از روشنائی خویش و چند آن
خوشنما و تابان میگرداند همین طور جان منور بهشتیان همه
که درامده در جسد تاریک و زشت که در دنیای خاک مذلت
رها کرده بودند از آن چندان روشن و صاحب جمیل گردانند
که آفتاب تابان به نسبت آن بسیار تاریک و مذموم نماید
و همین منوال تن گنهکاران وقتی که جان دوزخی درو
درآید از آن چندان دیگر و زشت و مکروه خواهد گردانید که
تصور نمیتوان آورد و چنانچه بعضی مردم شطر می آیند
که از فرط بداخلاقی و دیگر خباثت باطنی بر چهره احوال
ایشان ظاهر است آنچنان دیگری و بدحالی و بدبوئی
و کرانی که نمیتوان تاب آن آورد و با تن تفاوت خواهند

برآمد نیکان وبدان وخواهند بر دایت از پیش داور عادل تا آشکارا
بحضور جمیع خلایق حکم شود وبرایشان موافق کردارهای ایشان
این عدالت وحکومت دران روز بدست حضرت عیسی صاحب
خواهد بود نه از همین حیثیت که او خداست بلکه ازان روی نیز که
انسانست تا همگنان اورا بچشم ظاهری توانند دید والصاف
آنست که محکومان داور عادل را بچشم خود به بینند وحکم اورا بگوش
خود بشنوند وچون عین ذات خدا را یا ذات فرشتگان اورا
بچشم ظاهری نمیتوان دید سزاوار است اگه درین باب گماشته
خدا یک انسان باشند که این پرسش وحکم کند بر همه بندگان
خدا وآن شخص انچنان باید که باشند که درو هیچ کس در هیچ
خبر او عیبی نتواند برآورد وناقص نباشند بلکه کامل وبهترین مخلوقات
وهیچکس شخصی نتواند بود مگر عیسی مسیح صاحب ما چراکه چنان
گفته آمد او نه تنها آدمی بلکه نیز خداست وایچنین یکی شد
درو ذات خدا که خداوند همه خلق است وذات آدمی
که همه کس اورا تواند دید وهیچ کس عیبی ونقصانی بر وی نتوانند
نهاد ونیز چون اوست انکه عالم را تعلیم اموخت وراه
سلامتی داد از انصاف حقست که همون باشند انکه حساب
عالمیان گیرد واز حق فطرت دین وی آوردن اعمال واقوال
شک باید چه که براستا ومدرس است پرسیدن

تلامیذ خود وسنودن هر کرا زیرک وصایب می داند ونکوهش
کردن ازاکه در کاهلی وخطا می ماند ونیز سزاوار است که خدا تعالی
اورا ازین حیثیت که ادم است این عزت وبزرگواری
بخشد که حاکم همه مردم شود وتلافی انکه در دنیا بناحق مقتول
ومصلوب شده ودر بسیار سختیها معذب گشت وبچندان
بردباری همه عفو بنهارا بر داشت ومقتضای عقل ومناسب
عدل خدا است که هر که حسبتا لله در دار دنیا مذلت وحقارة
کشد بر مید ارد اورا آخر کار با عزاز واکرام تمام وچون
حضرت مسیح از حیثیت آدمیت حیث محبت خدا احتمال چندین
جفاها وارتکاب چندین بلاها کرد حق تعالی خواست که بر همه
خلق برگزیده شود والمقصود که عیسی مسیح از آسمان نزول خواهد
نمود که الحال همانجا زنده وسلامت است وباخود خیل
فرشتگان خواهد اورد ویکی ازان ملائکه صلیب خواهد اورد
که دران حضرت عیسی محنت وعذاب کشید از دست
مدعیان برای انفعال بدان وتسلی نیکان واو فرود
خواهد امد بخیلی تجمل وبزرگواری وسرداری بمقامی
که قریب شهر اورشلم المشهور به بیت المقدس
است که در ان مقام بجهت سلامتی همگنان خود را رنج وجان
فدای ایشان کرد ودر همان زمان بروز قیامت می ارند

وفرشتکان

فرشتگان نیکوکاران و گناهکاران را به صحرای محشر جسم خود را فرا
خور حالات ارواح پوشیده بحضور او حاضر شوند وان داور
عادل در مقامی رفیع بر تخت نور نشیند تا بالا ریک ابر
تابان که از انجا بچشم هر کس در اید و نیکوکاران بدست راست
او جا و بدکرداران بدست چپ همانجا نیکان بتمام
خوری [illegible] شنی با و بدان نهایت دلگیری و بدحالی خواهند
بود ظاهر شوند همه چیز که نیکان و بدان کرده باشند یا گفته
یا نیت در دل نموده و به عوض ان نیکوکاران عزت و
حرمت بی نهایت یابند ولقب ایشان شود خوشحالی
و عزتی که مطلوب طبعی مردم است و بدکاران چندان
خواری و مذلت که نتوانند برداشت واین عدالت
ببر اید در اندک فرصت و کمتر مدت بقدرت خدا
همانجا ظاهر خواهد شد همه نیکوکاران و بدیهای بدکرداران
و همه خواهند دید که چه مقدار از انصاف که نیکان باداش
نیکی و بزرگواری یابند و بدان عقوبت و خواری و دیده
خواهند شد که عاصیان جای عذر بدی ندارند و بجا نیا
دیده و سنجیده شود همه نیکی و بدی بمیزان تامل و
عدالت و از بینت انچه میگویند که میکائیل در میزان
قیامت خواهد سنجید متاع نیکیها و بدیها هر کس را

باین معنی که تشخیص و تمیز نموده اید بوسیله ملائکه که بزرگوار
و سرور ایشان میکائیل است واگر همه باین سنجیدن
اعمال را میدانند که در ترازوی ظاهری سو و نیکیها با بدیها همه
جاهلانه سخن میگویند چراکه هیچ مناسب ندارد و صواب با خطار
روحانی به سنجیدن ترازوی جسمانی و نیز مردم هر چند
که جسمانی اند اما برین روش عقل دلالت نمیکند که تشخیص
و سنجیدن نیکی و بدی در میزانها جسمانیا نموده اید لیکن
چنانچه گفته ام این مثل وزن ترازو می آریم تا بیان کنیم
حساب درست و تشخیص تمام که در آن روز خواهد بود
نه که اینچنین بحقیقت از روی ظاهر سنجیده می شوند و بعد از
تشخیص نمایان مهمات و سعی بلیغ جهت اصلاح مردم و فرضی
و سبج که داشتند برای ارتکاب صالحات و احترازات
از فسادات و چیزهای دیگر که درین باب و او عادل
با و از منصب حکم خواهد کرد و بر فرقه بدکاران که دور شوید
از نزد یک من و بروید در آتش جاوید که آماده است
از بهر شیطان و تابعان او و بهواداران نیکوکار تمام
محبت و اخلاص خواهد فرمود و بیایید ای خجستگان
و مقبولانی پدر من بگیرید و متصرف شوید بر ملکی که برای
شما آماده و مهیاست از روز ازل همین که این حکم شد

زمین شکافته می شود و شیاطین بدکاران و گناهکاران را
خواهند گرفتار کرد و به نهایت درد و دریغ بدرکات دوزخیان
از تحت الثری و اسفل السافلین بیرون نیابند و
چندان عفو نها خواهند کشید که به تشریح نگنجد و نیکوکاران
و صلاح زنهاران را ملائکه بتمام دوستی و اتحاد همراه
خود خواهند گرفت و نزدیک عیسی عادل خداوند
ایشان آورده بموجب اشارت لفردوس خواهند
برد که او از انجا امده بود و بهر کدام جای خواهند
برد یعنی درجه عزت و سرافرازی که لایق او باشد
و بجنت قیام خواهد نمود تا ابد الاباد و نظاره آن جمال
پر کمال و لذت وصال آن ذو الجلال جان و تن ایشان
آرام و خوشی بانهایت خواهد داشت که قوای ظاهری
و باطنی نیز از هر لذت و فرحت بهره مند خواهند شد
زیرا که باهره تماشا خواهد کرد خوبی های آسمانی را
چنانچه کواکب و وجود اولیا که اکثر چیزها دیدنی و تماشا
کردنی خواهند داشت از جنبهای زمینی و آسمانی
خصوصا خواهند نظر کرد بر جمال آن فرخنده خصال
عیسی مسیح و حسن مبارک بی بی مریم پارسا که والده اوست
بعد ازین خواهیم که در خیال نخبه نیست و آنجا همه کرا خواهند

دیده و یکدیگر را خواهند شناخت و با یکدیگر کلام خواهند کرد و بتمام
ذوق و حظ سامعه خواهند شنید طربهم نامه طرب افزا و
لحنها و نکتها بغایت شیرین و دلربا و بگوش هوش استماع
نمود و حمد خدا و مکالمه اخلاص اکثر و مذاکره محـ ... خواهند
کرد و شامه نیز از استشمام عطریات لطیفه و
نفیسه خصوصا از نفحات گل اندام سعادتمند که گلاب بهشتش
نشان آبی ندارد فرحت بی غایت و حظ بی نهایت خواهد
داشت و دیگر ذائقه نیز لذت و ذوق خواهد گرفت
نه از خوردن و آشامیدن طبیعی بلکه با اخلاط اغذیه خاص
که خدا تعالی از کمال عنایت و اخلاص بدیشان کرامت
خواهد نمود که بی خوردن و آشامیدن تمام تسلی و ذوق
یابند بیشتر از آنچه غذای همه اطعمه بایشان تواند داد و
این حرف محال نیست چراکه دیده می شود در خواب طعامهای
رنگارنگ و لذت گرفته می شود و از مشاهده آن همچنانکه
از خوردن در بیداری بلکه زیاده تر از آن و لامسه
نیز لذت خواهد داشت اما نه از مساسی که زن و مرد
میکنند زیراکه در بهشت لذت نفسانی معتبر نخواهد شد
بلکه حق سبحانه و تعالی در ابدان بهشتیان لطافتی
خلق خواهد کرد که بیشتر لذت خواهد بخشید از آنکه حاصل

اید

آید از جمله جماع طبیعی و مثل این چیزها که بشرح نمیتوان آورد
و باور نمیتوان کرد و تا بچشم طبیعی مشاهده نشوند نیکوکاران
خواهند داشت آرامی بغایت و آسایشی بنهایت و جان
و تن و خواهند گذرانید در سپاس و ستایش الطاف ربانی
بتمام بهشت جسمانیت ابد الاباد و بی آنکه در آن حالت چیزی
ناشایسته بوقوع انجامد که مقتضای بشریت و حیوانیت
است مثل خوردن و آشامیدن و جماع و یا دو اشتهای
جان و تن که خدای خالق ما وعده میکند به بهشت و با امیدواری
این دعوت مردمان را بجانب خود میکشد و باطاعت امر خود
راغب و مایل میگرداند بنا برین چرا در تعجب باشیم نه خبر دادن محمد
از حالت بهشت و التذاذ بردن بهشتیان از ماکولات و مشروبات
و عشرت با زنان و حوران که آن اخبار بسیار خارج از حد معقولیت
است و متعجب و حیرانم از اعتقاد ایشان که اینچنین لفظها را بسمع
قبول جای میدهند و باور میدارند حالانکه ایشان گنگهاست در
وعدها که پیغمبر ما میکند به بهشتیان و در روایتها که از معتقدان و
[illegible]دانان در بین می آرم بسیار موجه و معقول‌اند زیرا که هرگاه
[illegible]دمی جان و تن خود را از الضافت که فیض پذیرد و بهره و
[illegible]دور شود و از التذاذ جسمانی بیان کنیم که بسیار شنیده ایم از
[illegible]علما و صواب نمای روشن رای خویش که ایشان میفرمایند

که از روی آیات قرآن مجید پیغمبران اخبار بیان کرده است
وایشان آموختند از علمای دیگر که سابق از ایشان بودند واز
کتابها و تفسیرهای خود با وجود این بسیار دوست میداریم شنیدن
این اخبار اما چون وقت مساعدت نمیکند موقوف
داریم این مذاکره را بخود اگه فرصت وسیع خواهیم داشت
برای تبیان هر حرفی که درین باب خواهد بود مسلم که من
نیز بیشتر فکر و غور خواهم کرد بجهت این بیان تا پیش شما مشخص
تر نقل کنم آنچه از علمای خود شنیده ام فصل سیویم
دربیان احوال اهل بهشت علا آنچه درین باب علمای ما
میگویند اینست که قطع ازین که در جنت مردمان تمام
خوشیها و آرام دل از دیدار خدا خواهند گرفت جسم
نیز از گوشکها بلند و هوای دلپسند و حوضهای پر آب و
مرغهای کباب و حوران عین و غلامان در نمای و درختان
پر اثمار تجری تحتها الانهار و شرابها و امثال آن که
اشیاء دنیوی در برابر شان جوی نیرزند متنعم
ومتلذذ خواهند بود و پیغمبر ما مهمانداری اهل خواهد کرد و بر کنار
حوض کوثر که محفوظ است خاص از برای امتیان و هر یکی
ازو بهره و لطف خواهد برداشت مناسب حال خود از
مردان و زنان و هرچند که کسی را از روی و از دهان آن باشد

بدست تصرف خود خواهد آورد و از صحت کامل و حسن بی‌حد
و جاه بسیار لطیف و امثال آن و هر مسلمان را خدا تعالی هفتاد
خواهد داد سوای آن زنانی که داشتند در دنیا از نور و خلخال
بهشتی آراسته و بزیب و زینت تمام پیراسته تا که متلذذ و
و نقذا التذاذ و نعیم جنت یکی مبنی منسوب و مخصوص می
خواه[illegible]ت هشت اند و متفاوت اند در مراتب
پس هر کسی [illegible]ر بهشتی به وفق اعمال او درجه و نصیب
خواهند داد و دیگر درین باب میتوانستم که بیش تماشای چیزهای
عجیب و سخنان غریب که سماع و ارقام از علمای
کبار و دانشمندان نامدار بیان کنیم اما برین یک سخن
که جامع جمیع است اکتفا می نمایم که هر چه لذت نفس و موجب
آرام دل و فرحت تن باشند بوجه احسن و اکمل بر وفق
وتما در خواهند بود و نادری چیزانم از قیاس بروم که نزد
عقل ایشان استوار می آیند و اعتبار می یابند مثل این
افسانها و حکایتها و قصص که عاری از معقولیت و دور
از عقیده اند اما برین تقدیر هیچ چیز زیانی ندارم که مردم
انجمد از عنان دل بدست نفس سپرده اند و اعتبار کرده
اند برین چیزها که همین چیزها را اینک و عزیز میدارند
و بهمین چیزها وقت میگذرانند و ازین چیزها گفت و گو

میکنند و باین چیزها لذت خواهد داد ایشانرا انکه بخوشیها
ولذت میخواهد که بگذرانند و پیغمبر شما دانا مانند و عاقلانه خواست
که ایشانرا مرادهای دل ایشان برود و صید کند امت را
باندازه اخلاق وانه و نمودن اطعمه موافق طبیعت ایشان
چنانچه به بیمار که تپ محرق سخت دارد و همه تخیلات و
تصورات او چه در بیداری و چه در خواب اشنا میدان
البت و کشتی کمنار دریا که چشمه ها و حوضها و امثال
این و انکه میخواهد که خوش اهدان بیمار گوید مگر این سخن
و این ذکر چیزی دیگر نمیکند خود همچنین کرد بابت خود
پیغمبر شما که دریافته بود میل خاطر ایشانرا باین نوع چیزها
خوردنی و اشامیدنی و شهوت راندنی وعده کرد
و تا بینشتر به ترتیب رویم نخستین می پرسم از شما این
همه چیز که وعده میکنند پیغمبر شما که در بهشت خواهد بود
ایا اینچنین حقیقتا بوقوع خواهد امد یا که ازین چیزها ظاهری
اشارت میکنند بچیزها باطنی و بزرگترین که چیزهای حقیقی
باشند علا حقیقی اند که فی الحقیقت که انچه خوردنی و اشامیدنی
و مباشرت حوران و امثال ان یا مانند این خواهد بود
کسانی را که بدنیا محنت و ریاضت کشیده اند برای
خدا و شمارا شک در بن نیاید او رود و تعجب بجا بدکرد

نکرد چون اهل کتب پیغمبران خدا هستند زیرا که هرگاه ایشان از
اهل بهشت اند سخن در میان آرند وعده میکنند از ضیافتهای
بزرگ که خدا تعالی خواهد کرد مومنان را در بهشت و بسیار یاد
میکنند از رودهای جاری و چشمه های خوشگوار و حوضهای
روان آسای و باغهای روح افزای و سبزه های جان بخش
و میگویند که ازین چیزها بسیار خواهند یافت در آن جهان
آنانکه درین جهان بندگی خدا بجا آورده اند خصوصا درین باب
بسیار سخنها میگوید اشعیا بسیار خوش می آید مرا
این سخن لکن بگردی که دانا و خبردار و واقف کتب پیغ
الست بنابرین پرسیده بودم که پیغمبر شما این چیزها حقیقتا مراد
میدارد و یا کنایت میکنند این چیزها از چیزهای بهشتی چنانکه
پیغمبران سابق ذکر میکردند این چنین چیزها را بنام خود و مراد
میداشتند حظها که در بهشت خواهند داشت اهل بهشت
اما فی الحقیقت آنجا نخواهد بود خوردن و خسپیدن و مجامعت
با زنان مگر چیزهای روحانی که بغایت بهتر و لطیفتر اند
از چیزهای دنیوی و اگر پیغمبر شما این رو بین میگفت تا بواسطه
آن ذوق جسمانی بفهمانند و باکانند ذوقهای روحانی را
که در بهشت خواهد بود و جای بهشت و کفت گو ندارم چراکه
درین باب مخالف مانند تر و لیکن همین سخن داریم که

مشروح و واضح نگفته است و اگر مقصود از دگران چیزها
کنایت بود از ذوقها و روحانی حاجت نبود که دربین چیزها
چندان دخل میکرد که نشان امثال آن میشد آنچه پیغمبران
پیشین را مطلوب در سخن بود من نیافته ام اما مقصود و
مضمون کلام پیغمبر خود آنچه علما بیان کرده اند فهمیده ام دقیق
دانسته که حقیقتاً اهل بهشت ذوقها و لذتها و مذکور از هم
چیز خواهند گرفت و این بسیار از انصافست که در یابند
بعضی این ذوقها و التذاذ از واجبات ورزیده اند و
ریاضتها کشیده دیده بودیم این چیزها میپنداریم که
در بین ما و شما موافق ایم که در بهشت نخواهد بود گرسنگی
و تشنگی و سرما و گرما و بیماریها و چیزها مثل این که در بین دنیا
میکشیم بلکه آنجا همه ذوق و خوشیها ست بی آمیزش
غم و دلگیری که شادی دنیا بغم نیست و غم دنیا بی شادی
نه بلکه مخلوط با یکدیگر اند لیکن در دوزخ همه سختی و دلگیریهاست
بی آمیزش شادی و آسودگی و در بهشت شادیها و تن
انسانی با بی اخلاط غمها و صعوبتها مسلمانان بر بعض
طور نقل میکنند پس اهل بهشت نمی خورند و نی آشامند
بموجب اشتهاء نفسانی که داشته باشند خیالست
که چنین چیزها نمیخورند در بهشت مگر بجهت لذت گرفتن

ذوق و خوشحالی یافتن یاوری ازین روی انگشت بر حرف
نمائی و جده و ریشخند شما میگیریم اگر تناول میفرمایند بی انکه
اشتها داشته باشند چه لذت و فرحت ازان خوردن
و آشامیدن می یابند چونکه همان مقدار فرحت و ذوق
حاصل میشود ازان خوردنی که اشتها باشند و اگر گرسنگی و تشنگی
زایل شود در ذوق خوردن و آشامیدن بسیار نقصان
نیز انچه درین دنیا پیش عقلا و حکما حکم عیب دارد از انصاف
نیست شمرده در بهشتیان یافته نشود چرا که ان حالتست که مردم
کامل را عطا خواهد شد و در دنیا حکما و عقلا بلکه خاص و عام
عیب بزرگ میدانند چیزی تناول نمودن بجهة ذوق و
طلب نفس بی انکه گرسنگی روی داده باشد ازین سبب
حکما گفته اند که خوردن و اشامیدن برای دفع ضرر اشتها
است پس همان مقدار که دفع مضرت کند اکتفا می باید
نمود و بیشی ازان تناول نمی باید فرمود پس بچه وجه میگوئید
شما که بهشتیان میخورند و می اشامند جهة لذت و ذوق
بی انکه هیچ ض[illegible]ت باشد دیگر انکه چون خوردن و اشامیدن
[illegible]یت ان [illegible]ت است پس برین تقدیر لازم
می اید که همیشه در استعمال خوردن خواهند بود و سیر نخواهند
شد زیرا که لذت را حدی نیست و کدام عیب زیاده

تر است نزد عقلا از مداومت نمودن بر التذاذ و حظوظ
نفسانی دیگر آنکه میپرسم از این خوردنیها چه نتیجه خواهد شد و
به چه چیز می انجامد اگر آن به طبیعت خورنده میگردد چنانچه
در حیات دنیوی پس لازم است که مردم از آن روز
بروز لحظه بلحظه فضل بزرگ و نشو و نما کیرند تا رفته رفته قد و
قامت از روی پهنا و درازه بی حد و اندازه گشتند و چون
مقرر است که این حالت جاوید و ابدالاباد خواهد ماند
بنابرین مردم باید که قد و بالا کشیده باشند یا خواهید
گفت که خواهد بود و چنانچه در این دنیا مردم که بعد از سی سالگی
بحالت خود میمانند که بجهة خوردنی از آنچه باشند بودند
زیاده نشو و نما نمیکنند زیرا که آنمقدار که از طعام قوت میگیرند
از جانب پیری و کهنگی نقصان می پذیرد [illegible] آنچه در بهشت
خورده خواهد شد بیک عرق تن فنا می پذیرد و بنابرین
از امداد و اغذیه اهل بهشت نشو و نما نخواهند گرفت و فضله
نخواهند داشت که بیرون اندازند یا فکری خوب کرد و بد
که جواب داد باید از آنچه میخواستم که بپرسم که چون در
بهشت خوردن است و تهضم کردن و فضله نیز خواهد
برآمد از بول و غایط پس جایی می باید که آنجا آن فضله ریخته
شود و کناس که بردارد و پاکیزه گردند تغایر بول و غایط او

دیگر چیزها که نسبت حالت بهشت بسیار ناشایسته اند اما تا از این
چیزها خود را نباید و هیچ عذری آرید که همه اغذیه به عرق و آروغ
مرتفع خواهد شد با وجود این خالی از خیلی ناشایستگی نیستند
زیرا که اگر اندکی از عرق بودی دفع توان کردی اما نمیتوان
برداشت تکلیف آنمقدار عرق که از خوردن و آشامیدن
پیوسته بیرون خواهد آمد که هر چند خوشبوی باشد چنانچه میگویند
اما چندان از عرق بی زحمت هم نخواهد بود و اگر میگویند
که آروغ زایل خواهد شد و دیگر ناشایستگی افتاده که کمتر از آن
نیست زیرا که اکثر خوردنی را کثرت آروغ لازم است
یا خواهند گفت از قدرت خدا همه اغذیه که بهشتیان نوشیدن
خواهند کرد هیچ و نابود خواهد گشت برین تقدیر بهتر بودی
کفتی چنانچه ما میگوییم که یا خوردن و آشامیدن خدا بقدرت
خود تمام التذاذ ذوق بخشد به بهشتیان کرامت خواهد
نمود دیگر آنکه آنجا مردم میخورند می پرسیم از شما که چه چیز
میخورند میوها یا گوشت یا شیرینی [illegible] خواهند خورد از
میوها و درخت طوبیا که آن میوه لذت هر چیزیکه آرزو داشته
باشند خواهد داد و یا دیگر خوردن گوشت و شراب و امثال
این چیزی خواهد بود و برای این [illegible] بلی این هم بعنایت و قدرت
ر [illegible] خواهند شد یا دیگر این گوشت خام خواهند خورد

یا زنده اگر زنده و خام را میل کنند این محالست و دور
از مقتضای طبیعت اگر کشته پس در بهشت نیز کشتن است
و خون ریختن و پوست کندن بدین صورت این پوستها
و استخوانها و خون که این چیزها نخواهند خورد کجا خواهند
انداخت پس باید که در جنت نیز مزبله بوده باشند و اگر
بخته یا کباب کرده میخورند نیز برای این کار خدمتکاران
و باورچیان در کار خواهند شد و آتش و هیمه و آنهم هم
که این خدمت بجا خواهند آورد آیا ایشان بهشتیان خواهند
بود یا نه اگر بهشتی باشند چه طور در اینجا محنت و مشقت
خواهند گذرانید و اگر بهشتی نیستند برای چه در بهشت
میباشند دیگر آنکه این گوشتها حیوانات را که میخورند
مثلا گوسفند و گاو و مرغ و طاوس اینها البته باید که توالد
و مرگ داشته باشند پس در بهشت زندگانی و بد
اند و نیز صحرا باید که در وی علفزارها او چرا کنند و ناچار است
الصحرا را از آفتابی که بتابد و ابری که ببارد و بادی که بوزد
تا نشو و نما یابد آن علفی که چراگاه حیوانات بود پس بدین
تقدیر لازم است که در بهشت آفتابی و ابری باشند و نیز
مزبله که تا این فضلات را که حاصل میکنند از چراگاه بیندازد
در وی پس ازین معلوم شد که در جنت نیز جای حیوانات

خلق

کردن پس عقل استدلال میکند که هر یک زن بهشتی را بسیار
مردان حوالت نمیباید نمود تا ایشان نیز التذاذ و احتظاظ
بگیرند از مردان چنانکه مردان از زنان زیرا که میلان طبیعی
ایشان باین چیز اشد از مردانست تا زنان هم محروم نمانند
از پاداش و نهی از کثرت شوهران در دنیا از برای تشخیص
اولاد است و در آخرت اولاد نخواهد بود و اگر قایلید که بنوع
دیگر بقدرت خود خداتعالی جبر این نقصان خواهد نمود برین
تقدیر بهتر است که قایل باشید به آنچه ما میگوییم که بمردان
و زنان حق تعالی بقدرت کامله خود جبر نقصان این لذت شهوانیه
بنوعی که مناسب تر و پاکیزه تر باشد خواهد کرد و دویم آنکه نخواهید
گفت که در عقبی عملی باشد که اینجا حکم ناشایستگی وارد چون
حالت بهشت از حالت دنیا بهتر است و معلوم است که
ناپسندیده خردمندانست مباشرت محض از برای التذاذ
نفسانی مانند خواجه سرایان پس چون مجامعت اهل بهشت
محض از برای لذت خواهد بود قطع نظر از توالد و تناسل
برین تقدیر لازم می آید که نزدیک شوند مردان در بهشت
با یکدیگر و زنان با یکدیگر زیرا که این فعل نیز لذت آمیز و فرحت
انگیز است و این خلاف رای صوابست که تجویز کرده
شود در بهشت چیزی را که در دنیا به غایت ناشایستگی

قرار یافته باشد سیوم آنکه اگر مرد یا زن در بهشت همیشه در
عشرت می باشند پس بعضی اوقات ازین التذاذ محر
مهجوری روی میدهد و اگر مدا[illegible] [illegible]ن اشتغال مقتضی
دوستکام هستند چه ناشایسته [illegible]ی فایقتر خواهد بود
آنکه عشرت جماع مستلزم خلوت است و خلوت مانع
التذاذ و مشاهده نعمات دیگر پس بنابرین لازم آید فتور در
لذات بهشتی که علی الدوام قرار یافته اند و این جایز نیست
پنجم خردمند در دنیا همیشه مجتنب است تلوث نفس را
آرزوهای حیوانی پس چگونه ارتکاب این چیزها خواهد
نمود در دار آخرت که منزل منزه و مصفاست و جای
صلحا و اتقیاست ششم آنکه خواهش این چیزها نسبت
بلذت دیدار خدا مانند جستجوی نان جو نیست بر
خوان کریمی رطب آبی رطب دریای عظیم و مخفی نیست که
این آرزو در غایت دون همتی است هفتم آنکه اگر مقصود تنها
لذت است معلوم است که لذت در دنیا مثل تناسل فرزند
و پرورش ایشان نیست پس چرا میگویند که اهل بهشت
محروم شوند ازین لذت و ذوق و اگر میگویند که
این التذاذ خدا تبارک و تعالی بلذتهای دیگر خواهد کرد
و از سطه ناشایستگیها که متضمن است تناسل آنها

طورها هم میگوئیم که جبران نقصان ها وجسمانی خدای تعالی خواهد
کرد بچه ها و دیگر ملاحظه بطور در بهشت میتوانند گذرانند مرد
و زن از صحبت یکدیگر بی آنکه طریقه معتاد و طبیعی مسلوک دارند
وری بینش قدرت خدا مگر این محالست آیا نمیتواند خدای
تعالی که بجای این لذتها بیشتر و بهتر دهد زیرا که بجمال باکمال د
حسن بی زوال خود ایشان مشغول میسازد ایشان را
که فراموش خواهند کرد جمیع ها مواد او را چونکه در بوستان
یا دکل محالست و در مسند مهتری ارزوی کتری و بال و
ای اصل علت انچه میز نقصانست و نفس چون با نتقال
ازین جهان ترکه بی نماید و از نفسانیت بهمه اشیاء دنیوی
هرچند که در حضور و آینه باشند التفات نمی نماید و چنانچه
مردی رنجور که به تب محرق میسوزد تمام تخیلات والصورات
او را نشانه میدن البته اما چون تب شکست هرچند که او را
تکلیف اب خوردن کنی هرگز نمیخورد چراکه ان اخلاط
که اول داشت حکم نمی فرمود پس جان ایشان چون
بتوجه دیدار و تجلی انوار خدا میشود چه حاجت دارد بذوقها
نفسانی که چندان در زشت و نا مناسب اند وقتی که خود
را مبتهج و مسرور می یابد از التذاذ ذوقهای دیدار خدا
ازین ولایت واز دنیا ذکر میکنیم که در بهشت حاجت

این نیست و [illegible] ادت این نه که اینها همه پاکیزگی و عصمت
است [illegible] اگر چه انجام [illegible] ان [illegible] زمان از [illegible] نوع [illegible] در نظر
آیند اما [illegible] [illegible] خواهند کرد [illegible]
زیرا که خلاف [illegible] عقل [illegible] از اعلی باد ونی النفاة
نمودن ملک [illegible] [illegible] ستانه با خلاص تمام بسر خواهد
برد و نیز حق تعالی مردان و زنان [illegible] اخور لیاقت هر یک
حالت خواهد داد که از همه لذات [illegible] [illegible] ستغنی کردند
پس ممیز باشید ای ملا و حکیم در [illegible] م و محمد یا ان
که کدام از این اقوال نزدیک تر [illegible] [illegible] همه بیان
کرده شد در باب معاونت و مساعد [illegible] [illegible] ابقی لی
به بندگان خود میدهد به پادشاهی و چون این [illegible] ختتام
و اتمام رسانیدیم بیان کنیم اکنون امداد و اعانت که
حق تعالی در حق تعالی در بندگان خود میفرماید تا او را استقبش
نمایند و این مذاکره موقوف کنیم رفرو [illegible] ان شاء الله تعالی

فصل چهارم در بیان احتیاج عباد به پروردگار برای [illegible]
دین و اعتقاد او [illegible] ضعف بشر نه تنها محتاج باین [illegible]
که او را امداد نمایند بلکه نیز احتیاج کلی دارد که [illegible]
کرفته و در همه کار مدد کار او باشند تا رحمت خدا
خالق نسبت به مخلوقات خویش اکتفا نکنند با مر فرمودن

برای [illegible] کار و خوشنودی او [illegible]ست یک نیز توفیق میکرواند برای
ا[illegible]عات و اجتناب منهیات تا بدان سبب
[illegible] اکنون هم ببینم چه امداد و مساعدت میدهد و تا
بر [illegible] بجا آوردن آن [illegible] منتظر اریم امدادها که دیگر مذاهب
و ادیان میدهند تا معلوم گردد که کدام دین بهتر است چون
عبارت است از عملیات و در اعتقادیات محتاجیم بامداد
باری تعالی چنانچه در عملیات چراکه اعتقادیات و در اعتقادیات
یک دشواری عظیم رو میدهد و آن اینست که بالغرض کسی
فهمید که [illegible]ه است که عیسی الجلیل را پیروی کند اما در
فهمیدن معنی [illegible] بسیار اشکال می زاید که چون مردم عقل
و فهم یک نوع ندارند همان یک سخن را معانی مختلفه میگویند
و از آنها بعضی بر درستی و راستی خواهند بود و بعضی بر دروغ
و از آنست که از همان مردم که پیروی میکنند یک منوال احوال
محمدیان [illegible] معاینه میکنم که چندان نهند مگر مختلف اند که بعضی مر دیگری را
کافر یا گمراه میگ[illegible] هر چند که همه پیش خود همان کتاب دارند
و پیروی ان [illegible] چراکه در همین سند یک معنی که حقیقی
است و در [illegible] و آن نیز همین دستور بعضی مر بعضی را
گمراه میگویند هر چند که پیروی همان بید و پیر آن خود
میکنند در میان عیسویان [illegible] تفان بودند و هستند که

در اختلاف و بی دینی در دست و پا میزنند و قدم می نهند که ما
این [illegible] هر پرستش میخوانیم بیرون آمده و منکر شدند از معنی حقیقی
انجیل هر چند که اتباع انجیل مینمایند اما چون [illegible] شده
او نرسیده اند که راه میروند بس و دین باطل آمدند از ر
ارباب جهالت که تدبیری بسازد و تا بدان مفهوم نشود اقتدار
معنی حقیقی کتاب حق از غیر حقیقی تا خلق از ضلالت وا
رهند اور آنکه قاصره خود را عذر تقصیر دارند و در باب عملیات
احتیاج مامان با مدد و او خداوندی مبتنی است زیرا که ضعف
طبیعت و ناتوانی بشریت منتظر داریم [illegible] از آنکه در
اعتقاد و چونکه مرکب ایم از روح و جسم [illegible] از [illegible] و
وارد و مخالف یکدیگر اما از روحها و جسمانی غلبه مینماید.
آرزوهای روحانی از جهت فساد طبیعت و ضعف بشریت
مایان نهایت جان هر چند سعی مینماید که عمل [illegible] از وجود
آید لکن جسم منکشد [illegible] مقتضای اوست [illegible] شیطان نیز
دشمن خاص و عام است با انسان مخالفت و [illegible] دت
میکند بوسوسهای باطنی و تکمه مشتهای دل و خاطرها و اسبا
و با علت ظاهری که پیش انسان می آرد و همان مردم موانع
بزرگ هر یکدیگر را بسته تا آنچه می باید نکنند سبب این
همه دواعی رذیله [illegible] مدارد می [illegible] اگر ولی را ز و نظر

میدارد اما خود را محافظت نمیتواند نمود و از و چنانچه شخصی رنجور
بود و اخلاط ... ن گشته است و از خلل ... بت
امده صحت را از طبیعت او برده باشد خود را بجایی می
... ارادت دارد و چون لذت
و القه بیزار و متنفر شده است که او را مرض است و نیز
چون گمان توان برد ... را که بی هدایت و بی اصلاح میگذارد
خلق را بلکه امداد و مد ... ا از اتدین مستقیم تا دستیاری
توفیق مدد ... ند ... در چاه ضلالت افتاده اند و فرو
نفهتند اما ... ایستاده اند پس دینی که داعی است
خلق را ... علامات واضحه و امارات لایحه کاملتر
است از ادیان دیگر کس باید که مقابله کنیم دین خود را بدین
دیگران تا عقل در یابد بنور و معرفت که کدام ازین دینها
برحق است حکیم بسیار معقول است انچه میگوید زیرا چه
هیچ شهری بنظام و ترتیب نماندی اگر حکام معدلت شعار
موجود نمی بودند ... اطبای حاذق معالجه بیمار نمودند و انشا و ا
کامل و ستت ... نمیکشیدند همین طور حق سبحانه و تعالی
ادیان را اسباب هدایت خلق گردانیده است پس هر
دینی که در حق معاونت زیادت داشته باشد کاملتر پس
هر دینی که در حق مقابله کنیم دین خود را و شما را که کدام

ازینها شفا دهنده تر است خلق را از مرض ضلالت و باز دارند
بنور عقل از کوری جهالت پس بیان کنید چه علاجیست در
دین شما تا در اعتقادات غلط نلغزند یا ذریح در ایامیکه حضرت
عیسی صاحب ما در دار دنیا بود اما از حیثیت بشریت سرحلقه
بزرگان روزگار بود زیرا که انسان من حیث الانسانیت
محتاجست بسالاری که از نوع او باشد تا که ببیند او را و موانست
گیرد با او و بفهمد زبان او و اقتدا نماید بدو و این ریاست را
نشاید جز حضرت عیسی صاحب ما که اکمل اهل روزگار بود
از جهت متصف بودن او بانسانیت چنانچه بالوهیت و از
ممر انسانیت استفاده امور دینی ازو میکردند و بصیقل
بیان او زنگ شک و جهالت از آینه دلها زدودند
و وقتی که قصد عروج فلکی کرد دید امت خود را که بر روی
زمین از شرف صحبت او محروم میمانند و مشکلات دینی
را از استفسار خواهند نمود بنابر این نایب مناب خود
ساخت یکی از اولیاء امت خود را و تعلیم معنی حقیقی انجیل
و تلقین امور دینی بدو نمود تا خلق را بعد او باز دارد از
ضلالت و سالار ایشان باشد بالعقل و عدالت و نیز امت
خود را فرمود که انقیاد سرداری او نمایند و بخلاف او را
برگزینند و در جمیع عقاید و اعمال تابع او باشند و خود را

پیرو را شناسند و او را فرمود که بزرگ شبان رمه از خورد و بزرگ
خبیر و مطلع باشند و تمام رمه فرمان او برند و از این بزرگوار تو ریخ
بسیار صلاح آثار بود و پسر پدر و نام یکی از دوازده اپوستلس
آنحضرت که ایشان را بزبان عرب حواریان میگویند و چون
بفضل الهی او برحمت حق پیوست بجای او دیگری را بخلافت
می نشانند و قایم مقام او میکنند که آنرا عیسویان پاپه میخوانند
یعنی پدر و مربی همه مومنان و از برگزیدگی او از چند بار دیگر سخن
خواهم کرد این پاپه سرور همه عیسویان و قایم مقام حضرت عیسی
است و آنکه او را اطاعت نمیکند و قدم بقدم او نمیرود و
گمراه است و عیسوی نیست و همچو عضوی است که از تن جدا
شده است که متاثر بتاثیر طبیعت آن تن نمیگردد و یا شاخ
شکسته درختی که از سرسبزی آن درخت بهره ور نمیشود و پس
تدبیر که ما عیسویان داریم تا از راه راست نلغزیم و در اصلاح
ایشان که بمردم روی میدهند به غلط نیفتیم اینست که پیروی
کنیم و گردن اطاعت نهیم در همه امور بآنچه این پاپه که سردار
همگنانست قرار میدهد و اشارت مینماید و عهد کرده است
حضرت عیسی این بزرگوار را در انجیل از خطا محفوظ باشد
و این اعانت و امداد از عادات عجیبه و کرامات غریبه
آن ذات شریفست که مشاهده کرده متیقن و در دین محکمان

و غیر آن بنا بر این این همه اقوام چون ملک بی ملکی و دفعه بی
شبانی ... ن و پریشان ان ... ین بطلی عاطفت از
سالار و متابعت آن دین وا ... ات ...
سالم اند و مامون و بکوشید اکنون ...
از مدت چندین صد سال پیدا ... ص است که او جها
این خلیفه صاحب دین خوندکار روم ندارد و نه پادشاه عجم و
نه شهریار مغرب و نه فرمان روای اف ... سلطان مصر و نه
شریف مکه چنانچه خود محمدیان قایل بر این ... گواست بر
این سخن که موافق رای و هدایت او همه ... زمره و م
هندوان چگونه گواست بر سرور و سردار ایشان که ره نما باشد
و تدبیر کند و لازم بر همه کس باشد که بر تعلیم او گوش نهند فلا جرم
محمدیان و هندوان درین باب یعنی در کار دین هستند همچون
تن بی سر و ملک بی پادشاه و رمه بی شبان و لشکر بی
سپهسالار که بیشتر متفرق شده بتوده شتر گلهای پراکنده و
بی پیوند جمع آمده که به عمارت دین و ... ت صدق
وعده خدا که غلط نخواهد بود در امور د ... کافیست
و در رفع شکوک و اختلافات که پیش ... بند خلق را
لیکن متفق می سازد و علمای دین خود را در مهمات دینی
تا مردم را موجب ارشاد و تسلیه و نشان خاطر باشند

و جمیع میکنند معلمان بزرگ را تا بعد از شنیدن و دیدن
رای ایشان قرار دهد و مدار نهد بفکر و تامل بر آنچه یقین
باید و گشت پس بدین دستور به نصایح و مواعظ آن رسوم
کجی دین را برطرف میسازد و اگر از کثرت مدعیان بمقام
و مقاومت ممنوع اند ابتدا و استدعای نماید بزرگان دین
و رفیقان صاحب یقین خود را که ساکن اند در اطراف و
جوانب تا که جمع آیند در فلان وقت با فلان جای تا باتفاق
یک دیگر دفع آن مفسدان غدار و رفع آن مبتدعان ناهموار
بکنند و اگر آمدن دست ندهد وکلای خود را بدهد و عالمان
ملک خویش که لیاقت تمام داشته باشند میفرستند همین
پیام میفرستد به قیصر و پادشاهان عیسویان تا اگر میتوانند حاضر
شوند خود آمده و الا بفرستند وکیل خود را همراه دو سه معلمان
بزرگ تا حاضر باشند در آن مجمع و نیز خبر میفرستند بصاحبان
دیگر که سرداری و سالاری ندارند و نیز طلب میدارد و مخترعان
و مبتدعان آن تعلیم را تا خود بیایند یا وکیلان و معلمان خود
را فرستند برای تشخیص آن دعوی و تا در هیچ جز ملاحظه
و خوف در خاطر نیارند ایشان را قول امنیت و سلامتی
میدهد از جانب حضرت عیسی و از طرف خود و نیز قیصر و دیگر
پادشاهان عیسویان را باین می آرد که همان قول امن و

اعیان ز ... خود و هند بابی و علاوه بجمع حاضر آیند و تا مدت
ننکشند ... قرار یافتن مهم برد ... ی همانجا باشند ...
همانجا بماند و مسکن خود غایان ...
باز کردانند هرچند که دشمن باشد ... بر وده میشوند و
بهمه طوایف با هرکه خواسته باشند ب جمع بتمام امنیت و صلح
بباید این مجمع را که در وشهر وران دین و پادشاهان صاحب
تمکین و توانکران و علمای عیسویان بحکم طلب پاپه جمع میشوند
سنیود و وکلی می نامند یعنی مجمع کلی پس چون همه معلمان از راه
کذار و خداوند روزگار در شهر معین و وقت متعین جمع
میشوند پاپه در یک جای رفیع می نشیند با دیگر بجای او و بعد از اینکه
همه مردم نمازی بجا آورند و نور توفیق باری تعالی بتمام تضرع
و زاری در خواست کردند این پاپه یا اینکه قایم مقام اوست
طلبش همه کس بیان میکنند مقصود این جمع را و شروع میکنند
سعی در تشخیص این معامله و بتمام تامل و تفکر میشوند و دلیل
ها دران میدهند این را و تعلیم دهند ... ان از هر گوشه
زبان بحث را و ربیان علوم حقیقی ... ایات و
روایات انجیل میکشانند و هر کدامی ... عنی کا فی
در خصوص وافی داده میشود تا هرچه دانند بگویند و هرچه
خواهند بگویند آن مباحثه و بعد از که تا مدت میکنند که

هیچ کفتنی و شنیدنی نمانده باشد بعد از انکه همه چیز دیده و شنیده
شده پس و زبان دین صواب خود انچه باشند میکویند و قرار
میدهند بر انچه که موافق انجیل میدانند و مطابق بزرگان و
پیشینیان و هر یک اندیشه رای خود را نوشته میدهند بمهر و
نشان خود بعد از شنیدن قول همه پاپ قرار میدهد
بر انچه دران باب یقین دانسته و اگر او خود حاضر نباشد
پیش او نوشته میفرستند انچه قرار داده و صواب دیده
همه جمع شده باشند تا هر کجا باشند بانجام و انصرام رسانداین
همه معاملات را برای و اندیشه خویش داده بعد از انکه همه
را دید پس از دعاهای بسیار قرار میدهد بنام حضرت عیسی
انچه دران واقع روی بحق دارد و موافقت با انجیل مقدس
و بر انچه او قرار میدهد همان مقرر میشود ولی انکه دران شایبه
شک و شبهه باشد زیرا که برین قرار داد و صواب دید پاپه
و همه سرداران دین همان مقدار را اعتقاد می اریم که
با انجیل مقدس و دیگر کتب الهی و مدار ما بر همان قرار است
زیرا که میدانیم که آلت قرار داد خدا که دران ممتنع ان
غلط خورد و چنانچه کفتیم که حضرت عیسی صاحب ما وعده
کرده در انجیل به پیدرو و بهر پاپای که قایم مقام او باشد
که هرگز در معنی الفاظ انجیل در نمانند و غلط نکنند که اصل

ایمان و بیان حقیقی خدا از ایشان فوت نخواهد شد و باین
کوشش آن مخترعان طریقه جدید و تابعان ایشان تایب
می شوند یا من بعد از و هیچ بدعت ایشان نبینی و دیگر آن
رواج نمیگیرند زیرا که همه معتقد اند که آنچه پاپ قرار داده است
مدار به همانست و از خلاف آن منحرف و محترز می شوند
این تدبیر بزرگست برای دفع مضرت اختراع آن مبتدعان
و به اسباب این کوشش فرونشانده شد آتش چندان نزاع
مغالطه و گمراهی که رواج گرفته بود در میان عیسویان
یا از جهة نادانی یا از خباثت مردم یا از فریب شیطان
و باین روش همیشه برپا ماند ایمان حقیقی و تعلیم اصلی
حضرت عیسی در پاکیزگی خود بی آنکه جای غلطی بوقوع
انجامد هرچند که خورده باشند و آنانکه سری برآورده بودند
مغالطه و بدراهی به تدبیرات صائبه مقهور و مردود شدند
و بنیاد ایشان از بیخ برکنده آمد و نفاق داشتند کم و
بیش موافق وقتها و جاها و شخصها که اگر این فکر
و تدبیر نبودی همه کار و بار دین برهم و ابتر میشدی
و به تخلیط حق و باطل صحت و صلاح دین به سقم و فساد
انجامیدی و بی تشخیص ماندی که کدام از طریق
برحق است و به هیچ دستوری رسی بسوی آنکه

هزاران دین اند در حدود ملکهای خویش مجامع خاص میسازند
از علمای دین و بزرگان صاحب یقین که در حل م قادر
و توانا اند تا مصلحت و صواب دید ایشان واقع شود بعضی شکوک
و شبهات که روی مینماید اما قرار و او این مجمعهای خاص
چندان استواری و استحکام ندارد تا باید این قبول نمیکنند
و مقرر نمیسازد بنابرین ضرورت باد نوشته میشود آنچه
هست ایشان مقرر می شود تا آنچه باید حکم میفرماید مدار بر این
باشد و بر قرار همان بوده چندانکه کنون نگاشت در عالم مذهبی
بود هیچ که اینچنین معنی باشد هندوان نگی وارند و محمدیان نگی و نه
اعلم و لیکن بعضی امرایان نامدار و سلاطین سپهسالار مجلس
ساخته باشند از علمای محققین برای امتیاز حق از باطل نا در
الوقعت المقصود که چون باعث رواج دادن دین ان
در دنیا همان شمشیر خسروان است همین طور میخواهند که تیغ
سلطانی و سیاست جهانبانی او را به یاد ارند و بیان کنند و پناه
دهند بنابراین اگر بیشتر قدرت دارد ان تعلیم را پیروی میکنند
که ارادت باین اور ده است این قدر کافیست برای صیانت
تعلیم حقانی اکنون باقی ماند که ببینم چه معاونت است در دین
عیسویان در باب نیکوکاری و اجتناب از معاصی و گناهکاری
و تا این همه یکجا بگوییم موقوف کنیم این مذاکره بر فردا فصل

پنجم در بیان امداد و غیبعونان برای اعمال حسنه

پاداری هر چند که عقل مردم حاجتمند است به هدایت و تعلیم
و مددکاری ارادت از ان بیشتر و بی نهایت محتاجست زیرا که
بر وحشت و دشواری که در بندگی خدا روی می دهد چنانچه بر صاحب
خانه که بر ذمه اوست تمام تدبیر و ترتیب امور بیت که اختیاری
اند و موانع حسنات معلوم اند یعنی مال و عزت و نفسی که کشنده
است به سوی آرزوی خورد و باز دارند از انچه فرموده
خداست و شیطان نیز باعث می شود خلق را برای نقصان
ارادت و اینها همه دشمنان قوی اند و موانع بزرگ بجای
آوردن خیر و نیکی و تدبیر و علاج برای امداد و استعانت
ارادت که در میان چندان دشواری افتاده است باید
که قوی تر و موثرتر باشند زیرا که بر ما ضعف طبیعت غالب
است و حملهای بسیار قوی پیوسته میکنند و دو نوع تدبیر مردم
را در کار است نخستین تعلیم که خبر دهد از انچه باید به عمل آورد
و نمایش که میکنند و ترغیب دهد برای انکه به عمل آورد و بسیار
در کار است برای این هر دو چیز که کسان پاک دین و صاحب
ایمان متعین و گماشته شده باشند که از کارهای دیگر خود را باز
داشته بار توکل در دامن قناعت و انزوا کشند که اگر این تردد
بر ذمه اهتمام یک شخص خاص بگذارند بعضی به اعتماد دیگران

غفلت ورزیده دران باب فراموشی و خاموشی جایز دارند و
درین صورت ضعیفان و ناتوانان در معرض فسق و افتاده
سلوک صلاح و تقوی را از دست میدهند و این دستور نقصان عظیم
است و عیب بزرگ اگر درین باب حاکم شهر در اهتمام و تفحص
خاص و عام برای کارها که درکارند بکنند زیرا که به هر خاص سردار
خاص را تقاضا دارد چنانکه به تجربه رسیده است پس این چیزها دیده
رویم چون هیچ اختیار در زمانی غفلت و از دست ناصح و پرورنده
ارادت بسیار درکار است مر او را اموختن تعلیم نیک تا که فنون
علوم و مواعظ قابل گرداند و در راه آنچه عمل باید نمود و چنانچه دایه که
از اغذیه موافق سیری میدهد اطفال را که موجب صحت است پس
این کار متعین است یکروز خجسته همه عیسویان بکلیسیا جمع میشوند و
در آنجا بکودکان خوردسالان می آموزانند انجیل یعنی خلاصه اسرار
اعتقاد و کردنی دزدیده آنچه بعمل آوردنیست تا چون در حالت
کودکی و ایام صبی این تعلیمها را یاد گرفته باشند باقی عمر از خاطر
فراموش نشوند و پیش بزرگان میخوانند انجیل مقدس را و بیان
آن میکنند و موافق آن می آموزند بدرازی کلام و بیان اطول
همه چیزها را که باید اولست و عمل آورد و همانجا اموخته می شود و
به طوائف مردم آنچه موافق حال ایشان است که در همانجا ملامت
میکنند بر گناهان که بوقوع می آیند و ترغیب میدهند به نیکی و خوف

و دوستی خدا و به نگهبانی احکام خالق و اولوالامر و تا این نقاوه
بیشتر بجا آید برگزیده می شوند برای این کار مردم خردمند و صاحب
نیکوکاری که به تعلیم و نخایش خود بیشتر ترغیب دهند به نیکی و این
در هر یکشنبه تمام سال میکنند و در عبادتگاه خصوصا در ایام
روزه که وقت توبه و ریاضت است این تعلیم داده می شود
و در این مباحثه و مذاکره جمع می شوند هزاران مردان و زنان
تا هر یکی بقدر استعداد خود استفاده میکند و کم دیده می شود
این ترتیب در ادیان دیگر و اگر در دین محمدیان چیزی [همین] هست
اینست که پاره از قران میخوانند و بعد از ان یک ملا چند حرف الطریق
وعظ میگوید اما زنان هرگز انجائی روند بنابران این تعلیم هرگز با
ایشان نمیرسد حال آنکه این طایفه حاجت بیشتر دارد و نسبت به
مردان حقیر انکه محروم اند از خواندن علوم و مضمون کتب و ناقص
اند در طبیعت کیست پیش محمدیان کسی که امت را ملامت کند
و از بدیها باز دارد علما قاضی است و حاکم که سخت احتساب میکنند
به انانکه به عمل نمی آرند دین خود را و این تدارک و جرایان ان
میرسانند موافق کتاب خود یاوری این علاج و تدبیر سیاست و تنبیه
ناقص است زیرا که نمیرسد فکر به بدیها که از انها خبر داده شده است
و بانیات رسیده چراکه سیاست اعضا را باز میدارد و نه دل و جان را
بنابرین آنکه از روی ترس کار میکنند می ماند به دریای یخ بسته که هرچند

از روی ظاهر سخت و درشت همچون سنگ است اما در اندرون
جاربت و مردو بنوعی که عرف و عادت ازین روی علانیه
سیاست و تنبیه حاکم و قاضی هرگز اکتفا باین کار نمیکند و از آنجا که
نمایش احوال بزرگان برای اکتساب نیکی بسیار ممد و معاون
است ازین روی بسیار امداد و استفاده میبرند عیسویان
به نسبت همه طوایف مردم زیراکه در دین و مذهب خود نمایش
همان خدای خویش را در پیش گرفته اند که تعلیم داد بگفتار و کردار
خود که چطور باید راه و روش دین سلوک داشت چونکه اعتقاد
می آرند که خدا تعالی خلقت آدمی پذیرفته است و خدای شده
بآن روش گذرانید که در انجیل ایشان نوشته است چه چیز تواند
بود که بیشتر بکشد دل مردم را از دیدن آنچه خدا فرموده همان خدا
بران عمل نموده جایی که نمونه روش خلفا و دیگر بزرگان چندان
باعث ترغیب مردم است چه شود از نمونه همان خدای آدم
شده که حضرت عیسی اگر فروتنی و انکسار نفس میخواهی کدام کس
تواضع افزونتر از حضرت عیسی بود که تا بشستن پای مریدان
خود رسید و ننگ نکرد و اگر صبر میجویی کیست که از حضرت عیسی
صبورتر و تحمل چنین المها و مند تنها و طاقت صعوبت چنین مرگ
سخت کرا بود و اگر میخواهی دعا کردن بحق دشمنان و تحمل کردن
اذیت ایشان کیست که بیشتر از آن حضرت درین باب کوشیده کم

هزار بار مخالفان خود را بحل نمود و دعای مثوبت و مغفرت مینمود بر
خویش و به حق ایشان کرد در وقتی که او را مصلوب میکردند اگر
عصمت می طلبی که زیاده تر داشت از حضرت عیسی که در عمر خود
هرگز التفات بهیچ زنی ننمود اگر لطف و شفقت می آزمائی
کدام یک بیشتر داشت از آن حضرت که جان خود را فدا کرد و در
راه خدا خون خود ریخت چه به دوستان و چه دشمنان خویش کدام
نیکی است که به سوی آن نمیکشد تمامش بروش حضرت عیسی که
خدا او دم است از خیر و فقر از ترک دنیا و ریاضت از نماز و توبه
و تعصب سلامتی مردم و از هر خوبی دیگر که باشند تعلیم کامل و اوج
آدم شده بتمامش به سلوک خود کدام شکیبی ولت و سختی جان
که او را عقب خود نبرد و قابل شناز و تمامش خدا را بشریت پذیرفته
و آن بیت گرفته کیست که گردن ننهد و حلقه بندگی در گوش جان
نیندازد و دیدن آنکه تعالی خدا هر آنچه به دیگران میفرماید بخشائی همون
دوش خود پیش روی میکند اما در عالم هست تمامش که مثل
این مقوی باشند کلا نیز تمامش که محمد بانی دارند بجای محمد خود آست که
پس چه طوره سوی عصمت کنند امت را آن بکثرت رمان و البته
و آنانکه آن کثرت که به نسبت دیگران بسیار است به نسبت او کم بود
که و چندان مشغول نشاط و معاشرت ایشان بود که عصمت از
نقل میکنند که هرگز لبی عبسش خشک شده بود و به سوی فقر و ترک دنیا

چه گونه کنند مردم را انکه همیشه در مراتب و مدارج ترقی و تفوق
نگیرد چه نوع به سوی بخشیدن و بخل کردن از دشمنان بیارد
مردم را انکه حلم میفرماید که تاراج کنند و نکنند همگنان که اورا
می خواهند که اطاعت کنند و خود نیز در جایا که بعضی میکردند
امور مشغول بود چه طور بود تیپی و انکه از نفس ترغیب و بد انکه
بعد از انکه خود را مبغ کفت همیشه در استعمال و تدبیر حکومت مشغول
بود و اگر بعضی چیزها نیک بجا اورد مثلا بر هنر و خیرات و نمایش
خود میتواند که ترغیب دهد مردم را با بن چیزها این جزوی نسبت
از نمایش کلی ندارد در همه چیز پس از مذهبها دیگر چگونه هم مطالعه
کنند فصص انکه با راه هند و ان انهارا هدایت از تواریخ میگویند
این تواریخ ها که جنگها بسیار کرده اند و اکثر زمانها نیز بگرفته و
چندان صاحبی و شوکت و عظمت نموده نمایش خود چه طور
ترغیب دهند مردم را به عصمت و حلم و بردباری و دیگر نیکیها و
حال انکه اگر شخصی خلاف معتقدات ایشان انکار از روی بهتر بی
مخلوق میکرد و لیس همین کنند چه مقدار کمال و بزرگی دارد در این باب
این جا بر دیگر مذهبها و همین سبب که نمایش بسیار مقوی است
برای ترغیب الی خصوصا نمایش بزرگان بسیار معمول است
مثل عیسویان پیوسته بجا اوردن نمایش که در همه چیز حضرت
عیسی نموده در نیکیها که پیروی ان بسیار دشوار است مثلا از ک

دنیا و نگاه داشت عصمت و عفت بخشیدن و تحمل کردن رنجهای این
نمونه اورا و اشخاص مذکورین پس از همه چیز در پیش مردم می آرند و باین توجه
بسیار عیدها میکنند و در هر سال از حضرت عیسی که در آن ایام خجسته بیاد
می آرند همه اوامر و نواهی را آنچه او حکم فرمود و عمل نمود خصوصا این
عمل بجا می آید در ایام صیام که قرار یافته اند بر ما تا بیشتر و بطریق اولی
کنند عیسویان راه بسوی توبه و استغفار و احتراز از معاصی
و به سختی زیستن و اصلاح کردار و احوال خود را مثل این پیش
عیسویان بسیار عیدها متبرکه از اولیاست و در هر سال چنانچه گفته شد
که در آن روز همه را لازم است که بکلیسیا رجوع کنند تا در آنجا
احوال و گذارش بزرگان بشنوند و نشان پس احوال ایشان از غیب
می یابند بریاضت و ترک دنیا تجرد رجوع آرند و خیرات ها کنند
و عمل نمایند از رنجهای خود که از مردم داشته باشند و دیگر
کارهای نیک بجا می آرند و این اولیا کدام کسانند نخستین حضرت
مریم مادر مسیح و یحیی معمد و دوازده اپوستلس یعنی رسولان حضرت
عیسی و دیگر اولیا تا دیدن و شنیدن آنچه ایشان به عمل آورده
اند و چونکه از همان ذات مردم اند ترغیب نمایند حاصل
سخن آنکه تمام سال را قسمت نموده اند بطریقی که گویا هیچ
روز نیست که در آن عبادتی یا یادگاری از اولیای خواص نیست
تا که نمونه احوال اولیا و رسومهای ایشان تازه ماند و رواج

بیرون اندازند اما لازم نیست که در هر روز تا تمام سال در کلیسا
جمع شوند مگر در بعضی روزها بهم برکت حیدان نه شوند نزد چندین
گوششان گوید شد و اگر ضعف نیز مقتضی انچه چنانست
مانند مریضی که تو اقعه و حقیقی شده باشد هر چند که علم آن دارد
که خوردن فلان چیز مفید است میلان بآن نمی نمایند تا که بگوینش
و حیل تمام و برا منجور انند همین طور هر چند که کسی میداند که چه
مقدار او را نیکی کردن درکار است اما واجبست که هزار حکمتها
و شفقتها بکار برند تا تن غیب یابد و ازرا قبول کرده معمول دارد
پس برای این حصول مقصود بسیار درکار است شنیدن احوال
دیگران خصوصا احوال آنانکه معتبر و صاحب عزت و وقار اند و
برای این مقصود درکار اند این ایام عیدها اولیا و این روش در
دین محمدیان هست که اکثر انچه پیش ایشان معمول است اینست
که در هر روز آدینه مسجد جامع میروند و رکعتی چند نماز میگذارند و
تسبیح با واز اولیا و مذاکره آن میکنند و در ایام دیگر فرایضه و عبادت
بسوم و منهیین مذارند که بر این عمل نمایند و همچنین است کلیسای هندوان
بنانچه مشاهده کرده می شود و آن عید که میکنند در روزیکه تحویل
آفتاب به برج دیگری می شود نام آن ماه و نام آن روز لیس میبندند
و این چیزها که بجا و انها عیدها میکنند چه اعانت تواند رساند برای
صلاح مردم و چه امداد و نمود برای حصول خیرات و نیکی

کاری و نیز منصف باشند که پیش عیسویان چه امداد و اعانت
است بنسبت آنکه چون گناه از فقرا و علما حکم کفشار چنانچه بالتفصیل روز
دیگر گذارش یافت چون علاج و دفع غرض گناه همین توبه است
یعنی رجوع بخدا از معاصی که باختیار خطا در شده باشند و عزم جزم
کردن که من بعد ارتکاب آن نه نموده شود و منقطع گردانیدن نفس
را از جمیع حظوظ و لذات و این هم در کمال دشواری اند پس واجب
که کسی بر مومنان گماشته شود تا همه را امداد و معاونت دهد و برای
این امور که واگذارند مومنان تا هر کدامی هرچه میتواند بکند بنابرین
حکم است در دین ما که همگنان از جماعت مومنان اقل مرتبه در سال
یکبار رجوع آرند پیش آن پادری که شبان انسان است و عرض
دهنده بر نحو رها خطایا را پیش آن پادری تا آن مرد دانا شفا
دهد ایشان را از امراض معاصی و نوبت معالجه توبه و استغفار
و موعظه و حکمت و کفارت و نقل کتب و نمایش احوال دیگران
و غیران و بکشد بجانب نیکی از بدی که ایشان را از مواخذات
عذاب خدا خلاص گرداند و باید که این همه امور موافق حکم
پادری بکنند که شبان انسان است نه به استصواب رای خویش
زیرا که هیچ کس عدالت درست در حق نفس خویش نمیتواند بجا
آورد و بموجب محبت که نسبت بخود دارد تا آن عادل دین
رهنمائی نخشند آن ایشان را از همه ناشناسگیها به همین نام خداوندان

همت شخصی که کنفسار میکند و تایب می شود بسیار تسلی و
تسکین میکرد و از امداد و اصلاح می پذیرد و دلش مددگاری و
دستیاری خاصه دین عیسویانست که چنین شرایطی در
هیچ دینی و مذهبی دیگر نه در دین محمدیان نه مذهب هندوان که اگر
برین کار منش محمدیان یقین است همین قاضی است که سیاست
رساند عاصیان را بجهة عصیانی که ثبوت رسید اما حاکمی که حکومت و عدالت
بملک جان و دل کند و دل و جان را مستعد شد یا خدا کرد و اند اصلا
نیست این کنفسار را بعضی مردم میکنند در هر هفته روزی و بعضی
در هر ماهی و بعضی در سالیانه چار کرت و همه مردم را علی العموم
حکما و فرضاً یک مرتبه در هر سال لازم الوقوع است تا کسی که در
خلاف معاصی افتاده باشد که لازمه ضعف بشریت است مدت مدید
بی معالجه بدین حالت گذرانده زیرا که پیدا می شود ازین تغافل
سختی و قسوتی که دل را همچو سنگ سخت میکرداند چنانچه برف اگر
بالاراش آفتاب تاب آورده و حل کرد اند ازا هیچ نقصانی
نیست که باز تمام برف آب شد اما اگر برف افتاد در جایی
که هرگز تاب آفتاب نرسد با چندان نه که کار کرد و فلا جرم
همه برف یخ می بندد و سخت و درشت همچو سنگ میگردد و همین طور روی
گناهگار که در خلاف معاصی دگر وارید افتاده است اگر عدو گناهگاری
استغفار و دستیاری کنفسار بیرون امده بهتر شد که علاج پذیر گشت

اما آنکه مدتها از خود را در حالت گناه رها کرده بی آنکه بخدا رجوع
نماید می افتد بیک سختی دل که بعد از آن اصلاح دادن آن
بسیار دشوار است ازین موجب واجبست که این رجوع
بخدا بتضرع و زاری نماید و این توبه و کفسار اقلا مرتبه در
سالی یکبار بجا آید بهیچ نوع از مدت یکسال بیشتر نگذرد تا عصیان
بی علاج گشته در دل حکم یخ نگیرد که باز هیچ نپذیرد و بنابرین
آن کهان و شبان ایشان اسامی همه مومنان و مومنات
را مرقوم ساخته پیش خود نگاه میدارند تا بوقت کار معلوم
کنند که کدام از ایشان ایفای عهد نموده و کدام ترک آن
و بمقتضی حال هر کسی نصیحت نمایند این قرار داد علیسویان
در حین حیات ایشان و دیگر در وقت مردن که چون الست
دم واپسین و وقت آخرین که به اختتام میرسد و باتمام می انجامد
وقت طاعت و عصیان که اگر دران وقت توبه و رجوع بخدا
چنانچه باید بتضرع و زاری بجا آمد همه معاصی ماضیه صورت اصلاح
پذیرند و اگر دران زمان این سعادت روی نداد همه چیز از
دست رفت بنابرین بر همگنان حکم ضرورست که دران وقت
تنگ از رحلت کفسار بجا آرند و نیز چون اکثر اوقات بیماری
تن از گناهان که بیماری جان است روی میدهد و همچنین
که انبیا را بر طرف گرد صحت یافت و تندرست گشت حکم

است بر اطبا و ما که هر بیمار را که ببینند بر بی بیمارند او را رجوع
کنند بخدا و تائب شود و کفّار بجا آرد و ولا از مهمات دینی خود را ان
کردن ساقط کند و از این همه چیز خبر میدهد در ابتدا رنجوری تا خیال
ت بر خاطر آن مستولی نگردد و موجب هلاک او نباشد
ران هنگام یکبار دیگر با او ملاقات میکنند و ولا سامیدهند تا مریض
ش او کفّار بجا آرد که جانش را باصلاح آرد و قرضهای خود
را از گردن ساقط کند و چیزی ناحق گرفته را به حق دار باز دهد
تا تدبیری باید نمود که بصاحبش برسد و هرچه وصیت میخواسته باشند
بکنند و چون این دم آخرین است و وقت واپسین همه اسباب
دنیوی از وی میخواید از زن و فرزند و اسباب و حرم و خطا که
مفارقت آنها موجب الم و حسرت آن محتضر میگردد و بس لاچار
محتاج میگردد باستعانت و استمداد تا از این بلا خلاص
باید از آن روی حاضر می شوند پیش او دوستان یا قربان و تارکان
دنیا که او را یاد دهند رحمت خدا تا ناامید از آمرزش نگردد
و نیز گناهان او بیاد وی آرند تا به پشیمانی و ندامت تمام و توبه
و استغفار بسیار مغفرت از خدا نه طلبد و مرگ او را
دریابد در بهترین حالات و به سعادت ایمان درست از
دنیا رحلت نماید و دیگران در آن وقت گر وا میخوانند انجیل
و دیگر کتب مقدسه را اگر این کو پیش نانیت در دین محمدیان

که همه مدار ایشان دران وقت بگفت تلقین کلمه است و خواندن
قران بی آنکه بدر از توبه و از استغفار و از مغفرت طلبیدن گناها
صغیره و کبیره باو دهند چرا که محمدیان میدانند که همین بیاد آوردن
کلمه در دم جان دادن و شنیدن قران نجات میبابند از
گناهان خویش هندوان نیز چیزها دران وقت بجای می آرند اما نه
برابر این کوشش عیسویان چون یکی از ایشان رخت سفر لب از
دار فنا بجانب دار البقا بست امداد و معاونتها و منتها بند به
دعاها که میخوانند بجهة آمرزش او و اقربا تجهیز و تکفین ان میت
میکنند و همین که جان بحق تسلیم شد ناقوسها در ان کلیساها می
نوازند که او تعلق بدان داشته یا دران محل که اتفاق وفات
او افتاده باشد تا ازین کار همه مردم خبردار شده دعاها
بجهة او کنند مردگان را عیسویان نمی سوزند و نه در آب نمی
اندازند چنانچه معتاد هندوانست و نامعقول را که اب در
اندک ماندن بیجا برآمده ساحل می اندازد و تا مدت تمام است
و بدن جسم انبار جنس خود که بخور زاغان و درندگان بخورند و حکوم
از دان رسم دور از آنست که واجب دانسته اند شکستن
سر اقربا خود را در وقت سوختن تا با حتیاط کمال سوخته
شود و پس عیسویان مویار را بخاک می سپارند به طریق امانت
تا روز قیامت تا که در نظر نیاید آن شکل دگرگون و هیات

زبون و هوا را گنده کرداند بد بوی آن مقبره عیسویان اکثر در
کلیساست یا بجای دیگر و کلیسا باشد و این را میگویند موجب
ثواب مردگانی و زندگانی ثواب مردگان باین معنی که چون
مردم خاص و عام به عبادت خانه اکثر اوقات و اغلب
ساعات امد و شد دارند بدیدن مرقد خویشاوندان و دوستان
بیشتر متاثر شده بسیار بروح ایشان دعا یاد میکنند تمام رقت
توجه دل و ازین بیشتر مددکار ثواب اگر ... ان باشد چنانچه
گذارش یافت و فایده زندگان اینست که چون آمد و شد کلیسا
برای عبادت معتاد دارند بنظر افتادن مزارات اقربا و دوستان
خود که در حین حیات با ایشان محبت و ملاقات داشتند و سلوک
و معاش نیک در میان یکدیگر بود یاد می ارند و تصور میکنند که ایشان
نیز خوب از دولت حیات بی نصیب شده از دار فنا برای
بقا رحلت خواهند نمود و ازین عبرت متاثر و متنبه شده تایب
می شوند و اصلاح میدهند کارهای عقبی را و دل بر میکنند از
انجاست چند روزه دنیا و نماز به بهشت توجه و تضرع و زاری نمایند
این روش قبر منش مهربانی مست زیرا که مردگان خود را می برند
بصحرا یا به باغ تا که انجا ان دو فایده که مذکور شد گم گشت دست میدهد
با باب و هرگز یاد نمیکنند و هم نه چیزی که باعث یاد آمدن باشد
روش بردن عیسویان مردگان خود را بقبر دیدنی و سنجیدنیست

زیرا که همراه جنازهٔ ایشان اول مرتبه یکپاره‌ای یا بعضی اوقات
هشت تا قبر میروند و از خود حکمت احوال هرکسی و نیز بسیار مردم
موافق حال و وسعت دستگاه او بدنبال میروند صورت کردش
که صلیب باشند پیش پیش میبرند و کریرگر و آن کودکان معصوم دعا
کنان میروند و این اطفال شمع مومی افروخته بدست خود دارند
بگواهی ایمان آن [illegible] که بحضرت عیسی مسیح داشت و متعاقب ایشان
میروند بسیار [illegible] کان دنیا که خود را به بندگی خدا حواله کرده
اند و با آواز بلند دعا میکنند و میخوانند از کتاب زبور و دیگر کتب
الهی برای دیدن روشنی رفتن ایشان با ادب و ترتیب چرب
که بی اختیار هر مومن را برقت دل و بیاد خدای آرد و متعاقب
ایشان میروند جماعة پادریان که سر دران و بینند سفید پوشیده و
از کتب الهی میخوانند و در میانهٔ این بزرگان جنازه میرود که برا
خویشان و دوستان دوش بدوش میبرند و در عقب این
پادریان میروند دیگر کدخدایان و مردم اهل دنیا که هم عزت بسیار
است در هجوم این مردم و هم مددکاری دعا و استغفار و اکثر
اوقات پیش پیش از صحبت جنازه یک جماعت فقرا و غربا دعا
کنان در حق متوفی میروند و از این موجب بایشان خیرات میکنند
و در کلیسیا نیز نذر و خیرات بسیار بعد از نماز و دعاها بسیار که همه
جماعت برای آن مرحوم معقود میکنند و بقبر می سپارند مقابله

کنید این چیزها را بروشنی که مجتهدان دارند در بردن میت بقبر و بطور
مثل خواهید دید که چه مقدار معقول است این روشنی‌ها خود بگوئید
که چه فایده میکند تن مرده را از آراستن تکلفهای بسیار و دیگر از
عقوبات راه کار بردن وجه سود است همراه جنازه بردن
فیلان و اسبان و دیگر حشم و تجمل که نشان دنیاداریست نه دین و
کاری که در آن حالت روح او حاجتمند آنست مثلا دعا و خیرات
اشغال این همه اعمال جزئی وقت بیجا او ضایع کرده‌اند و آن همه چیز ستگی
ذموم و کلفت لبس جامه تعزیه هم از بدعتهای هندوان مردگان خود
را چه لزوم دارد نیز آنچه که مشروح دهم و مذکور شد بردن
کالبد ساقط شده را بنواختن ساز تا عجب کرد که بیشتران او از
موجب درد سر است و پریشانی خاطر نه عبادت و رقت
دل اینهمه چیز که گفته شد در باب اناث است که نوشته‌اند بمرگ
طبعی خویش و نیز بسیار امداد و معاونت می یابند آنانکه بموجب
جریمه از حکم عدالت کشته میشوند چون حکم قتل بر کسی شد و باید
که از زودتر قتل رسانند خود اقرار میکنند بگناه و دیگری راکه آن بر روز
دین بر وی هیچ درخواست میکند بر اگر شنیدن و در قتل لصبر
و دلاوری بعد از آن بیچاره کشتنی را فرصتی چند مهلت میدهند
تا همراه پادری گفتار خطایا خویش بکار برد و جان خود را
اصلاح دهد پیش خدا و وقتی که او را بکشتنگاه میبرند در شهر

ثنا وی میکنند مجرمی را پندارک گناه نگفتنی میبرند کودکان معصوم
هم که می‌شوند دعا کنان پیش پیش میروند و اکثر اوقات در
پادری مصحوب او تشریف میبرند که آن مسکین را مدد کاری و
دلداری و همت واراده بر بنی می‌آرند که از ته دل توبه بکند و تکیه
کند آنگاه آنکه دعوی خود را بر وی ثابت کرده بخشش او حکم را
گرفتند و به هیچ کس کینه در دل نداشته باشد و از خدا مغفرت
گناهان خویش به تضرع و زاری درخواست کند و او را تحمل کند
باناکه او را در حین حیات رنجانیده بودند و چون به کشتنگاه
رسیدند باز آنجا همراه پادری خلوت میکند و اگر چیزی از معاصی
خود آن عاصی را بیاد آمد اصلاح میکرد و باز از سر نو بحضور
همه مجمع از خدا مغفرت و آمرزش از گناه خویش می طلبد و
از همه حاضران از بدکرداری و بدعمالی که نموده است معذرت
درخواست میکند خصوصا از مدعیان که آن بار از رنجانیده او
چون این جا آمد رجوع بخدا میکند و همراه پادری نام خدا و نام
حضرت عیسی میگیرد و طلب رحمت میکند و عاشق این حالت او
را میکشند بعد از کشتن همه حاضران دعا برو میکنند و در پی
آن پادری بهمه مردم که حاضر آمده اند وعظ میگوید چون می بینند
که مردم نرم دل شده اند از دیدن حادثه مرگ او بیان کلام
خدا در باب اوامر و نواهی و سکرات موت و از یقین

دانستی

واشتن بر ان وقت واستغفار بر ان میت میکنند تا دعا
کنند بجهة ان بر اه و بر ده و بهمانجا خیرات میطلبند از جاح
تا به فقرا قسمت نمایند برای معونت او از این همه کارها فارغ شده
به عبرت و تسکین و تسلی مراجعت بمنازل خود میکنند و آن نیز
سعادت که مرده از همگنان مدد و استعانت میطلبد پس مقابله
کنند این روش را با آنچه درین باب محمدیان و هندیان معمول
میدارند و معلوم خواهند کرد که یافته می شود نیز در ایشان مهربانی و
استمداد و نجات گناه کاران گذشتنی که اینچنین مبرند ایشان یا سعادت
را بدبختی و نامهربانی و بی استعانت و استمداد که گویا
حیوانی را اند بگوری می برند چون قبل ازین گفته شد که گنتیلیان
دیگران که محتضر موت شده باشند کفسار میکنند یک یادری
[illegible] و معاین باشند ایشان از تعلیم اموری که در ان وقت کردنی
بصفت ایمان تو لفض جان نمایند نیز این لازم است که
[illegible] نمود که [illegible] ت ان پادری پوشیده نماند که
[illegible] [illegible] ت که معاونت و مساعدت روحانی
[illegible] [illegible] شده اند بعضی مردم خداوند علم و عمل که
[illegible] [illegible] مهمات خود را حواله کرده اند و این اهتمام بر ذمه
[illegible] [illegible] و ایشانرا پادری نامند یعنی پدر که چنانچه پدر جسمانی
بر خود لازم دارد که بهمه حوایج فرزندان خود خبردار بوده

باشند همچنین این مردم از کسان خود در ضرر و ریاضت روحانی علی
الدوام اهتمام مینمایند و سعی خود من کل الوجوه دریغ نمیکنند
و این مردم چون کسانی اند که از این همه مهمات را البته بذوات
شریفه ایشانست باید که صاحب علوم ظاهری و باطنی باشند
تاکه بیاموزند و ترغیب دهند خلق را بدانچه باید بجا آورد و برای تدریس
علم این طایفه و علوم دیگر که واجب اند در مذهب عیسویان مدارس
عالیه برپا ساخته شده اند که جمع می آیند مردم در آنجا برای کسب
انواع علوم مثلا علم طبابت و ریاضی و حکمت طبیعی و علم غیر
این و معلمان و متعلقان این همه علوم به حسب قابلیت و استعداد
هر یک از سرکار پادشاه یا امرا آن وظیفه و ادرار متعین است
تا بفراغ خاطر شغل اکتساب علوم مینموده باشند و بعد
از آنکه یکی از این طلبه سرافراز و ممتاز میگردد به تحصیل و تفضیل
علمی منصوب فی نفسه و بمنصبی که سرافراز و ممتاز او باشد
مامور و ماذون میگردد و از استادان به تدریس و تعلیم
آن علم چنانچه طبابت و عدالت و ارشاد امور دینی به مومنان و
غیر آن و تا آنکه اجازت نامه مرشد اکمل نداشته باشند هیچ کس به افاده
و استفاده اشتغال نمیتواند نمود و بر همین دستور قیام
می نمایند سایر اهل حرفت آن دیار چنانچه نجار و سنگ تراش
و جراح و بیطار و غیر آن اما قطع نظر از این هنرها حکومت و

تهذیب اصلاح جان بوسیله تعلیم و شبانی مردم کاری نیست که
هرکس به اختیار خود تواند کرد نخستین باید که این مردم آزموده
شوند و قبول و دانسته برای آن کار از بزرگان و سالکان دین
نه آنکه بی باوریان که ره نمایان و شبانان مومنان اند باین مرتبه
نمی رسند از روی میراث مگر از قابلیت و حیثیت ذاتی
که این منصب داده می شود و از روی آنکه فلان بن فلان است
اجازه داده می شود بآنکه قابل ولایت است و هرکس این کار را
باختیار خود پیش میگیرند مگر بدستیاری بزرگان دین و ایشان این
رخصت میدهند بعد از پرسش بلیغ و تشخیص تام که بایشان
میکنند بهر آینه چیزی منحرف نموده را آنچه پیش محمدیان می بینیم
ببینیم که اگر کسی چیزی می خواند و روش ملایان گرفت ملا
[illegible] شد بهمان طور اگر خرقه درویشان پوشیده درویش
[illegible] بی آنکه تحقیق و تشخیص آن درویشی نموده شود و بر عکس
[illegible] شناخته کرده می شود احوال برهمنان هندوان که همه
مراتب [illegible] از میراث می یابند اما در زعم ایشان
[illegible] در شته است که بزرگی و نیکی میراثی است
و [illegible] عقلا نیست که برای طبیب بودن اکتفا نمیکند فرزند
طبیب بودن و برای ملا بودن تنها نیست فرزند ملا بودن
و بر تن قیاس همچنین نیست مثل عیسویان که پسر با حوالی

پادری پادری شود و آنکه علم خوانده و کامل شده و خواسته باشد که پادر
شود نمی تواند شد بلی آنکه پسندیده و برگزیده شود برای این منصب
علیا و رتبه عظما از بزرگان و دانایان دین که حکومت و تدبیر
جان مومنان بدست ایشان است و برای بیان این هم لازم
نمود که بیشتر شمه خصوصیت سخن کنم از مراتب عزیز مکرر که در
کلیسیا هستند عیسویان بالنسبه و چه نوع کسان اند اما که در کار
دین مدبر و مرشد مرقوم اند اما این را شرح خواهیم
داد بروز فردا ان شاء الله تعالی

[illegible]

[illegible]

چنانچه انسان لازم دارد بر ذمه خود خدمات خداوند تعالی
زیرا که بنده مخلوق اوست همچنین لازم دارد بر خود خدمت
اولو الامر چونکه در تدبیر معیشت محتاج ایشان است خدمات
خالق تعالی تقاضا دارد اوامر و نواهی را بتمام حضور دل و
جان حقیقی که مطلوب بحالت نزد او بیشتر از حرکات اعضائی
ظاهری بنابرین این نامیده می شود خدمات روحانی و خدمات
اولو الامر مقتضیست رعایت نمودن حقوق و ادب ایشان را
بتن که مطیع ایشان همان تن است نه باطن بنابرین نامیده
می شود این خدمات جسمانی پس از اینجا گفته می شود که حکومت
خداوند تعالی باطنست و روحانی و حکومت پادشاهان ظاهر

ظاهریست و جسمانی و این حکومت بارث یافته می شود و پادشاهی
از پادشاهی به پادشاه می رسد بخلاف حکومت باطنی که مخصوص
رحمت بخداوند تعالی و اولیاء اوست که حاصل نمی شود از میراث
مگر به عنایت جل ذکره و دین حکومت و تدبیر روحانی خدا
سرور است اما چون مردم اهل حس اند و مرکب از جان و تن
نیز حاجت به سالار محسوس دارند که او را ببینند و از او در
همه کار خود اصلاح گیرند از این جهة خدا تعالی سالار و شبان
همگنان ساخته است حضرت عیسی را از حیثیت آنکه آدم
است مثل آنکه که چندان فضیلت بر همه کس دارد و معزز
تر است از همه آفریدگان و چندان محنت کشید بجهة هم مومنان
و دوستان و دشمنان تا بحدی که جان داد بخاطر همگنان
همه شبان برادر گوسفندان خویش پس حضرت عیسی
وقتی که در این دنیا بود حکومت میکرد و بر همه خلق اما
وقتی عزیمت جهان نمود یک سرور نوع انسان بجای
خود گذاشت تا حکومت و عدالت بر قرن نشان میکرده
باشد و جمیع مهمات دینی و دنیوی را با تمام و اتفاق او
سر براه بکنند و این بود سن پدرو یکی از دوازده اپوستلو
و او را عظمت و لوای نائبی خود بخشید و کلید آسمان
تفویض نمود و فرمود که همچنین که زین جا بحق تسلیم کند

دیگر ابرگزیده قایم مقام او سازند و این طایفه پاپه میخوانیم یعنی پدر
کل ایشان همگنان و سرور ایشانند که این را اطاعت
نمیکنند و در چه عیسویان او را مداخل نیست و این پاپه اگر چه
بر پادشاهان که برای مصلحت امور دینی بر انگیخته شده اند
حکمی ندارد و اما بر ایشان و سایر خلق حکومت میکند در
کارهای روحانی و دینی و احیانا اگر گاهی پادشاهان موافق
دین انجیل سلوک نمیکنند این پاپه قدرت دارد که
ایشان را از سلطنت عزل فرماید و از آن حکومت محروم
گرداننده آن مرتبه بدیگری کرامت نماید اما اگر احیانا
جهانبانان عمل بموافقت انجیل مقدس کنند پاپه در سلطنت
و حکومت ایشان دخل نمیکنند و این پاپه بمرتبه سلطنت
و حکومت نمیرسد از مردم مگر از عنایت حضرت عیسی
که بجای وی می نشینند و بقدرت نیا ... حکومت بر
مومنان میکنند نه بر مردم نمیتوانند ... ز منصب
پاپکی معزول نمایند چنانچه بعضی اوقات مردم میتوانند
که او را از منصب پاپکی که پادشاهان را از سلطنت عزل
فرمایند و نیز محالست که در کلیسیا دو پاپه باشند یعنی سرور
جماعت مومنان چنانچه محالست که سر ها از یک تن باشند
یا دو پادشاه در یک ملک یا دو آفتاب در آسمان

ونیز باجازت او به خویشاوندان سوم پشت و دیگر بحکم اولی
که بسیار باعث این کار باشند به غیر زنان و قربان دو هم
پشت هم نسبت میکنند مثل مردمان بزرگ عند الضرورت
مثلا مثل بادشاهان و امیران برای مصلحت استمهاد فرو
نشاندن فتنه و نزاع نسبت عزیزی کردن به مردم بچنین
اقارب جایز است اما مولانا که خدائی علی العموم از چهارم
پشت نمیگذرد و لیکن مثل محمدیان به غیر اینکه منهی است
خویشی کردن با امهات و اخوات و خالات خود با بنات
و بنات الاخ و بنات الاخت و با جاد زن و امثال اینها
دیگر با همه اقارب نسبت کدخدائی کردن حلال است اما
آنچه مثل عیسویان مقرر است بسیار معقولتر است زیراکه
چون خویشاوندان از زن منکوحه بدانند که هیچ نکاح دیگر
بر و حلال نیست از خویش و بیگانه بی حجاب آمد و شد می نمایند
بخانه او و مکالمه و مناظره میکنند با یکدیگر چنانچه خواهران در از
حقیقی اما چون در دین محمدیان رخصت است بیگر از نکاح اجنبیه
و قریبه بنابرین خیال فاسد و سواس شیطانی مستولی
میگردد بر آن کسان که به تقریب خویشی آمد و رفت مینمایند
در خانه کسی هندوان درین باب احتراز بیشتر دارند زیراکه
منهی و منکر م است مثل ایشان کدخدائی یک فرد

را بازمان مکرر دیگر نمی‌نمایند کثرت شهری از حد معقولیت پای
بیرون می‌نهند و عنان هوا و حرص بدست نفس میدهند و نیز
بموجب این مناهی نسبت خویش تا هفتم نسبت بعضی اوقات
پیدا نمی‌شود با کسی که کفو باشند و روش عقد و رسم نکاح نسبتی
آنچه پیش عیسویان معتاد و متعارفست اینست که نخستین از
کدخدائی خود چنین میکنند پادری را که عامل کلیسیا ایشانست
واین بزرگوار در مدت سه روز که ایام عیداست و در ان
هنگام عیسویان آن محله از که تا مه لعبادت بخانه جمع میشوند خبر میدهد
از نیکه فلان و فلان میخواهند که عقد نکاح خود به بندند و حکم مینماید
که اگر کسی را اطلاع باشد از بعضی موانع این خویش درین چند
روز مطلع گردانند چون فرصت مهلت طی شد و از هیچ جانب
کس خبر ندارد بروز عید در کلیسا داماد با دختر حاضر می‌شود
و در حضور مجمع میگویند پیش ایشان لازمها که کدخدائی و بعد از آنکه
از هر کدامی معلوم گردد که راضی اند بکدخدائی با این شرایط
بعد از ان دعا چند از انجیل و دیگر کتب پیغمبران خدا بر سر آن
هر دو کس میخوانند وایشان نفس خود را بیکدیگر می‌بخشند
و پادری بنام حضرت عیسی درمیان ایشان عقد می‌بندد و بعد از آنکه
دیگر دعا ناخوانند از انجا برخصت او بمنزل خود رجوع مینمایند
اما مناکحت و آنچه که مقتضی اوست ارشادی ذخوری بجا

ازند عیسویان در ایام روزه زیرا که ایام ریاضت و عبادت
اند و دربیت و چند روز پیش از مولد حضرت عیسی و نه
چند روز پس از و از جهت رعایت حرمت ان ایام مقدسه
در باب کابین نیز حرفی چند نه تفصیل بگویم که پیش عیسویان
رسم قدیم است که زن به شوهر مبلغ مهر در محل عروسی ادا
می نماید و این روش دادن کابین هنوز ره بادشاهان و امرایان
نسبت دارد بنابر این در ملکهای مختلف روش کابین مختلف
است یعنی بعضی جاها شرطها میکنند که در حیات و ممات در
مال تمام که از هر دو کس جمع میشود بمناصفه شرکت داشته باشند
اما در حین حیات تصرف تمام اموال و اسباب بدست شوهری
باشد تا مادام که هر دو یکجا اند و در بعضی شهرها شوهر چیزی
تعیین میکند که وارثانش از مال او بعد از وفات نیز بیش
واکنند و در هر جا روش خاص است چون این چند چیز برای
استقامت نوع بشر گفته شد اکنون شرح دهم و دوم زقم در
بیان حرفی چند از قصه پایداری و استقامت افراد آن
بسیار معتبر است پیش همه اهل عالم خیرات و مهربانی
نمودن به محتاجان زیرا انچه طبیعت مردم مقتضی است
این را و حضرت عیسی در انجیل مقدس این عمل بسیار
معمول است برای استقامت محتاجان برای جماعت

فقرا و غربا که گدائی میکنند در همه جا و بنا کرده اند و ترتیب داده
خانهای خاص و آشیانهای پاکیزه که در آنجا فقرا پناه میبرند
برای استراحت خواب در شب و برای تناول خوردن بروز
و التجا مینمایند بان مسکن از شورت گرما و زحمت باران
و همچنین از برای زنان فقیره منازل جداگانه متعین اند خانهای
مردان محافظت مینمایند و جاهای زنان را از مردان و همچنین
گدایان را علاج سهل و آسان است اما دیگر حاجتمندان اندک
بواسطه ننگ و ناموس نمیتوانند که دست بخیرات دراز
کنند و کاسه گدائی گرفته کوچه بکوچه و در بدر گردند و از این
سبب به جهت فقر و فاقه میگذرانند برای کفاف برسانیدن
این نوع مردم بسیار اخترا عهای خیرات منش علیحده است
از انجمله یک دو روش را میخواهم که طالبان احوال
هر دیار و اشنایان روزگار شرح دهم یک جماعتی است
از مردم اصیل و نیکنام که اورا جماعت رحمت میخوانند
که اینها طلب خیرات کوچه بکوچه و در بدر میکنند و اگر مردم
بانی خیرات میدهند تا به فقرا و حاجتمندان رسانند
و وجه خیرات را جمع ساخته بترتیب عجیب و تدبیر غریب
منتهی ولضیه هر کس که واجب الرعایت است
میرسانند و در هر شهری ازین جماعه که برای خدمت فقرا

۱
۵۶

برگزیده شده اند تا سه چهار صد کس میباشند و ازین مجموع
چیده می شوند دوازده تن و نیز انتخاب کرده میشود و ازان
جمله شخصی را که از بزرگی و نیکنامی ظاهری و باطنی ممتاز باشد
و ان سردار این دوازده تن و تمام جماعه میباشند و این دوازده
ابوستلوس یعنی رسولان او هستند این دوازده را برادران رحمت
و سردار این تن را مدبر مرحمت میگویند پس این دوازده
شخص با مدبر خود یادداشت نوشته میگیرند نام همه حاجتمندان
و فقرا شهر و نام دختران و بیوه گان و یتیمان و پیران و غیر این
تا ایشان را کفاف برسانند و قرار داده اند که در هر هفته بمقتضا
دو سه بار جمع می شوند در یکخانه که انرا برای این غرض راست
کرده اند و نام ان خانه خانه رحمت است و بعد ازان نماز مهم
کفاف رسانیدن حاجتمندان و فقیران در میان میکنند تا
الفعل بحکم این مدبر دوازده تن دو دو کس ازان جماعه که مذکور
شد در هر محله برای طلب خیرات میروند کما شکل دیده باشید
و تماشا کرده در ان وقت که مردمان اصیل زاده و صاحب
دولت گدائی میکنند خانه بخانه بتمام تواضع برای خدمت و تن
آسانی فقرا و غیرها و عیسویان باین جماعه رحمت بسیار خیراتها
میکنند رانند خواه قد حین حیات خواه وقت مردن تا اینها
ازان مبلغ قوت بمردم فقرا رسانند پس هرچه از جنس

عیسی دوازده

ونقد گرد می آرند جمع کرده می سپارند بدست یکدو کس که تحویلدار
آن زرانند و ایشان چنان حافظ وازند که گویا بر طوایف را از
مردم محتاج و فقرا همه یاد خود دارند و نام هر کس و مرتبهٔ او
نوشته پیش ایشانست هر وقتی که این دوازده یکجا می شوند
مصلحت میکنند که بهر گدائی چه مقدار باید فرستاد و پس آنچه تعیین
میکنند که در غره هر ماه بخانه‌ها از ایشان دو دو کس از این دوازده
نفر میبرند و اگر اینها این مهم را با تمام و اختتام نتوانند رسانند
دیگر کسان معتبر و نیکنام از آن جماعت مذکور بحکم مدبر نامزد
باین کار می شوند تا این خیرات را به محتاجان رسانند و
اینها دو دو کس بهم میروند علی الخصوص بجای گدایان
محتاج برای ایمنی و نیکنامی بدیگری را میرسانند آنچه بدست
ایشان سپرده‌اند و در آن وقت که بایشان آن خیرات
میدهند ترغیب میکنند خیرات یابندگان را که دعاگو باشند
به صاحبان خیرات باین طریق میرسانند کفاف بهر طوایف
مردم که صاحب ناموس و اهل عزت و وقار اند که از فرط
ننگ و حیا نمیتوانند روی بگدائی گری آرند مثلا بیوه زنان
یا یتیمان یا مردمان پیر و ضعیف یا دخترانی که بی مادر
و پدر مانده‌اند و از خویشان و اقارب هیچکس ندارند
که دستگیر ایشان باشند مونت اینها از این جماعت بردم

خود میگردد و الحق بسیار و به بعضی زنان بیوه که اهل عزت
و مستوره میباشند تا ایشان را در سایه عطوفت و شفقت
خود نگاه دارند و با موزند نیکوکاری و هر چه واجبی و ضرور
یست خرج معیشت ایشان همان جماعت میرسانند و
چون بحد بلوغ میرسند ایشانرا به شوهر میدهند و جهه کابین از
جانب ایشان بدا داد موافق احوال او هر چه معهود و معتاد
است میرسانند و درین کار بسیار ثواب میکروند کسانی
که کمر سعی بدست توفیق بر میان بسته برای اداء حوایج
خلق کوشش مینمایند و بر ذمه این جماعت است تجهیز و
تکفین بیکسان و غریبان که جان بحق تسلیم مینمایند و اجرت
حاملان جنازه آن اموات و بکیاوری رانیان همراه
میکنند و این خیرات خاص او را مینمایند و نیز این جماعه
زندانیان را غمخواری می کنند و توشه ایشان میرسانند
که هلاک نگردند تا در معاملات خود از بیکسی و بی دست
رسی عاجز و مضطر نشوند از خزانه خیرات خرج داده
چند کس را التعیین میکنند که پیش بادشاهان و امیران از
جانب ایشان وکیل باشند و بکوشند تا مهمات ایشان
بحسب مدعا صورت دهند و نیز این جماعت بکشفا خانه
وارند که اینجا میبرند همه فقرا را که بیمار می افتند از درد ان

وزنان بر طایفه را بجای خود نگاه میدارند و در آنجا می باشند
اطبا و خادمان که تربیت و مداوای ایشان میکنند و برای
دوا و غذا و قوت هر چیز که در کار باشد مهیا و موجود میدارند
تا کسی بی معالجت و از خوردنی ناموافق نمیرد و از دولت
زندگانی محروم نگردد و این همه که خرج می شود و در وجه حکما
و دارو و نان همان جماعت میرسانند و نیز جاهائی نگاه میدارند
که دو یا دوری را تا برای اصلاح و تدبیر حال خبردار ایشان
باشند و ورزند از ایشان و هند در حق خیانت و مدد و کار باشند
و تنگ حالات فراخور حاجت هر یک و با اسیران که حبس و تبعیدان
در زیر بار محنتها افتاده اند خیرات میفرستند تا آن مبلغ را
بوجه غرامت ادا نموده خود را از بند خلاص سازند و
این همه حاجتها دادن را میکنند این برادران رحمت از وجه
خزانه خیرات که عیسویان بنام حضرت عیسی میدهند بوقت
حیات و وفات و چنانچه معتقد است بعضی ایشان که
گویا هرگز نمیمیرد و کسی باختیار خویش مبلغی از مال خود باین
جماعت تملیک میکنند از برای خدا و از برای کفارت گناهان
خویش و این جماعه نمیتوانند که قابض و متصرف بوده
باشند بر محصولات املاک ایشان و فصل بفصل میرسد بلکه
هر چه بوجه خیرات بایشان میرسد از اخراجات و غیره

الّا

اهالی آن را نقد کرده صرف راه مینمایند و خود متوکلانه سلوک
میکنند تا قاعده شفقت و مرحمت نسبت به فقرا بجا آرند از
برای خدا تعالی بی آنکه طمعی و توقعی در میان باشد و چون این
خدمت را مدبر با دوازده کس تا یک سال بجا آورد دیگر دوازده
تن را مع مدبر برای این خدمت بر میگزینند تا نوبت خدمات
فقرا که از روی حسبة لله است بهمه کس برسد و وقتی که کسی می
میرد اگر وصیت میکند که این جماعه او را به قبر رسانند بموجب
وصیتش همراه او به قبر میروند هنوز تمام نه شده است و زین باب
مهربانی این طایفه مردم الهی زیرا که اگر کسی وقت مردن منزلگه
خود را بایشان میسپارد و ایشان را وصی خود میگردانند آن دو
ازده برادران رحمت لقبی میکنند و سه کس را فراخور حال
او که خبردار از اموال او و اسباب او باشند و بحکم وصیت
قرضها که بر ذمه او بود ادا میکنند و اگر قرض او بر ذمه کسی باشد
بدست خود می آرند و اسباب و متاع او را از هر جنس که باشد
فروخته زر نقد حاصل میکنند و آنچه بعد از خرج لازمی می ماند
برسم امانت پیش خود نگاه میدارند و خبر میفرستند بوار
ثان او هر جا که باشند و از هر طایفه که باشند خواه یهودی خواه
عیسوی خواه غیر آن تا که خود بیایند یا وکلای خود را ارسال
نمایند برای تحصیل آن مال موروثی یا میفرستند آن مبلغ

رابی قصور و نقصان بهرکی که ان وارثان باشند و هرچند که بعد
مسافت درمیان باشد الله ان مبلغ بانها میرسد باین نوع
که جماعت رحمت یکشهر بجماعت رحمت شهر دیگر مینویسند و ان
بدیگری تا که بوارثان میرسد بجنسه بی قصور و خلل و این عمل
ایشان علی سویه جاریست با جمیع اقوام خواه محمدی باشند خواه
غیران و اینجماعة رحمت بسیار معزز و مکرم میباشند مثل علیسویان
وبسیپوس و پادشاهان و حاکمان ازهراطرف خیلی رعایت
و حمایت ایشان مینمایند و اکثر مردم صاحب دولت و اصیل
بتمام طوع و رغبت خود را داخل این جماعة میکردانند و وقتی
که برای این خدمت تعیین می شوند بحکم مربی بکمال توجه و
اخلاص و تواضع خدامت فقرا میکنند و این مردم برکزیده
اند حضرت بی بی مریم را برای پناه خود ورای این در هر شهر
دارند عیسویان یکدو شفاخانه یا بیشتر از جانب پادشاه
فراخور حالت شهر که به عمارات خوب و مرغوب ساخته اند
برای بیماران که در شفاخانها وایشان را معالجه چنانچه باید
میسر نمی اید و در اینجا بکوشش و محبت تمام هر بیمار را تیمار
داری میکنند هم مردانرا و هم زنانرا و برهمه را هرچه تداوی
لایق و قوت موافق است مهیا و اماده میدارند از این
شفاخانه ها برای خراجات وجه معینی دارند که از پادشاه

یا دیگر بزرگان که بانی این خانها هستند میرسانند تا از این وجه سر
انجام اطبا و تداوی و قوت رنجوران و مزدوران وکسانی که در
خدمت و سامان ایشان مشغول اند کرده می شود و خیرات
داده می شود و خیرات داده می شود برای کفن و دفن
یا دریان که خبردار باشند از بیماران درکار روحانیت در حیات
و وفات وایشان را به کلام پاک خدا تسلی میدهند تا با صلاح
زندگانی خود کوشند و مددکاری مینمایند تا آنکه پی برند تا کلمات
ایمان و توبه جان خود را بحق تسلیم کنند کاسبه خرج اینهمه اکثر اوقات
میباشد بدست برادران خانه رحمت که مذکور شد که هر ماه دو دو
کس بهم میکوشند تا هر چه درکار است برای شفاخانه بهم میرسانند
واز همه ایشان حساب میگیرند بر مذکور اگر بانی انخانه شفا کسی دیگر
را نگماشته باشند برای اهتمام محاسبه واگر شهر بزرگست برای
هر قسم بیماری شفاخانه جداگانه قرار داده اند برای بیماران تب
علحده و برای زنان علحده و برای بیماران که علاج مدبر هستند علحده
و برای دیوانگان علحده تا بجدی که برای جبینیان خانه خاص در
بیرون شهر آسایش نهاده اند و برای خدمات واجهات الی ال
خرجی و اشیا که درکار باشند موجود و مهیا میدارند از انجا که ضعف
بشریت بغایتست در بعضی اوقات فرزندان بوقوع می آیند که
پدران ایشان مشخص نمی باشند و مادران نمی خواهند که با بی

چنین فعل شنیع مشهور و منسوب میکردند تا برین فرزند این
خود را بدر وازه کلیسیا بی مهابا در خاص می اندازند که برای این نوع
فرزندان نیز بعضی عیسویان از روی ترحم و شفقت جنسیت
جانی و بدنی تدبیر و پرورش و تربیت هست که برای سکونت
و تسلّی نمودن آن خانهای خاص اساس نهاده اند که در آنجا
جمع میکنند آنها را و دایها تعیین می نمایند که پرورش ایشان
بکنند تا زمانی که توانند و هنری و پیشه آموخت و چون آموخته
شدند روی به سوی کسب روزگار و معاش خود میکنند
و برای تربیت دختران نیز خانه جداگانه میباشد که بآنجا
حواله مینمایند ایشان را بزنان با حیا و ناموس که در تربیت
ایشان بجان بکوشند بعد از آنکه ببلاغت رسیدند و از هنر
بهره یافتند کد خدا میسازند تا پناه گیرند و آرام یابند و نیز
خانهای خاص دارند برای پرورش یتیمان که بیسر و سامان
مانده اند و کسی ندارند که باحوال شان پردازد و ایشان را
تعلیم هر علوم مفید فهمند و می آموزند هر پیشه که باشد و روش
نیکی را بیاد میدهند تا اگر از کودکی یاد نیکی در دل گرفته باشند
در ایام بزرگی و پیری از خاطر محو و فراموش نه سازند نوعدیگر
فقیران و محتاجان هستند که چندان حاجتمند نیستند و مطلقا
خالی از احتیاج هم نیستند زیرا که بعضی اوقات از درد

درمانده

ان و گروهی که خشکسال و گرانی غله روی میدهد و
که وقت از برای کفاف عیال و اطفال دارند در چنین
ت که از فرط گرانی قوت کفاف تام در وجود ندارند
از رعایا مفلس که طاقت ندارند از جهت گرانی غله که تخم را
ابتیاع نموده بکارند برای این هر دو طایفه محتاج علاج
ند تدبیر مینمایند علیسویان از کمال مرحمت و مهربانی زیرا که
بعضی از خدا ترسان در حیات و ممات خود میگذارند و
در راه خدا میسپارند ده هزار یا بیست هزار من کم بیش گندم
یا ویل احتیاس غله تا ان موازی غله همیشه بحال خود بمقصود
بماند برای قوت عاجزان و درماندگان غله مذکور را باین
دستور صرف میکنند که مانها ازان غلات می برند و میفروشند
بدست انانکه میسر ندارند که فراخور گرانی غله زر خرج کرده
از عهده قوت بر ایند اما چنان میفروشند که هیچ زاید
نفعی ند ازان بها که وقت موسم غله می براید و این مبلغ
در موسم دیگر بر فصل که وقت ارزانیت است همین مقدار
غله ابتیاع مینمایند تا ان سرمایه فقرا همیشه برپا ماند و فقرا به
فراغت روزگار میبرند و انانکه محتاج تخم اند البته خطی بمهر و نشان
ت خود دارند از کسانی که این کاره بتحویل ان شان است
وان خط رخصت نامه انست تا این جماعت محتاجان برای

خرید نمودن آن نان ارزان بها بهترین احوال رعایت احوال
رعایا مفلس و فقرا و مایه منیمایند یعنی نانوایان نیز همان غله می
تا به کار زنند و حاجت نداشته باشند بغله گران بها که بخرند یا قرض
بگیرند به شرطی که در موسم غله دو چندان بدهند پس نانوایان
چندمن غله موافق حاجت به صورت قرض میدهند تا همان
مقدار به فصل غله بستانند مگر همین که سرهر من جزوی لازم
میکنند تا فی الجمله جبر نقصان آن توده و امداد مسلم شده
این حکمتها مایه اصل بی نقصان همیشه بر پا میدارد و این انبار
غله را توده رحمت میخوانند و تا زمانیکه متغیر نشده تا سکه زنده می
مانند میدهند از برای حصول ثواب آن مقداری که میتوانند
و با این حکم انبار خیرات آن مدام در ترقی و تزاید میباشند و
عمل خیرات آن جاری و به این قوانین و قواعد میتوانند که
فقرا از دیگ و دور راهزه در کروانند هنوز رحمت عیسویان
بیشتر با حوال بیچارگان و درماندگان میرسد زیرا که در بعضی
شهرها برای رفع مهمات و معاملات فقیران و زیردستان
متعین میباشند و کلار که مهمات ایشان را با انفرام رسانند
و دیگر مردمانند که کمر سعی بر میان بسته بغرض و جهت
در اصلاح و عدالت فقرا میکوشند و حکام نیز مقرر
ساخته اند بعضی ایام را که از جمیع قضایا قطع اعراض نمود

پاپ به جماعتی دارد که مدد و معین او باشند در مشورت مهمات
و معاملات که ایشانرا کردنالس میگویند یعنی چوب کرو انکه
در دروازه وزینها را بدین نام می نامند چونکه مدار همه کارهای عیسویان
بر ذات آن میباشد چنانچه مدار در دروازه بران چوبک واین
می باشند بزرگان کلیسیا و صاحبان حلق و مشاورات تدبیرات
امور دین و تعداد ایشان متعین نیست گاهی شصت می باشند
وگاهی هفتاد و موافق رضای پاپ و ضروریات او واین مراتب
برگزیده می شوند از قابلیت ذاتی شان روش پوشش ایشان
مختلف است از دیگران اکثر اوقات سرخ گاه گاه بنفش می
پوشند واین بمعنی استشهاد و دوستی و محبت و تعصب
و نگاهبانی دین و سلامتی مردم است وآن پاپ گاهی که مهم
صعب روی مینماید یکی از ایشان را بوکالت میفرستد پیش
پادشاهان و امرایان تا اصلاح دهد آن مهم را و بعضی را بخدمت
حضور میدارد که هر واقعه دیگر که درین اثنا روی دهد به تدبیر
آن اقدام و سرانجام نماید و پاپ را بنا برین که قایم مقام
حضرت عیسی است سزاوار بود که اتباع آن حضرت
نماید در فقر و فاقه که معتقد داشت لیکن چون بتجربه معلوم
گردیده شد که مردم از زبونان و محتاجان نمی ترسند پس
لازم است که شخصی که مرجع اهل عالم باشند محتاج کسی نبوده

باشند تا بوجه استقلال بر سر کشتی را گوشمال بواجبی توانند رسانید
و از هر چه که نا شایسته باشند توانند دانند پس مدد و معاشی دارد
که برای اخراجات او با دو نشانان و ارکان دولتیان عیسوی وجه
معیشت اوین گروه اند اول قیصر که عیسوی شد قسطنطین نام
داشت او به پاپه بخشید برای خرج معیشت او شهر روما مع
نواحی او که قبل از آن پای تخت او و دیگر قیاصره بود و خود
انتقال کرد به شهر بزنطیوم در یونان زمین و آنرا از نو تعمیر و
ترتیب داد و به نطق عاطفت خود مقرر ساخت قسطنطنیه نام نهاد
و اکنون آنرا استنبول میخوانند و نیز او را بخشید تمام ممالک
ایتالیه که دار السلطنت او روما است تا از محصول آن ولایت
و دیگر مواضع کفاف خود و لوازم بکند و او به فقرا هم و در شفقتها
و بخششها نماید و غیر آن برای خرج خود از اکثر دیار عیسویان
وجهی معین وارد و وقتی که به قضاء الهی این پاپه به رحمت حق
میپیوندد بعد از آنکه آن مرحوم مغفور را به رسم عیسوی بتمام
عزت و حرمت تجهیز و تکفین کردند تا مدت ده دوازده
روز تعطیل میکنند و انتظار میکشند تا بعضی کردنالس که بموجب
مهمات بحکم رسالت و وکالت جای بجای رفته باشند جمع گردند
و چون این فرصت گذرانند و همه یکجا شدند در یک خانه خلوت
میکنند کسی که قدیم الخدمت و در آن مرتبه از ایشان بزرگتر

باشند و بعد از نماز بتمام تضرع و نیاز میطلبند از خدا تعالی انوار
باطنی و کشف دل و بعد تا آشنا شوند که کدام کس لایق تر جابت برای
این منصب هر یکی رای میزنند که کدام یکی ازین جماعه کردینالس یا
از قوم دیگر خواه حاضر باشند خواه نه لایق ان منصب بزرگ و
مرتبه عالیست اما هیچ نمیتواند که رای دهد برانکه خود را برگزیند مگر
دیگری را بعضی اوقات بالهام خداوندی در می دهند و در بعضی
اما وقت و علامات ظاهری که فلانی را باین مرتبه عالیه منصوب
می باید ساخت بعد ازان باتفاق یکدیگر بهمان لحظه همان شخص را
نصب میگردانند بان رتبه که میخواهند و تا این منصب شخصی نیابد
که مستحق او باشد واجبست که از جماعه کردینالس که حاضر اند
دو ثلث متفق باشند مثلا از جمله شصت کس چهل تن و اگر ازان
یک شخص جماعه دو ثلث نداد منصب بایکی داده نمی شود
و دیگر مرتبه بنماز رجوع میکنند و درخواست از خدا مینمایند
و از سر نو جمع شده رای میزنند اگر باز نیز دو ثلث موافق
نشدند از سر نو کاری میکنند و درین هنگام و در شهر و در ان ملکها
بسیار دعاها و خیراتها میکنند و ریاضتها میکشند تا خدا تعالی در
کلیسیای خود بر گوسفندان خویش شبان لایق تعیین
نماید این قوم کردینالس درین هنگام اشتغالی حق نمایند تا
تا مدتی و درین ایام تا فرجام ان خانه بیرون نمی آیند و با

کسی که از آشنایان و بیگانه صحبت بعید از مرد نامد تا برگزیدن یکی
برای آن منصب با نواع این ریاضات میگذرانند آخر چون
دولت از آن گروه متفق شده برگزیدن یک تن همه تن گرو
باتفاق میروند و پای او را بوسیده با طاعت او اعتراف
می آرند و او را بتمام شادی و مبارکبادی بر بالای تخت سن
پیدرو می نشانند و او در همان روز بکلیسیای سن پیدرو
تشریف می آرد و آنجا مجلس مردم خود را اظهار میکند بتمام خورمی
و فرخندگی تمام بزرگان پای او را بوس کرده با طاعت او
می درآیند و سر بندگی پیش او می نهند چون این مشخص شد
در حال همه پادشاهان و امرایان عیسوی وکلای خود را
بخدمت او میفرستند که از جانب ایشان اطاعت بجا می آرند
و مبارکبادی میگویند درین باب بسیار خصوصیات است که
تا سخن به اطناب نانجامد شروع در آن مصلحت نمی بینم
و نیز برای آنکه از مذاکره درین مقصود هیچ کار نیست دیگر
روشن باد که چون این پاپ تنها نمیتواند که تدبیر همه عیسویان
بحضور خود تنها نماید بنابرین حواله مینماید تدبیر مهمات ولایات
را بقومی که آنها را پاتریارکس میگویند که بزرگترین مردم
نزد پاپ اند و این پاتریارکس چهار تن اند که قایم مقام
پاپ اند یکی در اسکندریه دویم در انطاکیه سیوم در اورشلیم

چهارم در قسطنطنیه و هر یکی ازایشان ملک علیحده تحت تصرف دارند
ازین روی هر یکی ازایشان چند کشیشان خود دارد که آن
گروه را ارسی بیشپوس میگویند که تعداد اینها از اینها بیشتر
باشد که ایشان را به حکومت جاینها در اطراف و جوانب میگمارند
و به طور خود یک علاقه دارند باین پاتریارکس هر ارسی بیشپوس
نیز ازین مرکه بسیار و یار و زیر اطاعت خود دارد و به تدبیر
مهمات آلقدر ویار لبس می اید چند بیشپوس از جانب خود
می گمارد که کشیشان کلی اند بر مردم بعضی شهرها و اینها جزیی
با رسی بیشپوس و اند این همه سالاران و سرداران دین
یعنی پاتریارکس و ارسی بیشپوس و بیشپوس با همدیگر تعلق زید
وستنی دارند و همه اطاعت میکنند به پاپه و اینها همه در جایی که
می نشینند سرداری و حکومت میکنند بر سر آنهاکه در ممالک
ایشان نصب می شوند در تدبیر امور جاینها روشنی رکذیدن
اینها باین طراحیست که جماعه عیسویان باتفاق همدیگر ایشان
را می گزینند یا برای دفع خرخشه و خصومه موقوف بپادشاه
آن ولایت تا آن پادشاه بعد از تشخیص بر میگزیند کسی
را که لیاقت آن منصب داشته باشد ولی میباید آن با جرآز
از پاپه تا قبول میکند اورا پاپه و همین که قبول فرمود بحکم او سه
چهار بیشپوس جمع شده بر سر او دعا هاء خاص از کتب الهی

میخوانند و بنام حضرت عیسی مسیح به منصبهای خاص که آنحضرت برای
این مقصود اشارت نمود و آن منصب شریف با وارزانی میدارند
و او عهد میکند و بر خود لازم میگرداند که شبانی و حکومت کند بر
بران جماعة که بدو حواله میشود و بتمام کوشش و وفاداری موافق
انجیل مقدس و اطاعت پاپ را نیز میثاق میکند و هنوز این بیسپوان
شهرها شهرهای دیگر را که باو تعلق دارند چون بذات خود تنها نتوانست
بس نمی آید بحکومت تدبیر بنابرین بر میکنند بعضی مردم را که
سرداری و نیابت کنند بجای او تا مابایشان مردم فلان و فلان
قریه و در سایر معاملات دینی خویش رجوع ارند این مردم را او
ویکاریوس میخوانند یعنی سرداران که بجای بیسپو قایم مقام شده
حکومت میکنند و هنوز اینها بس نمی آیند برانه اصلاح و عدد
چندین مردم چونکه علیسیویان از کثرت نمی توانند که بیک کلیسیا
جمع شوند بنابرین در یک شهر کلیساهای متعدد می باشند تا
هر اهل را مجمله بیک کلیسیا رجوع خاص داشته باشند و اگرچه
فکر و غمخواری همه بر بیسپو است لیکن بر هر کلیسیا یک کاتقیه
حود میکند از دو که ساعان و غمخوار آن کلیسیا نماید که به او رجوع
کنند و بیسپو از وحساب میگیرد از همه معاملات اینها ازین
موجب بیسپو را لازم است که مردمی را یاوری سازند که اینها
را سنسرد و ذاتس میگویند برای مدد و کاری خود در حکومت

علومانی

عیسویان خواه در تعلیم خواه در استعمال چنانچه دیگر که بر عیسویان
واجبست همین بیسپو رخصت دارد که این منصب اکثر و لیس به
کسان دهد از ساکنان ملکی که او بر ان ولایت سرداری میکند
نه به کسان دیگر ولایت بر رخصت ایشان او که بیسپو خاصه
او رخصت روشن داده این مرتبه سرودوتس است که بیسپو
نخستین میفرماید بجنبد کسی که از روی علم و عمل تشخیص و تحقیق
ایشان نموده وجهه علم میفرماید که حضور او یا بحضور وکیلش
به پرسند و امتحان کنند مردم دانا و عالم که برای این کار
تعینش اند در باب عمل پیش از انکه ایشان از این منصب دهند
خبر خاص میپرسند از ایشان و این تقریب در کلیسیا
بروز یکشنبه که همه جمع می شوند منادی میکنند همه عیسویان که
فلان و فلان میخواهند که پادری سرودوتس شوند و حکم
میکنند که هر کس که از ایشان بد بهبا که موانع این مراتب اند
دیده اند و واقف اسرار ایشان است اطلاع دریغ ندارد
و اگر بعضی موانع از روی علم و عمل ثابت شد باز داشته
می شوند از ان دعوی و چون دیدند که بی شبهه لایق و قابل
اند همان بیسپو بدست خود بموجب حکم این مرتبه ممتنق اند
داد کسی که بیسپو نباشد و این را نمیدهد در چهار وقت
خاص در هر سال که دران اوقات همه عیسویان سه

روز روزه میگیرند چنانکه گفته شده تا از خدا در خواست کنند که
بعیسی عس را توفیق دهد تا مردم قابل صلاحیت را بمنصب سیسر
و دولتش برگزینند و در روز آخر ازین سه روز که روز یکشنبه
باشد در کلیساکه جای گرد آمدن خلق عام است چنین
مردم عام و خاص بعد از خواندن دعاهای بسیار بهمراه ان
مرد و بعد از چیزهای دیگر بر سر او میخوانند چند سخنهای خاص
که حضرت عیسی صاحب ما برای این مقصود اشارت
فرمود چون این همه بجا آورده او را مرتبه سیسر دوت تمام
حضرت عیسی میدهد و این منصب سیسر دوت کسی را یکبار
نمیدهد مگر بتدریج که نخستین یک رتبه فروتر تا مدتی خاص
اگر مشغولی نمود بود از ان از روی یکتائی لایق منصب
که باشد سرافراز میگردد تا آخر لیاقت سیسر دوت نمود
و به نمایش خوبیش اظهار کرد عیسی او را بنام حضرت عیسی
این منصب سیسر دوت عنایت میکند و تا کسی سیسر دوت
شود اول مرتبه لازم است که سنین عمرش از بیست و پنج
سالگی کم نباشد و در ذمه این سیسر دوت هست قربانی
گذراندن بخدا بجهة مومنان و دعا کردن و در حق زندگان
و مردگان دعا دادن و کنفسار شنیدن و بجا آوردن
چیزها که بجو بهای روحانی داخل اندازی مرد

چنانچه کفنفام پیسیوپر میکذارند برای خدمت کلیسا اگر شهری یا
دیهی مشتمل باشد بر کلیساهای بسیار از جهة کثرت مردم با همگنان
چنانچه باید تعلیم کیرند و تعیین مینمایند که فلان و فلان محله بفلان
کلیسا رجوع داشته باشند و مصروف آن کلیسا بموجب
حکم پیسیوپر وری میکنند در جمیع امور دین هر کسانرا که تعلق بان
کلیسا دارند و غمخوارگی مینماید همگنانرا تا دینی او را اگر ره میخوانند
یعنی خبر ولد جانها بر ذمه این واجب است که بکوشد و سعی بلیغ
نماید تا همه متعلقانش لوازم دین عیسوی بجا ارند و این نیز کو ار
خبردار میکنند مردم خود را از ارزونهای فراضیه و از عیدها که
در هر سال میکنند و نیز و لازم است بیان کردن بنش کسان خویش
انجیل مقدس و تعلیم دادن مرات اراو کنفسار را بیان شنید
در حالت صحت تا بیماری و حاضر شدن بر جنازه تا بیت ج
تدبیر کردن و تیمار داشتن انسان ها چو شبانان بکوسفندان
خویش و چون این کس به تن تنها نمیتواند که به تدبیر چندین
مردم برسد بنابرین پیسیو چند کس دیگر را بسر دوش و دیگر
کسان که در مرتبه فروتر از جه باشند تعیین مینماید تا مدد و
معاونت او باشند در انچه میباید و تا یکی ازین بسر دوش
کاکنفسیار بر ذمه اهتمام خود گیرد و لازم است که برای
این تشخیص احوال کسانی هنگام دادن منصب

سپرده شده گروه بوده از سر نو امتحان میکنند بعد ازان
که به محک امتحان کامل عیار بر آمد اجازت نامه میدهند
برای کنفسار کردن که از انصاف نیست که پیشوایی چنین شغل
بزرگ و عمل معتبر گوسفندان خود را به سپارد و اعتماد کند
به کسی که تجربه و امتحان ننموده باشند و واضح باد که این همه خادمان
و ملازمان کلیسیا که وقف معیشت خود میکنند از وجه ده
یک که عیسویان میرسانند از همگی محصول نباتی و حیوانی
چنانچه مذکور شد این همه مردم که تعلق بخدمت کلیسیا دارند
و تدبیر جا بها میکنند خوانده میشوند اهل کلیسیا و این کارگذاران
قربانی و کنفسار شنیدن و دیگر چیزها کس نمیتواند کرد مگر آنها
که باین مرتبه سرافراز و ممتاز می شوند هرچند که صاحب علوم
و اهل نیکی باشند زیرا که این چیزها هنر خاص است که هنرمند خاص
را اقتضا دارد و که رای امر گذشته خدا بود بوسیله پیشوای مسیح
اجازت این منصب از خود کسی نمیتواند فرمود بلکه واجب
است که از روی نیابت حضرت عیسی هست خود این
مرتبه عطا فرماید هر که خواهد و دران وقت بخواندن ادعیه
خاص و شرط کند برانکه مقصود انچه که حضرت عیسی صاحب
با تعیین فرموده است رسکه شرح دادم به شما از
هنرمندان خاص که پیش عیسویان در تدبیر حکومت و عدالت

حاکم

حتی تعیین نموده شده اند نیست چنانچه مثل محمدیان که همین که یک
شخص قرآن خواندن آموخت و نه احکام در معنی آن قلیل و کثیر
هم جدا کرد و درلش را گذاشته علاشد بی آنکه کسی باشد که او را
باین رتبه سرافراز کند با تفتیش احوال آنجا دید که او لایق این
امام هست یا نه و تمیز کنند که کی فرزند ایچنین مردم سنجیده و
وارسته محمدیان و هندوان که مدبر امور دین خلق باشند از
روی ظاهر و باطن نه قاضی محمدیان این صفت دارد و نه میر عدل
و نه مفتی و نه محتسب که هر یکی از ایشان در امور ظاهری سعی مینمایند
و آنچه باثبات میرسد حکم میفرمایند پس همین گفته می شود از هندوان
و دیگر طایفه هست مثل عیسویان که اینها را رهبی جیسوس میگویند
ایشان مردم اند که خود را بوابسته اند برای بندگی که خدا و ترک
کرده اند دنیا را و در مردم میگذرانند بکمالات عبادات خداوند
تعالی و ازین طور طوایف گوناگون اند که هر یکی در پیروی خداوند
جداگانه میکوشند جماعتی در ریاضت کافه و در خموشی گروهی
دقیق و فرقه در عبادت فکری و بعضی بعبادت زبانی
و بعضی در آموختن مردم از هر نوع علوم و هر چند که این طوایف
از روی ظاهر مختلف الاوضاع میباشند لیکن در معنی همه موافق
انجیل میروند همچنین منوال در پوشش هم احوال مختلف دارند
بعضی سپید پوشانند بعضی سیاه بعضی رنگ ملمع را اختیار

نموده اند جامعی رنگ خاکستری کرده پا برهنه میکردند کافر
بای بر پشت دارند اما همه از اقوام که تفصیل داده در رنگ جیر وا گفت
دارند وآن است که عهد میکنند شش مقتدای خود که سرور اند
ان ان میباشند اول فقر دوم عصمت سوم اطاعت بموجب
لتعهد فقر بر خود لازم میکنند که هرگز چیزی در ملک خود نداشته
باشند و هم داد و ستد و خرج بر حصت بزرگوار و سردار
خود نمی توانند کرد و بواسطه میثاق عصمت که بخدا میکنند
لازم بر ذمه خود میگیرند که هرگز که خدا نشوند و از بدی هم
نفسی شهوت نرانند و از روی قبول اطاعت که با خدا
میکنند لازم و فرض بر خود میدانند که اطاعت کنند سردار
خود را بهر چه امر فرماید بشرط آنکه مخالف حکم دین نباشد و
این نوع مردم که چنین تعهد ها میکنند صاحبی بر خود نمیگیرند چون
مطلقا خود را می سپارند با طاعت و فرمان برداری سالار
خود و اینها مجتمع می باشند و یکدیگر را از نمونه سلوک و تعلیم
نیک باعث نیکیها می شوند اکثر اوقات قوت اینها از وجه
خیرات است که بطریق دریوزه دیگری حاصل میکنند و بعضی
دیگر اند که روی به سوال ندارند بگوشه بی توشه یا بی توکل
بدان قناعت کننده نشسته اند تا نگاه لا رد و لا کد برچه
از غیب رسد بی عتب و المنة میگیرند که قوت خود سازند

دی

قومی هستند که زر را بدست خود گرفتن گناه بزرگ میدانند تا که
یکی ازین سلسلهها در راه نخستین بر راه خدا نفوذ اختیار کند تمام
حضرت عیسی بر جهان موجود با[illegible] مکنتی در [illegible] خود داشته
باشد بعد از آنکه از خود میپسندد و لازم است آن طایفه بیش او بیان
میکنند اگر آن همه را قبول میکند و او را خرقه میبندند و داخل در
این جماعت میکنند چون درین طایفه در آمد تا مدت یکدو
سال بحکم مبتدیان امتحان میکنند و درین فرصت اختیار
بدست اوست که بسوی دنیا باز گردد تا چون همه در
ایام مهلت معین راضی گرده باشند و روش این طوایف را
خوب دیده و سنجیده و طاقت و قدرت آن در خود خوب
گذرانید و بزرگان این طایفه او را پسندیدند و داخل جماعت
خود میکنند و او درین اثنا تعهد میکند از آن سه چیز که گفته شد
یعنی فقر و عصمت و اطاعه و از هر چیزی ضروری و واجبی که
لازمه این طایفه است بر ذمه خود میگیرد و مثلا تعلیم دادن به
مردم راه سلامتی با خلاص کنانیدن اسیران تا عبادات
دیگر و از آن روز که در مسلک این طایفه خود را منتظم گردانید
عنان اختیار از دست ارادت او نمی ماند که باز بسوی سلوک
و معاش دنیاوی مراجعت کند ازین طایفه خادمان بعضی
هستند که در خدمت خانگیان خود بتمام تواضع و فروتنی

مشغول میباشند و قومی در اموختن علوم و گروهی در طلب علم
موفق مطلوب هر طایفه و اینها میتوانند که بمرتبه پادری و سنیر
و دلش برسند اما بتدریج و بسیار کس از اینها هستند که با
بیشپوس و به سرداران کلیسیا امداد و استعانت چنانچه
باید مید دهند و تعلیم انجیل و در کنفارجو که مردمان برگزیده
و پسندیده بافعال اند و خود را به بندگی خدا سپرده اند
و چون صاحب تقطا اند و تاثیر بیشتر دارند به تعلیم خلق و مردم
با عتقاد و ولفو تفحص اینها میروند تا پیش ایشان اقرار
گناهان خود کنند و علاج معصیت از نصیحت و دعاهای ایشان
بطلبند ولیکن اینها نمیتوانند که این مرتبه سنیر فوت باید
اگر بیشپوکی شته حضرت عیسی است تمام انحضرت این
منصب را کرامت نفرماید و هم نمی توانند که عهده تعلیم انجیل
و زعبادت تجا نه باید با اقرار گناهان از مردم بشنوند برخصت
بیشپو که سردار و سالاران ولایت است یا برخصت پاپه
چنانچه از دیگران گذارش یافت ازین طوایف گوناگون
که اوصاف حمیده ایشان ذکر کردیم و در هر شهری بعضی
متعین اند که ساکنان را بنمونه اوضاع و احوال و تعلیم
ربانی بسیار امداد و استعانت مینمایند چه در هنگام
صحت و بیماری و چه در وقت حیات و ممات چنانچه

گفته شد و اینجا نیکو مردان ترک دنیا کرده خود را به بندگی و
عبادت خدا حواله کرده‌اند هم چنین می باشند زنان عابده و
تارکه که بر خدا از پدران یا شوهران رسیده بود و آنچه در بساط
خود داشتند به راه خدا بر فقرا قسمت نموده گوشهٔ خلوت
و انزوا می گزینند و به عبادت خدا تعالی اوقات خود را
مصروف میدارند بتمام قدرت و اختیار خود و اینها هرگز
از آن خلوت خانه قدم بیرون نمی نهند و هیچ احدی از بیرون
پیش آن خلوتیان نمیتواند رفت خصوصا از جنس مرد اینها
همیشه به روزه و نماز مشغولند و علوم نمی آموزند و خلق خدا
را پند و کار دینی نمیکنند مگر بعضا از این زنان عابده و غیر عابده
هیچ یکی نمیتواند رسید به منصب معروف یا به مرتبه خدامت
کلیسا یا به حکومت در عدالت الحال است منافی دیگران
زیرا که خلوت که مقتضای عصمت و عفت الحال است منافی
این اشتغال است نیز خدا نخواسته که طایفه زنان صاحب این
مرتبه باشند بنابرین هر چند که درین طایفه زنان عابده یک زنی
متقیه و پارسا می باشد که سرداری و حکومت بر دیگران
میکند لیکن این زن مع جماعة خود رجوع میدارد و تعلیم
میگیرد و در اصلاح جان و ایمان خود رجوع میدارد
و تعلیم میگیرد از بیسپو یا از دیگران که از ارباب رای

این کار برایشان گماشته است وایشان هستند اما که گفتار
کفایات ایشان می شنوند وایشان را جهت علاج و اصلاح
ضروریات جان امداد میکنند و برای اهتمام این عمده
بزرگ می گمارند مردم بسیار گرویده و بجهت کار زراعت که صاحب
نیکی و تجربه اند یک چیز دیگر باقی ماند که بگویم و آن است که
از مردان و زنان هیچ نمیتوانند که روش جدیدی پیدا کنند
برای دیگران مگر برخصت پاپ پس هرکسی که میخواهد که
طایفه خاص را رواج دهد نوشته میدهد به پاپ آن روش
را که میخواهد برای آن زو بدان ملاحظت نمایند و پاپ ملاحظه
مینماید در آن روش که مطابق انجیل هست یا نه آن طایفه
صلاحیت آن روش دارد یا نه و بعد از تامل رای
پاپ موافق دین یافت اجازه رخصت نامه میدهد تا
علی الدوام مقرر باشد بعضی دیگر هستند که اعتکاف کرده
در گوشه خلوت عبادت خدا به تمام ریاضت و پرهیز
گاری میکنند و در بروی خود از جهان بسته به توکل نشسته اند
اما اکنون این نوع مردم کم یاب اند زیرا که تجربه کرده شده
است که بسیار دشوار است که در جماعت نگذرانند
تا از یک دیگر استفاده و مدد برند در همه چیزها خواه از
روی باطن شناسانه بشید کیست این روشی که در مذاهب

طوایف

طوایف دیگر باری اثر نیست ازین در پیروان و مریدان و درون
محمدی امامه بان ترتیب جو پاکیزگی و لااز فقها خصوصه ولیکن در زمان
اصلا این روش نسبت می نماید گویا که مطلقا بکارت پیدا نه شده
است برای پیروان قران باجو کیانند که اندکی میمانند بطایفه
عابدان و حضوران ما را مایافته نمیشنو والشان ان خلوت کیه
چندان در کار ست در کوچه و بازار جبه پوشیده و خاکستر
مالیده و کاسه گدائی بدست گرفته اند هنگر وند گویا که آن
روش و لباس را حکمت دانسته گرفته اند تا زیادت تر
ثروت از خیرات یابند فصل هفتم در کدخدائی عیسویان
و امدا و فقرا و میتیان یاوری بد و چیز حاجتمند ضعف بشری
نخستین پایداری و استدامت نوع بشری دویم پایداری
افراد ان نوع برای استدامت بشری در کار ست توالد
و تناسل و تا این مدعا بحصول انجامد بمقتضای عقل و انبت
نه بطوریکه درمیان حیوانات از روی نفسانیت و حیوانیت
لا جرم بسیار معمول ست جفت گرفتن بیش همه طوایف و در
روش تزویج و کدخدائی مذهب ما بسیار فضلیت دارد بر
همه مذاهب زیراکه می گویند و دین ما هیچ نوع بغیر یکزن و
ن یکی را که بزنی گرفت باز روا نیست که طلاق تواند داد تا
م که او زنده است شوهرش قدرت ندارد که دیگر زن

کند چنانچه این مذاکره مشروح شد و نیز قبول نمیدارد و دین ما که
کسی کنیز بکرد برای مباشرت و از این اتفاق پیداست که میان
زن و شوهر عیسویان محبت و اتحاد و فراوانی مودت و
اعتقاد و قناعت بغایت و عصمت بی نهایت که خاندان
ازین همه نیکوییها خالیست دین محمدیان چراکه جایز میدارد که یک
مرد چندین زنها بگیرد و برای مباشرت و ازین رخصت
در آن صد هزار فساد و رنجش و ناخوشیها و مخاطره
و بی اعتقادی و بیهایی پیدا می شود و برای زنان منکوحه رخصت میدهد
که دیگر و چند کنیزک شریت بکرد و بی آنکه منکوحات ایشان ازین
رنجیده حاصل الامر اندازه عصمت پیش ایشان طلاق چنانچه که
شخصی چون از یک زن مکدر و ملول شد طلاق گفته زن دیگر
جمیله و جوان نکاح میکند استراحت و نازک خود باین حکم
زنان بی سعادت پریشان و ترسان و ضایع می شوند و
مرد این به فراغت و راحت میگذرانند درین باب بالا نیز
ازین سخن بسیار کرده ام الحال در وادی دیگر مقال
در میان آنکه دوست بیان بر دیگر زنیم هنش عیسویان
بسیار ممنوع و منکرات که خدایی کردن با قرابت خویش
چهار پشت مگر در بعضی اوقات بنابر مصلحت و عند الضرورت
پاپ میتواند که رخصت دهد تا بخویشان چهارم پشت نسبت کنند

مشغول مهمات خود باشند وکفایت همه اعمال این مهم بادشاه
میرساند بزرگان ودیگر اهل وبرای این چون اکثر مرگ پدران
میکند بعض معمورهٔ ان ازا به حکم خدا ورثت فرزندان را یتیم
میگذارند که از صغر سن نمیتوانند به تربیت خود پرداخته
و تصرف املاک و اشیای موروثی خود نمایند ملک در اندک
مدت تلف و ضایع میکنند برای تدبیر این مهم بادشاه وقت
مردی قابل ودیانت دار را از جانب خود گماشته میکند که
مردی بزرگ ضامن او می‌شود و او را از سرکار خود وجه
روزگار خاص ماه بماه سال به سال میرساند این مرد را عادل
یتیمان میخوانند بر ذمه این مرد است که نوشته میگیرد اسباب
و اموال که یتیم از ترکه پدر و مادر میرسد و در قید خود کرده
نگاه میدارد و ملک روز بروز در اضافه ان زر کوشش مینماید
حواله میکند بکسانی که برای یتیمان ازان مبلغ فایده بهم رسانند
واین مرد بر خود لازم میکرد عهده تربیت و پرورش همه
یتیمان واز اموال ایشان میرساند مقداری که لازم است
برای خوردن و پوشیدن تا زمانی که عاقل و بالغ می‌شوند
و قابل متصرف املاک خود میگردند این هنگام هرچه که حق
کسی باشد از جنس و نقد حواله حق دار مینمایند فایده که درین
فرصت حاصل کرده باشند و همین قاعده معمول میدارند

در حق دختران نیز هنوز دیگر عهده داریست منجمله عیسویان که لباسها
در کار است در مهمات مردم و آن اینست که بشهر بار وقت
نیز نصب میکنند از قبل خود مردی صاحب دیانت و امانت
را بعد ضامن گرفتن ازو تدبیر اموات و اوراوجه معیشت که
بسته باشند از سرکار میرسانند و این را مدبر موتی میخوانند تا وقتی
که کسی دور از خویشان و مهجور از وارثان خود میرد و مال
خود را میگذارد و جائی که فرزندان و دیگر وارثانش حاضر نباشند
و مشخص است که بی دیانتی تمام است که دیگر متصرف این
اسباب و اموال نشوند و وارثانش بیکس و محروم نگردند
این مرد که مدبر مردگان است بر وقت آن میت حاضر میگردد
و تحقیق اسباب و اشیاء او میکند و تهیه اسباب روز نشین
او مینماید بعد از آن تتمه آنرا قبض میکند و اگر آن وارث
به غیبت او بوقوع انجامیده در هر کجا که باشند خواه در
جهاز خواه در بندر وکلای خود را بهر طرف تعین فرموده
است که از آن حال خبردار بوده بوجه من الوجوه تغافل
و تساهل درین باب جایز ندارند و مال مسافران و عیسویان
که مرده اند گرد نموده منتظر وارث میدارند چونکه بر عهده اوست
جمع کردن و محافظت نمودن آن مال و اسباب که خداوند
بیت المال است این وکلا که باطراف جواب میباشند اگر

زدست میر ... جنه کم وبیش ازا مرقوم می سازند
وقتی که مراجعت ... ما بندان کاغذ می سپه را باستشهاد
مردم پیش آن مدبر میکذرانند پس آن امانت را موافق
کاغذ از ایشان گرفته می نهند در جایی که برای این کار مقرر
شده است بعضی اسباب که مانده است ازا تباکید تمام
فروخته زر نقد میکنند بعد ازان تشخیص وتحقیق مینمایند شهر و
ولایت و ... نا وندان مرده را از علامات وامارات هر
طور که م... ـت وترکه او بخونان او مینویسند تا
وارثان نش خود ... علار خود را فرستاده مال خود را میبرند
باین دستور از نیز دیک بود در مال موتی را بوارثان وحق واران
او میرسانند بی انکه نقصان شده باشد غیر جزوی که از برای قاصد
وغیره خرج می شود این همه تدبیر خیرات ونیکیها حکمی نیست
که بین انجیل بر گردن مردم واجب کرده باشند اما چون در
انجیل تاکید بسیار در باب عدالت وامانت حق مردم
ورحمت به خلق الله شده است پادشاهان وامیران عیسوی
وبیسوس و معلمان وحاکمان هر شهر اختراع وابداع این
نوع تدبیرها کرده واند برای رعایت امور دین وادای حقوق
الله تحسین هستند این نوع همه چیز را به غرض باید میرسانند تا
تحقیق ولقسش نمایند که موافق دین درست انجیل هستند یا نه

بایه اگر موافق دین می بینند مستعمل و معمول میگردند بموجب حکم
او والا منحرف میگردد و ازان چیزها و حکم میکنند باتباع او شهر
قواعد غریبه و قوانین عجیبه عیسویان که مذکور شدند از منازل فقرا
و شفاخانها و رحمت خانها و لودنای رحمت گی دارند محمدیان و
هندوان مگر انکه دیده می شود ازین اقوام در بعضی مواضع حوضها
و چاهها و عمارات که از جهة شفقت و رحمت بر خلق الله ساخته اند
اما کی ست به شابه انکه برای تیمار فقیران و غریبان و بیکسان
و یتیمان وغیره همه اسباب و مصالحه مهیا نموده اند چنانچه بالتفصیل
مرقوم گشت حکیم بسیار خوش آمد مرا از شنیدن این ترتیب
و اهتمام در حق بیکسان و فقرا بی سرانجام کاش که در همه
جا چنین تدبیر خیرات و مهربانی به نسبت بیکسان و محتاجان
رواج مییافت در یوقت آخر الزمان هزار غنیمت است
که اهل جهان قواعد عدالت و رسوم نصفت را ممهد و مشید
نمایند و دران باب دقیقه نامرعی نگذارند تا ستم و زیادتی
بر ضعفا و ناتوان نمیرفت اما غرایب چندین رعایت و رحمة
و شفقت نمودن چیزیست که تسلی و تسکین میبخشند عقل انصاف
بانی و طبیعت عدل گزین را باوری لیکن تمام کنم این مکالمت
و محادثت را باین که هرگاه بسیار معتبر میگردانند دین محاوت
که مید هد برای بجا اوردن احکام ان و برای گذراشتن

بیکانگی وارتی و میان کروه در عبادت خداتعالی چه یکی وارد وان
عیسویان ما را و را نکو بیند که دینی نیست بر حق و فرستاده خدا
که صاحب رحمت و حکمت بی حد و بغایت است اگر دینی که محمد آورده
است کامل است و تمام نیز چنانچه منسوخ کرده اند دین انجیل
و دین دیگر پیغمبران را و دین دیگر نخواهد آمد بالای این تا روز قیامت
چه کمالیت و فضیلت است و ان که زیادتی میکند بر کمالات
دین انجیل از محمدیان چندان مدبر و دانا بود که هرگز مثل او نبوده
و نخواهد بود چه بچه جریان قابل برین اند چون تدبیر و علاج مکرده
او نفس خود با توسیله بیرون ان خویشتن بچند چیزها که احتقدار
در کار اند و بسیار بزرگ و نزار حکمت فصل هشتم خلاصه
تمام کتاب اجمالا یاد دهی از انصاف است که از محنتها و
اندیشهای خود نتیجه گیریم و مذاکره خود را باخر رسانیم و
مختصر کنیم خلاصه همه چیز که بطول قال و قیل در چند روز
بیان کرده ایم و با تمام و اختتام آورده ایم چون مقصود ما و
تنها ازین مباحثه و مذاکره که درین فرصت دراز بهم یکی
داشتیم نبود مگر پیدا کردن و تحقیق نمودن دین حقیقی که
پیروی ان باید کرد و برای ظاهر کردن این مدعا کردیم ج
شرح دادیم اکثر فرایض و سنتین دین محمدیان و عیسویان
و بنده وان را ما باشند که بهر نوع و بهر صفت بی تحقیق بر هم

که به معقول و منقول درست آید هی[illegible] قبول خواهید
نمود انچه بارها باین مضمون گفته ایم که همین دین انجیل بر حق است
ولایق آنکه برای دریافتن سلامتی اطاعت او نماییم و قایل
خواهید بود درین که هیچ موجه و معقول نیست که دیگر ادیان
را که مخالف و مناقض دین انجیل اند از خدا دانیم و تا [illegible]
حرف خاطرنشان شما نخو تیزین توضیح بکنیم ماجرای [illegible] و
کلمه چند جمع کنیم وانکه اسما تنها همین نعت انده نه [illegible] و انکه
زمین پهن و هموار است بالای اب و آ[illegible] بشاخ گاو و این
گاو بالای سنگ وان بالای فرشته وان [illegible] بازوی پشه و امثال
این چیزها که اگر فی الواقع چنین است که خبر داده است میباید
سوخت همه کتب حکمت طبیعی و ریاضی هیچ باطل و دروغ
چونکه مخالفند به قرآن و احادیث ادعا کیست که نگوید که او
درین باب بازی میخورند چون مخبر اخبار نیست که تمام خلاف
دارند چیزهایی که روشنی دیده و ازموده شده اند و نیز
قابلیت بدین که بهره از حد الوجود می اید و دیگر چیزها که بطلان
آن دریافته اگرچه ماضی معلوم نموده شد از بعد النبی آن ان و
از بی ترتیبی های ذات او و از نقصان ما که چنگ کیست که
بهتر و لایق تر و از دین انجیل که معلوم کرد و عصیان و طغیان
موروثی را که ماده همه فتنها در جهان است که در عالم کشیده

می شود و از وجه مقاصد بوقوع می انجامد پس ازین تدبیر و
علاج گناهکاران چگونه شرح و هم بیان تواند بود لایق و سزاوار
تر تدبیر و رحمت خدا از انچه قبول میکنند و می اموزند انجیل مقدس
که تنها خدایی از انچه قبول میکنند و می از دستان و برای علاج
گناهکاران بسیار پیغمبران وحی اسمانی را ملک چون دید که انسان
بیم کمتر فایده رسانیدند هرچند که میتوانست که همه را سیاست
دهد اما خواست که بذات خود بدنیا بیاید و بهمان تعلیم سعی نماید
یعنی بیاموزد و نصیحت کند مردم را به عبادت خود و ترغیب دهد
نمایشهای عجیب از محبت و رحمت خویش و همچنانکه میفرستاد و
فرشتگان خود را مثل پیغمبران خویش از روی ظاهری بصورت
بشری تا ایشان را ببینند و انچه وحی اورده باشند به شنوند و
مقصود امدن ایشان بتر بجا اید همچنین خداتعالی تا محسوس شود
و دستفاده فواید مذکوره از و نموده شود بصورت انسان
در امد نه تنها از روی ظاهری چنانکه ملایکه ملکه حقیقتا ذات بشری
گرفت خداوند قادر مطلق و رحیم بی اندازه و باین طریق ادم
حقیقی شد بی انکه از دست دهد و ذات حقیقی را تا بوسیله
ذات بشری که گرفت تواند به عمل و نمایش اورد و ان نیکیها
و خیرها که به مخلوقات خود میخواست که بیاموزد و بخشد
بخششها که برما واجب و بسیار در کار بود و تا بوسیله خود با

انواع محن والم بها و قیمت بخشند و [illegible]ش پیشتر راحت و
مایل کنند بندگان خویش را بجنت و [illegible] خویش بخواست
محمد که اعتقاد وارد این سربلند چون کسی که بهماید رحمت بی نهایت
خدا را نبه کو حکی میدانست دیده و فهمیده شد که پیدا کردن
دین دیروی از بخوبی آنچه ما هیچ اهم و اختیار ما نیست ملک
رضا و داجبا با جاز باید که دینی که خدا فرستاده است بعبارت
رهبران ما محروم سلامتی نباشند پیروی کنیم و هم سنجیده شد که
در چندان اختلاف و انحراف از ادیان دین را باید که
محق و واحد و انیم و فرستاده خدا برای سلامتی که چیزها معقول
و اعتقادات آموزد و می فرماید چیزهای محقق تر و انکوب بیشتر
میکنند با مورد وهانی و معتبرتر شده است از خدا به معجزات
و بیشتر دلالت بر راستی دوستی او میکنند فداکردن مردمان
بزرگ این دوسر خود را برای آن و آنکه بیشتر موجب اصلاح
بندگانست و تفاوت بیشتر میدهد با لیسر ضعیف الترکیب
اجتناب نماید از هر بدی و مرکت بیکرد و هر نیکی را برای
حصول سلامتی و اکثر رغبت میکنند عبادت خالق تعالی
چنانچه مشاهده کرده شد پس از این فواید که مذکور شد می شود
بر اولو الالباب که همین دین عیسویان واضح الحق است برای
اعتقاد و اتباع نه دین محمدیان و دیگر ادیان زیرا که دین

انجیل تعلیم میدهد [illegible] ترا دارد و نهایت کمال انجیل تعلیم میدهد
از خداوند تعالی که [illegible] معقول و موجه تر نمیتوان تصور کرد در
باب خدا آنکه ثابت که واحد است و بسیط و پاک که بالکل
پاک و منزه است از جسم مادی و از عرض و از هر نقص و ترکیب
و زیادت و جمع هم خیر و نیکی که هیچ نمیتوان بخیال آورد که ذات
خدا نیامیزد تمام و کمالست زیاده از آنچه در تخیل و توهم آید
و آنمقدار نیست که چیزی نیست در خدا که همان خدا نباشد
زیرا که ذات مبارک او آنمقدار بسیط است که جمله صفات
که در ذات خداست همان ذات اوست بی آنکه و نه هیچ نوع
ترکیب پذیر باشد و رای این می آموزد انجیل یکچیزی عجیب
از خدای واحد بسیط که در او این بسیار میرسانند عقل را
اما بعد از آنکه فهمیده شد بسیار انبساط مینماید او را و آن اینست
که خدا تعالی فی ذاته الجنان واحد بسیط است که سه شخص
است که میخوانیم پدر و پسر و روح القدس یکخدا خدای حقیقی
این که میگوییم پدر و پسر چیزی جسمانی نیست و نه از زن
چنانچه محمد پنداشت و پیروان او بلکه چیزیست روحانی
از عقل و ارادت و نیز از عقل و ارادت بی اندازه
و بحدیکه همین در خدا میتوان یافت و نه هیچ نوع در مخلوقات
بنابرین در جمله مخلوقات خدا مثل خود ندارد و هم نتوانند

وانست انکار محمد ازین جهت بس بلند لطافت روشنی ... احد
یا از نقصان فهمیدن لکن چون اراده نمود که به پیمانه چیزهای
خدا را انچه در مخلوقات جسمانی در نظر می اید واز وسیله
اینها در یافته می شود یا بر اعداد از اکتفا نمودن با موافق چیزهای
آسمان خدا تا و شماری و اشکال چیزهای بیننده غلطاند و ترسانند
اما زیرا میخواست که او را ایستاده و لرزنده دین حق وانند که یا که
این خدای بیحد لی اندازه نباید اعتقاد نمودن چیزها بیند که ازو
در یافت ما پس تعلیم از خداوند تعالی نسبت به مخلوقات چه
معقول و موجه تر باشد از تعلیم انجیل که حواریون پیغمبران که آسمان
و زمین بی علت آفریده شده است از محض قدرت خویش
از عمق عدم که اینجا دست هیچکس نمیتواند رسید هرچند که خداوند
قدرت باشد بجز خدا را بیحد و به سبب قدرت او موجود شده اند
و نیز با و تعلق در دست اوست و پایداری خود دارند چنانکه در همان
ساعت که از احوال این موجودات غافل شود روی به عدم
نهند همچو نور که در هوا هویداست از چراغ یا از آفتاب همان
که آفتاب یا چراغ غایب شد ناپدید گشت اگر حکمتی درست
و مضبوط است هیچ یافته نمی شود از آنچه که در انجیل است
چونکه مخالفت نمیکند تمکین انجیل بحکمت درست ملک چون
چیزیست که از استغنا و حکمت فرستاده است ازین جهة

بسیار موافقت ونداوران دارد وبنابراین است که نظر می
اند ودرانجیل چیزی که بسیار معقول نباشد هرچند که دران کتاب
[illegible] چیزی نیست بالاتر از حد قیاس واندازه معقولیت مینبر
[illegible] باب بسیار ناقص است ودین هندوان که چیزی غلط و
سهو [illegible] میگوید چنانچه درافرینش عالم قایلند که خدای تعالی نخستین
از [illegible] است مردی را آورد وبعد از مرور چند هزار سال
پیدا ک[illegible] آسمان وزمین ودیگر مخلوقات را ونیز قبول
میدارند تما[illegible] وقایلند بچند اوتار [illegible] چیزهای دیگر برخلاف
عقل چنانچه در [illegible] زانو [illegible] چیزها را که مخالف
بعقل دار[illegible] گویند که از دین [illegible] مردم را که از ازل تا
ابد بدنیا بوجود خواهند آمد خداتعالی در روز ازل همه را آفریده
است وبعد از ان درخلقت اجسام بتدریج چنانچه میخواهد می
دارد وانچه از و نقل میکنند میگوید که زمین ایستاده است
بالای آب وآن بر سر شاخ گاو وآن گاو بالای سنگ و
آن بالا فرشته وآن بالا بر بازوی پشه حقیر وامثال این چیزها
که اگر نفس الواقع چنین است که خبر داده است میباید سوخت
همه کتب حکمت طبیعی وریاضی ونجوم وغیره باطل ودر دینی که
مخالف اند به قران وحدیث زدا اما کتب که میگوید که ار و
درین باب بازی میخورد چون مخبر خدا راست که تمام

خلاف دارند چیزهایی که در دشت دیده و آزموده شده‌اند
و نیز قابلیت زمین که ترکیب ملائک از تن و جان است و آنکه
بعضی از ایشان بدنیا آمدند و سرمست شده زنا کردند و دیگر
چیزها که بطلان آن در نظر کره ماضی معلوم نموده شد از پیدایش
انسان و از بی ترتیبها ذات و از نقصانها که میکشد گفت که
بهترین دلایل از دین انجیل که عصیان و طغیان موروثی را
معلوم کرد که حادثه همه محنتها و رنجهاست که در عالم کشیده می
شود و از جمیع معاصی بوقوع می انجامد پس از تدبیر و علاج
گناهکاران چگونه شمرد و هم آیا تواند بود چیزی لایق و سزاوار
تدبیر و رحمت خدا از آنچه انجیل مقدس قبول میکند و تعلیم
میدهد که نه تنها خدا تعالی فرستاد و برای علاج گناهکاران بسیار
پیغمبران و وحی آسمانی را لکن چون دید که ایشان همه کمتر فایده
رسانیدند هر چند که میتوانست که همه را سیاست دهد اما خواست
که بنفس خود بدنیا بیاید و بهمان تعلیم سعی نماید یعنی مردم را
و دعوت کند و بنمایاند نهایت عجیب از محبت و رحمت خویش
به عبادت خود ترغیب دهد و همچنانکه فرشتگان خود را پیش
پیغمبران خویش از روی ظاهر بصورت بشری میفرستاد و تا ایشان
را ببینند و آنچه بوحی آورده باشند بشنوند و مقصود آمدن
ایشان همچنین آمد همچنین خدا تعالی تا محسوس شود و تعلیم

گروه اید بصورت انسان در آمده نه تنها از روی ظاهر چنانکه ملایک
بلکه بحقیقت ذات بشری گرفت همچو خداوند قادر مطلق و رحیم بی
اندازه و باین طریق آدم حقیقی شدی از آنکه ذات حقیقی خود را از ز
ت وته تا بوسیله ذات بشری که گرفت نیکیها و چیزها که مخلوقات
خود میخواست که بیاموزد و تواند   و نمایش آوردن و گنهها که بر ما
واجب و بسیار در کار بود کند   الوهیت خود با نواع محن و
الم خود نهاد و قیمت بخشد و باین عنوان بندگان خویش را به محبت
و تقلید خویش بیشتر راغب و مایل کند   ست محمد که اعتقاد
آزادی سربلندرا همچون کسی که رحمت بی نهایت خدا را بشر
کوچک رحمت مردم به بهماید و میدانند که کار و مودن بکند این
رحمت و شفقت میغزاید و غفارت خداست و حال آنکه حق تعالی
رحمت و قدرت و احسان و عدالت خود را درین کار بسیار
و انموده است و بخی ما علاجی غریب و عجیب برای سلامتی ما
فرستاده ولی آنکه در بزرگی و عصمت خود هیچ نقصان کرده
باشد چنانچه دیده شد و نیز باین تمیز هندوان که میگویند که
خدا بذات خود چند مرتبه به بنا نزول نموده است و بصورت
مخلوقات قرار گرفته مثلا به شکل ماهی و خوک و شیر و مردی
درویش و پادشاه وغیره که قطع نظر از این که درین حیوانات
نالایق نزول خدا روا میدارند و قابلیت بی تقریب برین

که وجود اینچنین مخلوقات زشت و پلید گرفته است و بی
هیچ شکی نقص ندارد و مجاز خیر و نیکی که پیروی آن بر خود واجب
دانسته و نگذریم اگر کار ان مخلوقات که انبها را منتقم یا قهار گوید
اندر خاصیتشان است و خون ریختن و زنی گرفتن زنان غیر و
فرزندان بسیار آوردن و مانند این چیزها که برای تقلید خدا
در چنین چیزها بعقیدهٔ ما نکوست مگر حکمت یهوه و سایر ملل بر ضد
و زنان این کار همه منشا فساد و بدی سعادتی و عصیان ماست
و اگر اراده خدا بود که چیزی چند عجیب و غریب ظاهر کرده اند
مثلا فرود آمدن بعضی مخلوقات خویش و جنابی ایشان هرگاه
این تقصیر رای مدعا چندان سهلی قبول تر که مذکور شد نبود
مگر از بهر آنکه بیاموزد مارا طور نفس خود و عصمت و ترک دنیا
و حلم و بردباری که چیزهاست این که در آن چندان سختی و
و شیوا زی میباشیم و فوائد اصلاح زندگانی ما چنانچه دیده
شد این را بجا آورده است خدا از بشر شده یعنی خداوند
ما که خود را در هر جنس نیکی استاد کامل نمود و بان خلق را بشر
بنمایش مهر دار خویش که به تعلیم زبانی خود تر غیب واداشته
دیدیم که مارا واجب شد اینست خلاصه آنچه دین انجیل می
آموزد و بعد اگر میتوان یافت تعلیمی چه مذهبی که معقول و
موافق تر به نیکی و رحمت ظاهر تامل بمیرد و بعنایت خدا خالی

ببینیم اکنون در انجیل [...]نگام است که بجا آریم بسنجیم اگر کمال
[...]ران اورد بیشتر وفاداری و محبت بخدا و رعایت حق برادری
[خ]لق خدا افزونتر و فراوان سختی و صعوبت به نسبت خود
[ا]ز این چیزها ست که در آن کمال خود و اصلاح زندگانی [illegible] است
نخستین مینماید در این انجیل که د[...] وا[...] داریم خالق را از ته دل
[به] تمام قدرت خویش و آنکه او[...] [عب]ادت کنیم بچندان اعتقاد
[و ا]تقا که بلاحق شدن هیچ خطرات و مخالفات جانی و مالی منکر او
[ن]شویم بلکه بحضور خاص و عام اقرار [...]ندان اعتقاد بر و
[ز]بان و تصدیق آن بدل هرگاه که در معرض [...]ستش درآئیم هرچند
[ا]ین جهت محنتها و الم ها بر فراوان روید و مرگ کار سخت در
[نظ]ر دیده شد که چه مقدار دور میرود از این راه تعلیم بعضی محمدیان
[ک]ه میگویند که وقتی که در تهلکه مرگ خود را افتاده ببینند رخصت
[ا]ست که بزبان انکار دین خود ارند شرط آنکه در دل صدق و
[ا]عتقاد و داشته باشند و هر آینه در آن وقت بایستی ظاهر
[ک]رد وفاداری و محبتی که بخداوند خود دارند و چه مقدار خود را
[م]منون از ند از خدمت و بندگی او سر بر افرازند که محب حقیقی
شناخته همی شود بر سر تشقره ملک و در زمان سختی و دشواری
[ر]عایت دوست و داشتن مر خدا را بیشتر از همه چیزها چنانکه باید
در باب برادری که بآن باید که با یکدیگر در مقام شفقت و رعا[یت]

بگذاریم حکم است به هیچ نوع کسی را به ظلم ناحق نکشیم و هم از آزردن نهیم
بدست یا بزبان برادران و خویشان خود را و هم کسی بغض و کینه
در سینه نگرفته باشیم و کسی را بدی عوض بدی نرسانیم بلکه نیکی
کنیم به نسبت دشمنان و بدخواهان خویش هرگاه که از ما حاجت داشته
باشند و آنکه دعا کنیم در حق آنانکه بدی کنند و بداندیش ما باشند
دوست داریم دشمنان خود را و از ذات آن بحل کنیم و نیکی درباب
ایشان بجا آریم و اگر شخصی انتقام آزار خود خواهد که بکند حکم
است که بوجه معدلت و انصاف کشیده نه بر وفق مدعای نفس که اگر
ظلم از قبیل مظلوم باشد پس لازم آنست که این نوع مهمات به عهده
حکام واگذارند تا بغرض چون شخص ثالث بحسب مقتضای
عدالت سیاست رساند لکن از نه موافق دل آزرده تا مرضی
خدا حاصل کرده باشند چندان عزیز دارد خدا تعالی این رعایت
حق گزاری را و اینکه یکدیگر را نرنجانیم که قبول نمیکند از ما
که بهانه رواج دادن دین جنگ و جدل کنیم یا کسی را
برنجانیم تا نداند مردم که خوش نمیاید خدا را رواج دادن
دین زور را بزور و ستم و تا دین خدا گرفته نشود برای
حاصل کردن آرزوهای خویش نمیتوان یافت در هیچ
مذهبی قناعت و عدالت و اخلاص و برادری و شکست
نفس زیاده تر از دین و درین باب دین محمدیان بسیار ساهل

نزل نموده زیرا [...] ست جایز که هرکس از مقام بدست جو
نشده به شرطی که از [...] ت تجاوز ننماید اما کیست که بنظر انصاف
در [...] ندکه و راز مصلحت است مدعی را صاحب اختیار در
[...] ن و انکه این معنی باعث انست که مردم نیاخشنود ی
[...] نند چندان ارزش [...] ارد چه که او را پیغمبری متعصب
دین خدا دانند که این موجب [...] رسید بدکه خدا فرموده با هرکس
که او را به پیغمبری قبول ننمایند در دین او ننگراید جنگ کنند و مال
و ملک او را به تاراج دهند و اسیر گردانند و بکشند و روا ندارند
که زنده بی جزیه و خراج گذارند [...] مان اما چه حاجت خدا
را که این که تمام مطلع و مجاهده [...] ر اینند و دین را بزور و ستم
قبول نمایند و اگر با تعرض زبان از زور و تعدی اقرار را و تصدیق
دل هیچ کار نیست که عزت خدا را نمی شناسد که بچنین تکلیفات
راضی باشند و در تعلیم امور دین خود نمودن معقولیت آن و
با ثبات معجزات خاطرشان واثق نمی شود نه کشتن
ایشان و جنگ کردن و اگر تعصب عزت انسان را بسوی جدل
و قتال نمی کشد به نسبت انانکه او را نمی شناسند و اطاعت او
نمی کنند چه وجه دارد زنده ماندن و امان جان دادن چنان
مردم را اگر با ایشان اطاعت کنند و جزیه و خراج گذارند
دهند و ان دین باب بر خود رحم دارند و می بینند ارند که هر

کمالات رسیده اند ازین که جان بخشی میکنند و هیچ حیوانات
از مور تا مار نمیکشند و گاه گاهی که بعضی ضروریات در پیش می شود
جنگ هم میکنند هرچند که این متفق علیه جمیع اقوام البشر است اما
دریکجا که در غایت بی [illegible] و نامهربانیست اکثر مردم آنجا
اتفاق دارند و آن اینست که زنی را که شوهرش به تقدیر خداوندی
انتقال از دار فنا نماید مصحوب زوجش زنده میسوزانند و اقربا
و خویشاوندانش باین فعل مباهات و تفاخر مینمایند و باهتمام
تمام سعی در کار بجا می آرند و اگر خوف بر وی مستولی شد و انحراف
نمود ازین عمل مردود قبایل خود میگردد تا که زنده است
و اگر در وقت درآمدن در آتش ملاحظه نمود والا بالجبر زور
و تعدی می سوزانند چنان مینماید ازین که آن بی سعادت را میخواهند
از صحبت خود دور و مهجور کنند تا هرزه نشان فلک روزگار
او نباشند و گرنه بجهت کدام فواید دین این بیوه نامراد را باین
همه بی شفقتی و نامهربانی می کشند و در دین انجیل که هیچ نوع
روا نیست که کسی خود را بکشد بیوه زن را باید که باز خود را
بصبر برده به تحمل و محنت بیکسی خود را بسر برده و بعبادت
خالق خویش مشغول باشد و بعاجزی در گوشه خلوت و
عزلت بگذراند تا آنگاه که زنده او بحکم قضا از این
دنیا بنیستی خویش برده و سرمایه حیات از دست ا د

کفارت این تقصیر واجبست فرماید بجا آریم تا مظلمه آزاران ستم رسیده
از ذمه خود ساقط کرده خدا را راضی و خشنود گردانیم و هرگاه
که گناه بوقوع انجامد لازم است که ازاله آن باداء کفارت
نموده شود بنابرین پادری میفرماید که بفلان چیز عمل نمای که کفارت
آن گناه است و بر عیسویان حکم است که از فرموده او عدول
نیارند و بر حکم رای خود نروند و لازمه اینکه تا آن حاکم ظاهر کنند
و پوست کنده گویند هرچه کردند و شرم اینکه بجا نیاوردند
خیلی استمداد و استعانت میکند تا از معاصی احتراز و اجتناب
نمایند و من بعد گرد عصیان نگردند و برین نوع چون گناه
کار جمیع کردار ذمیمه خود پادری را خبردار کرد و اطلاع بران
داد و هرچه بر او از کفارت جرایم واجب کرد بجا
آورد عاقبت الامر این پادری که نمائنده خدا تعالی
است بنام او میبخشد و عفو میکند آنچه که زمان حال از
افعال ذمیمه از دست او سر زده بود و باین اشفاق
و مرحمت آن بیچاره گناه کار را بسیار تسلی میشود و
علاج آلام و اسقام گناه می یابد و تا هرچه که موجب
ملاحظه است از دلهای مردم رفع کرداند و از جمیع
خطرات فارغ سازد و آن پادری را حکم است
هرچه از کردار ناشایسته خود عاصی در گفتار پیش او

عوض کند و ستر خود فاش گرداند با جفای تمام امتناع نماید که هیچ احدی
را مجال شنیدن آن نباشد و آن جواهر زواهر را در درج سینه
آنچنان نگاه دارد که بهیچ وجه اصلا و قطعا اظهار ننماید اگرچه او را
بکشند کجاست اینچنین حکم و امداد پیش محمدیان مگر این که گناه کار
را پیش حاکم میبرند تا جزای آنچه کرده است گوشمال برساند اما
گناهان باطنی و ظاهری که حکام را بران اطلاع نباشد و هیچ علاج
نمی پذیرند آنا کیست که گناه کار را به ندامت و پشیمانی باز دارد
و کیست که حکم کند بادای کفارت رنجهای که بناحق برادر خود را
رسانیده باشد و کیست که بملامت و موعظه مجرم را از جرم باز
دارد و کیست که همت و دلاسا دهد او را اندکی رحمت و مغفرت
پروردگار در هنگام بیدلی و غمناکی و کیست که او را که تسلیه
دهد باین که واجب بود بر ذمه او بجای آورد و بکرم خدا سبحانه تعالی
بخشیده شد هیچ حکم خاص نیست در دین شما که مردم را ریاضت
و رجوع بخداوند تعالی فرماید مگر این که میگوئید که توبه کنید
از جرائم که به همین خداوند غفار شما را خواهد بخشید ازین مینماید
که پیغمبر شما این حکم را مشکل یافت و تلخ دید این جلالت را نخواست
که بران حکم کند تا ازان اشکال ترسیده و حیران شده
دین او را قبول نکنند پس تمیز کنند که چه فضیلت دارد در دین
باب توبه دین شما بر دین ما تا گفته باشید که دین انجیل

را منسوخ گردانیده است دین فرقان ونیز پیش هندوان و غیر
ایشان نیست اینهمه استعانت و امداد تا از خلاب معاصی برآیند
ملا منکر این نخواهید بود که حکم روزه فرض که بر خود داریم کاملتر
و فاضلتر از حکم روزه شماست پادری چرا ملا زیرا که حکم است
بر ما که یکماه درست متواتر روزه داریم بچندان سختی و صعوبت
که از بامداد تا شام یک لقمه نمیتوانیم خورد و یکقطره آب نمیتوانیم
آشامید کمالی و فضیلتی بالاتر ازین میتوان یافت پادری بهمین
قدر ریاضت خود را سرافراز میگردانید و چه عجب که در یک دو
چیز سختی نماید و بینی که در اکثر چیزهای که بسیار در کارند بغایت
نرمی و تساهل میکنند اما بر تقدیری که مسلم داشته باشیم روزه
شما سخت تر است ازین سبب دین شما بهتر نیست چراکه برین
تقدیر لازم می آید که مذهب هندوان بهتر بود از دین شما
که پرهیزگاری بیشتر از شما دارند و روزه های سخت و دشوار
تر میدارند چنانچه خود هم میدانید که بسیاری از ایشان گوشت
و ماهی هرگز بعمر خود نمیخورند غیر شیرینی و سبزی و شیر و امثال
آن پس ازین جهت نخواهید گفت که دین ایشان به از دین
شماست اما در پرهیزگاری و ریاضت ما یان بسیار فایق
است و روزه ها ترتیب بیشتر و بهتر دارد برای آن غرض که
در کار است و هم سخت و دشوار ترست ملا عجب چیز

ایست این که شنیده میشود چون شمایان روزه خود را وقت نیم روز
بعد از زوال افطار میکنید و تناول مینمائید از اطعمه و اشربه آنچه که احتیاج
باشد و مایان چنانچه گفتیم تمام روز را باخر میرسانیم بی اکل و شرب
و بی عشرت زنان به تمام محنت و مشقت و بر همین نهج در
ماه رمضان مبارک را میگذرانیم پادری پس ملاحظه نمائیم این
همه چیز را به دستور سابق که کدام از اینها بنیاد بر معقولیت دارد
روزه شما از یک ماه بیش نیست و روزه مایان تا چهل روز است
و در وقت افطار شما تناول مینمائید جمیع اجناس گوشت را
بخلاف روزه ما که از گوشت و از آنچه که از گوشت پیدا میشود
چنانچه بیضه مرغ و پنیر و جغرات و غیر آن از همه پرهیز نموده میشود
در روزهٔ شما اگرچه منع است از خوردن و آشامیدن در روز
اما در شب هیچ حدی و اندازهٔ نیست از برای طعام و شراب
بلکه در تمام شب هر وقتی هرچه که میل داشته باشید از گوشت
و غیره تناول مینمائید لیکن چون در شب نفس را آنچه که آرزو دارد
میدهید جای شکوه نماند و در دین ما رخصت بافطار روزه
یکبار بعد از زوال در شبانروزی و آن هم باندازه که از هیچ
جنس گوشت حاصل میشود خورده نشود که کدام روزه بهتر و
پسندیده تر است پس بگوئید که سبب حکمت روزه فریضه
چیست ملا این که قوت نفس کم گردد تا فی الجمله بجان کمتر

نماید و فرمان بردار او باشد و جان مسکین از غلبهٔ او خلاص یافته
به عبادت خالق خود مشغول گردد باوری جواب موجه زیرا که
کلانتر از موانع که در اشتغال روحانی داریم قوت نفس است و اورا
غذا کمتر رسانیدن جهت اینست که بدمستی و سرکشی و نافرمانی
نکند چنانچه سوار که چون اسپ خود را به تندی و شوخی مینند
دانه و علف از انچه را نه دارد کم میدهد تا مسخر و منقاد او گردد
و سرکشی نماید پس بر این تقدیر بایستی که دائم الاوقات با نفس همین
طریق میداشتیم تا روح از شدت طغیان او خلاص می یافتی اما
چون ضعف بشری طاقت این نداشت بنابرین روزی چند
برای این کار مخصوص گردانیده شده است که آن ایام روزه
است و روزه مایان برای این ریاضت خاص مناسب بیشتر
دارد از روزه شما زیرا که طعام دادن نفس را در شبانروز
یکنوبت برای استقامت او کافیست و آن از چیزهای سبک
و سریع الهضم داده میشود چنانچه که سبزیات و برنج و غیره و
اگر او را آب دادن جایز دانسته اند برای اندک ولاسای
اوست تا بار زرد و رنج نکشد اما او را ازین هیچ بروش
نمیشود و وقت افطار که بعد از دو یا سه روز میشود که آن
وقتی است که از غلبهٔ حرارت نمیتواند تن که در کارهای خود
که بر و لازم اند مشغول شود پس اگر آن زمان چیزی بخورد تواند

که از عهده کارهای خود و لوازمی بیرون آید و چون روزها بدین عنوان
گذشت و شب رسید شکم خالی ماند لذت عشرة و حظ تنعم نمی طلبد و گرانی
خواب نمی آرد و روح را از بندگی خدای مانع نمی شود اینست روزه
مایان و روزه که در قران شماست اینست که بعد از انکه صبح کاذب
آثار دمیدن پیدا کرد از ان هنگام تا غروب آفتاب ترک آب و طعام
میکنند و نیز درین فرصت حکم است که بزن جمع نه شوند اما چون شب
در آمد هیچ منع نیست از جماع و اکل و شرب چندانکه میل داشته
باشید تا دمیدن صبح زیراکه در شب هیچ اندازه و مقدار ندارید
مگر این که در غذا دادن شکم پاره تاخیر میکنید که انچه در روز میدادید
در شب میدهید و در اینچنین عمل چه صوابست دو چیز ناشایسته
می یابم درین یکی آنکه در روز تن را چندان سخت و تنگ میگیرید که عاجز
میشود و از فرط ضعف و نمیتواند که برای بهم رسانیدن عیال محنت و
مشقت کشد و هم آن قدر قوت ندارد که باوراد و عبادت بلند راند
یا مشغول شود بامور ضروری بلکه اکثر مردم را دیده باشید که بعد
از زوال چون مردگان دراز کشیده خود را بخواب می اندازند
و روز را شب میسازند و شب را روز میگردانند دیگر آنست که
چون شب رسید رخصتست که هرچه خواهید و بهر وقتی که میل دارید
نوشیجان کنند درین صورت گسسته و برهم میشود بر بست پرهیزگاری
و از تقوی باز میدارد روزه شما که هیچ تفاوت نمیکنند در میان

شبهای رمضان و شبهای تمام سال بلکه مستعدتر برای زیادتی به
نسبت شبهای دیگر زیرا که شکم پر چه استعداد آن دارد که بسستی و آسانی
بخدا مشغول شود خصوصا که چون بعد از گرسنگی بسیار چیزی میخورند
خواب و گرانی بسیار می آورد و نیز وجودی که پرورش بناز و نعمت
یافته باشد و نیز شده چه طور خود را از عشرت زنا شوهری ضبط میتواند
نگاه دارد و فرمودن اینکه در روز بعشرت زنان نزدیک شوند اما در
وقت شب برای این عمل رخصت چه چیز سختی و دشوار نیست
ازین عمل منع نمودن در روز و رخصت دادن در شب این هیزم
انداختن برای افروختن آتش در وقت ریاضت که آنرا فرو
بایستی نشاند در ان محل اگر چه درین ما منع نیست مباشرت زنان
در ایام صیام اما درین باب بسیار تاکید نموده اند و سعی بلیغ
فرموده که ازین فعل درین هنگام اجتناب نمایند بنا برین حکم است
که چیزهای مقوی تناول نموده نشود بلکه اکتفا نمودن بچیزهای
که موجب ضعف و ناتوانی باشد حکمی است چنانچه گفته شد تا همان
ضعف و ناتوانی عنان نفس را کشیده دارد باندازه که مطلوب است
و پیش شبها شب تا صبح دمیدن خوردن هر چیز رواست و چون
صبح دمیده شد میخورند طعام که آنرا سحور میخوانند از هر جنس کم باشد
تا که مستعد شوید برای روزه آینده پس شخصی که روز مجتنب باشد
و تمام شب بخورد و چندانکه تواند و هر چه خواهد آیا برابری تواند

کرد بکسی که در شبانروزی یکمرتبه طعام بخورد و با وجود چندان پرهیزکاری
که مذکور شد اما گفته رویم لوازم دین را پس این چه روزه هاست
و چه پرهیز که فضیلت داشته باشد بر روزه عیسویان که در تمام روز
و شب غیر از یکمرتبه رخصت طعام خوردن نمیدهد و آن هم از چیزهای
که موجب تقویت شهوات نفسانی نباشد چنانچه سبزیات
و امثال آن تا نفس را طاقت مقاومت روح نباشد و معاندت
با و ننماید و حکم میکند به پرهیز از گوشت و چیزیکه از و حاصل
میشود چنانچه پنیر و شیر و روغن و غیره پس اینرا شما پرهیز گوئید
که تن را باز میدارد از آنچه ناشایسته است و زیر دست روح
میگرداند و مستعد برای کار روحانی میسازد و آنرا که به عکس
اینست بلکه در تمام سال شما نفس را چندان استمداد و استعانت
نمی نمایند با مور شهواتی و آرزوهای جسمانی که در ایام روزه
زیرا که سرتر میگردانند او را درین وقت نسبت با وقات
دیگر و مطلوب از روزه همین رنج و تعب نفس است بلکه مستعد
ساختن او را باین ریاضت برای اشغال روحانی و بعبادات
سبحانی چنانچه نوک قلم تراشیده میشود تا آن نیکوتر نوشته
شود و اگر دیده باشید تمام آنچه عیسویان در ایام روزه
به عمل می آرند نه از شکرانه خدائی می آورند اما چون عرصه
این کتاب از جهت ضیق مجال طاقت احتمال تمام آن نداشت

بنابرین برخی ازان جمله ایرادی یابد از مقررات عیسویان است که
درین ایام هر روز به عبادتخانه میروند و اوقات در بندگی می
گذرانند و در همانجا انجیل مقدس می شنوند که یک پادری دانا بیان
میکند تا ایشانرا از گناهان بازبکشد باین تقریب شرح میدهد
چیزها را که از خوف و رجا و نمونه احوال سابقا تا تایب گردند ایشان
از معاصی گذشته و کوشش نمایند بر بدل حیات ماتقی باکتساب
خیرات و استعمال صالحات دران زمان خیرانها و ریاضتها
بسیاری بغیر نان و آب هیچ چیز نمیخورند و بجهت لباس پلاس
بر میکنند که بغایت سخت و درشت میباشند چونکه از موی
دم اسب بافته میشود و خود شلاق میزنند خواه در ظاهر خواه
در باطن تا درد و رنج رسانند تن خود را که همان علت گناهان
ایشان بود و در آخر ایام روزه همه استغفار میکنند و اقرار می
آرند پیش پادری بزرگ و محرم راز همه گناهان خویش که او آن
علت معاصی ایشانرا بتمام اخفا و پوشیدگی از روی غمخوارگی
علاج میکند و لازم میکند برایشان تا هر آنچه باید بجا آرند و بعد
ازین بنام خدا از گناهان صغیره و کبیره نجات می بخشد مر ایشانرا
در همین وقت بازپس دادن و بحق دار رسانیدن مال
بزور و ناحق گرفته را و خود را تکذیب کردن بغض و عداوت
را از میان همدیگر و باز آمدن بحالت صلاح و بندگی خدا

چنانچه بی بایدها این چیزها و دیگر امثال اینها ظاهر میشود که حق بجانب
عیسویان نیست هیچ ازین چیزها نمی بینیم پیش محمدیان وقتی که بسیار
سعی وکوشش بلیغ نمایند پاره از مصحف برای ثواب قرائت
می نمایند آن هم دران حالت که شکم پر است اما هیچ قواعد
بدیعه ندارند که برای اصلاح زندگانی بکار آیند و حال اینکه
همین است مطلوب از ریاضت روزه پس چه فضیلت آورده
است پیغمبر شما بروزه خود نسبت بروزه که حضرت عیسی صاحب
ما فرموده است یکسان خود نیز به بینید در مذهب هندوان که
کجا است این روزه و چندین ریاضتها و تعلیم و کجا این همه
رجوع کردن بخدا درین وقت پس کدام کس درین باب
شک خواهد آورد در فضیلت دین عیسویان و بغیر این در سال
بچهار فصل تابستان و زمستان بهار و خزان سه روز روزه
فرض میداریم همچو روزه کلان تا از خدا استمداد و استعانت
طلبیم دران موسمها و در همه موسم ریاضت خاص یکشنبه بغیر این
بسیار عیدها باشند از حضرت عیسی و از بی بی مریم و از
اپوستلس و دیگر اولیای کرام که در روز عرفه آن اعیاد
لازمست که روزه میگیریم بتمام سختی باینکه نخوریم گوشت
و چیزیکه از گوشت حاصل میشود و بغیر یک وقت نخوریم تا
بان ریاضت و بی هنر کاری تن عاجز و پژمرده شود و از

نفس

نفسانیت دور افتد و جان مستعد و مهیا گردد برای گذاردن
نماز عید و به تطهیر و تقدیس خویش اما شما را هیچ روزه فرض بغیر
ماه رمضان نیست و آن سه روز که هر ماه روزه میدارید که آنرا
روز ایام بیض میگویند و نه روزه رجب و نه شش روزه بعد عید فطر
و ده روزه اول عشره ماه محرم و دیگر روزه ها نفل این همه بر شما
حکمی نیست مگر آنکه از برای تعبد و قربت حق سبحانه و تعالی بجا می
آرید و ازین قسم روزه های بسیار پیش عیسویان هستند که برغبت
و اختیار آنها را معمول و مستعمل میدارند از انجمله بیست و پنج روز
روزه است پیش از تولد حضرت عیسی و پانزده روز پیش
ازان روز که حضرت بی بی مریم از دار الفنا بدار البقا رحلت
فرمودند و چند روز پیش از عید سن پیدرو و سن پاولو اما این
روزها را از فرائض نمیگوئیم مگر از نوافل بنابرین سخن ازین
نمیکنیم و بغیر این لازم است بر همه عیسویان که پرهیز کنند
دو روز در هفته یعنی روز جمعه و روز شنبه که دران روزها
رخصت گوشت خوردن نیست و نه چیزی که از گوشت
حاصل آید و این را معمول میدارند بیاد دردها و المهای مبارک
که حضرت عیسی صاحب ما از برای امت در حالت
صلیب کشیدن اما این را روزه نمیگوئیم مگر پرهیز زیرا که
حکم نیست که بغیر یکبار دران روز نخوریم و شمایان ازین

چنین هیچ ندارید بغیر روزه فریضه ماه رمضان این پس باشد و بغیر
روزه و پرهیزکاری دیگر حکم دارند عیسویان و آن اینست که از
جمله محصولات زمین در هر سال یکبار ده یک بجاه خالقی که
آن چیزهارا پیدا کرده است می برآرند و نیز از آنچه میمانند
حیل نگهمیدهند بنام خدای برای کفاف پادریان چونکه ایشان
میگذرانند پس از انصاف است که همچو شبانان محافظت جان
و ایمان شان مینمایند و ترک کسب اسباب معیشت نموده
تمام عمر بغم خوارگی و بهبودی ایشان میگذرانند پس از انصاف
است که کفاف از ایشان بیابند و چون ایشان خادمان
کلیسا اند بخورند از آن وجه که مردم بکلیسا از روی نذر و
هدیه میگذرانند مابقی را خرج میکنند به فقیران و محتاجان و
برای عمارت و اصلاح کلیسا و عبادتخانه و بدیگر خدمات
لازم اینها و اینچنین است که از مال عشر عیسویان پادریان و
شبانان مذکور میخورند و میخورانند فقرا را و خرج که لازمه
کلیسا بود میدهند اما هیچ حکمی هست که بهتر از این نبوده
باشد در دین شما بغیر شما درین باب چه فرموده است
ملا این که چون کسی که صاحب نصاب بود یعنی از عهده
کفاف خود و عیال بمدت تمام سال بر آید بعده نظر کند.
که چه مقدار مال از خرج باقی ماند و از آنجمله چهل و یکرا

بوجه زکاة بر آورده بفقرا و حاجتمندان بدهند باری این چه فضیلت
است و چه دشواری و چه بزرگیست نسبت بانچه عیسویان
درین باب دارند چنانچه مذکور شد پس آمدیم بر سر آنکه و آن
ایشان درین باب هیچ از روی حکم لازم بر ذمه خود ندارند
مگر باختیار و رضای خود خیراتها بر همسایان و دیگر مردمان میدهند
ملا هنوز چیزی دارم که بشما خبر دهم از بعضی حکمها خاصهٔ
دین خود که بر دین شما و دیگر ادیان و مذاهب بسیار فضیلت
و کمالیت دارند پادری بتمام توجه دل و خوشی خاطر از شما گوش
خواهم کرد لیکن بروز دیگر موقوف کنیم که اکنون وقت
تنگست برای شروع کردن مذاکره و مباحثه جدید

فصل پنجم در ذکر بعضی احکام محمدیان از نماز و حج و زکوة
و غسل و زنا خوردن خوک و شراب ملا

دیگر چیزها فرموده پیغمبر ما از امور دین که در ماجرای مسیح از ان
مذکور نه شده است از انجمله یکی اینست که هر روز پنج وقت
نماز کنیم رو بسوی کعبه و دیگر حج گذاردن آنکه صاحب استطاعت
باشد یعنی از عهدهٔ خرج عیال و زاد و راحله خود بر آید
تا هنگام مراجعت دیگر آنکه پیش از نماز برای استعداد آن
وضو بسازند یعنی بشویند سه کرت هر دو دست تا آرنج
و هر دو پای تا شتالنگ و روی از رستنگاه موی تا زنخ

وازین نرمه گوش تا آن نرمه گوش و مسح کنند سر را باکزیکی تنی
نماز ادا کنند و دیگر انکه بعد از جماع و احتلام غسل بر خود
فریضه دانند و نیز حکم است که شراب و خوک اصلا نخورند و نه
گوشت حیوانی را که بنام خدا کشته نه شود زیرا که چون دم مردار
در وهمچنان با قیمت پاک نمیگردد و ورای این اشیای رار
مذکوره چیزهای دیگر از افعال و اقوال استعمال آورد پیغمبر
ما که آنرا بطریق سنت اکنون معمول میداریم چنانکه مسواک
و مضمضه و استنشاق و تخلیل لحیه و مسح گوش کردن و نگاه
داشتن ریش تا یکقبضه و ناخن چیدن و موی زهار تراشیدن
و موی بغل کندن و امثال این که استفاده نمود پیغمبر ما از
ملت ابراهیم پیغمبر پس به نظر تعمق به بینید که چه مقدار پاکست دین
ما که مشتمل است بر چندین چیزهای پاک یادری بسیار
روز است که فهمیده ام که خواهید گفت که این همه خلاصهٔ
دین ما که مشتمل ما موریم بدان از پیغمبر خود اما چون نیک تامل
میکنیم این قضیه که خوانده ایم از حکیم دیوشنش که چون فیلقوس پدر
اسکندر بزرگ بر سر شهر کرتیت لشکر کشید بزرگان
شهر از ترس او شروع به استعداد و تهیه اسباب محافظت
شهر کردند تا مهیا و مستعد شوند و جمع کردانند انچه برای سلامتی
و امنیت نفس در حالت جنگ در کار است بنابر ان البعضی مردم

چوبها و بعضی سنگها جمع مینمودند برای اصلاح و تعمیر حصار شهر و
گروهی اسلحه مهیا می ساختند و جماعه دروازهای شهر را مضبوط
میکردند حاصل که همه مشغول بودند برای اماده کردن اشیا
که درین وقت کار آمدنی بود درین اثنا این حکیم کمر بسته
و دامن برزده هر طرف میگشت و خم که ما وا مسکن او
بود هر جانبی میگردانید و درین باب کوشش بلیغ بجا می آورد
یکی از دوستانش گفت که ای حکیم موجب این عمل چیست
جوابش داد که ازان خم را هر جانب تحریک میدهم تا
من درمیان چندان بزرگان صاحب احتشام که به سعی و کوشش
مشغولند بیکار نمانیم همین طور مینماید که پیغمبر شما چون دید که مهتر
ابراهیم و مهتر موسی و حضرت عیسی صاحب کتابهای دینی
بچندان تعلیم و هدایت آورده و نیز او خواست که خود
را به پیغمبری سرافراز و ممتاز گرداند بنابرین بچیزی چند
امر فرمود تا مردم ویرا در کار رسالت معطل ندانند
و چون در چیزهای روحانی نتوانست تعلیم نو نمود لاچار
اشغال جسمانی را با نواع بیان میکند بعضی اوقات میگوید
که بشوئید خود را باین طور و آن طور گاهی رخصت میدهد
که کدخدا شوید چند زن به شرط نکاح و گاهی میگوید شراب و خوک
نخورید گاهی میگوید گوشت حیوانی که بان میل کنند باین

نوع گشته شود و گاهی میفرماید هرگاه که نماز را واکنید رو به سوی
قبله آرید گاهی امر میکنید موی بروت را بگیرید و ریش را بگذارید
بمقداری که گفته شد و گاهی آنکه موی فلان و فلان جای بتراشید
وامثال این چیزها حاصل کم خواست که فضیلت نماید باصلاح
دادن وجود چون در چیزهای روحانی نتوانست که چیزی
بیفزاید بر چیزهائی که حضرت عیسی در دین خود فرموده بود
پس از برای خدا بگوئید که چه مناسبت دارد برای رفتن
به بهشت خوردن گوشت حیوانات ذبح نموده یا نخوردن
و احتراز کردن از فلان و فلان گوشت هرگاه که از دیگر
لحمها که بان رخصت است بفراغ خاطر میخورید آیا به سبب
اینکه نجاست و شومی و ثقل این چیزها کسی پاکتر و بهتر میگردد و
افاده [illegible] توهم لایق چیزها بترتیب چنانچه شما پیش آورید
گفتن چیزی که فرموده دین شما است اینست که
نماز گذارید بیوقت در آن حالت که مستقبل قبله باشید
حالا چه میگوئید درین باب این حکم مکرمت خوبتر و نیکوتر
و با نظافت از این که مخلوق بخالق خود بسیار مرتبه رجوع
نماید تا ظاهر گرداند که بنده و آفریده اوست و او را پیوسته
ستایش میکنند یا دری بسیار خوبست که نماز بخدا اکثر اوقات
کنیم ملک پیوسته زیرا که همواره احسان و انعام از درگاه

خدای یابیم پس از انصاف که همیشه شکر و سپاس او بجا آریم
و چنانچه تن مدام محتاج قوتست برای استقامت و فرحت
روح نیز احتیاج بنماز و بندگی خدا دارد و تا باین عمل بهتر و تازگی
و زندگانی خود را بسر برد و از رسوم دینی شمار سمی که دین
را شاید اینست که حکم میفرماید به نماز پنج وقت لیکن آنجا که
این نماز و دعای بایستی نیست چونکه اکثر مردم مختلف الاوضاع
میباشند چنانچه بر بعضی دشوارست فهم معانی ما یجوز به الصلوة
و بر بعضی قرائت آن از جهت عدم قدرت ایشان بر لغت
عربی و حکم کردن بر همه علی السویه بعید از معقولیت است زیرا که
دعای بچیزی که فهم معانی آن نتوان نمود زبان طوطی ماند که
میگوید به سخن اما نمیداند چه میگوید و اینچنین دعا در غایت
جنکیست و دیگر آنکه چون اکثر اوقات مردم بحوایج دنیوی
اشتغال دارند بنابرین هرچند بوقت نماز بامداد و شام
خواص و عوام برابر میرسند از جهت فرونشستن موانع درین
اوقات دیگر بنابر ضروریات که تعلق بروزگار دارند
فرصت مقدور نیست که از عهده نماز چنانچه باید بر آیند
و تکلیف نماز دران وقت فرصت نباشد گویا که اشارت
است بنواختن ساز غیر مربوط پس میگوئیم که هرچند بسیار
بهتر است که همه مردم در اکثر اوقات و در همانجا نماز

گذارند چونکه عبادت خدا تماما می بایست که رعایت احوال
بندگان نیز نموده میشد تا هر کسی موافق ضرورت بآن می پرداخت
و لازم نمیگرفت کسی که قدرت بر فهم معانی آن نمیداشت
بنابرین نزد عیسویان بمردم خادمان کلیسیا و تارکان دنیا که زبان
انجیل میدانند و خود را العبادت خدا حواله کرده اند حکم است
که روزی هفت بار نماز ادا کنند بوقتهای خاص و دعا خوانند
از کتاب انجیل و زبور و دیگر کتب مقدسه و اوقات نماز
عیسویان برین ترتیب قرار یافته است از نیم شب تا صبح صادق
وقت یکنماز است که آنرا پریمه میگویند و چون یکپاس روز
می برآید وقت نمازی شود که آنرا ترسه میگویند و چون نیم
روز شد وقت نماز میشود و سیسته میگویند و نزدیک سه پاس
وقت نماز میشود که ویرا ویس پرس میگویند و چون تمام شد
وقت نماز شود که آنرا کن پلیتس گویند و سوای این اوقات
مذکوره روزها و عیدهای دیگر متعین اند برای نماز اما بچند
شرایط خاص که موجب تازگی دلها باشد تا مردم از خواندن
یکچیز بتکرار و ملول نگردند و بر دیگر مردمان فرض است که هر روز
نماز کنند اما اوقات و عدد متعین نیست مگر در روز یکشنبه و
عیدها که مذکور شد چون احوال و اشغال مردم مختلف است
این حکم است که موافق قدرت خود هر روز نماز میکرده

باشند و آنچه معمول عیسویانست اینست که سه بار در روز نماز کنند
و بسیار سعی نموده میشود تا همه بزبانی که می فهمند دعاء چند را از بر کنند
و بخوانند تا بایشان ثواب بیشتر شود و بسیار ذوق از خواندن
آن ادعیه گرفته باشند خصوصا که بهمگنان اکثر آموخته میشود و نماز و حالی
تا هر کس بزبان دل خود را بپرسد و درخواست نماید هر انچه آرزو
دارد و به مردم خاص و عام حکم است که در روز یکشنبه و دیگر روزهای
عید برای نماز در کلیسیا حاضر شوند همانجا تعلیم انجیل داده شوند
چنانچه گذارش یافت در باب جای گذاردن نماز بسیار میکوشند
که به خلوت در کلیسیا آن عمل بجا آرند بنابرین وقتی که خادمان
کلیسیا نماز خود میگذارند جرس میزنند تا به شنیدن صدای آن
آنانکه میتوانند و قصد نماز دارند به کلیسیا حاضر آیند تا همراه ایشان
نماز خود را ادا کنند و اگر نتوانند در خانه خود بخلوت نماز بگذارند
تا دل بغیر خدا مشغول نشود بنابرین فرمود حضرت عیسی صاحب
ما هرگاه که نماز میکنی در خلوت درای و دروازه را ببند
و پنهانی بخدا درخواست نمای تا خدا که واقف اسرارست
هر حاجتی که طلب نمائی روا کرداند و اینهمه تاکید نمود تا بفهمانند
که چه مقدار در کارست نماز بحضور دل و جمع خاطر گذاردن
و از برای حصول این غرض اولیت میدانیم تقدیم و تاخیر
نمودن اوقات نماز را از حدود متعینه تا باشند که باین

تقریب بوقتی که سزاوار نزاست اداکرده شود که موجب خشنودی
ومرضی خدا بوده باشد و در باب سمت نماز فرمود صاحب ما که
بسیار سعی نکنیم زیراکه خداء در هر طرف حاضر و ناظر علی السویه است
اما فی الحقیقت انچه که در کاراست در نماز اینست که بتمام حضور دل
وجان اداکرده شود تا مقرون اجابت گردد و نیز برای امداد
حضور دل عزیز میداریم خلوت و جدائی از مردم زیراکه برای این
کار وحدت بهتر از صحبت است و پیش روی خود می نهیم صورت
حضرت عیسی صاحب ما یا بی بی مریم یا یک صورتی از صورت انبیا
یا اولیا سابق تا دل از مشاهده احوال آن پیکر به نرمی گراید زیراکه
نمونه صلحا ورا اصلاح وحضور میبخشد چنانچه دیدن موتی یاد از
مرگ میدهد کما قیل فی الصدر اما نمیدانیم که به چه سبب حکم شده بر شما
که نماز غیر از طرف کعبه هیچ جانبی دیگر نگذارید و چندان التزام دارید
برین که اگر جانبی در نماز با شید و در همین اثنا ظاهر گردد بر شما
که سمت قبله جانبی دیگر است در عین نماز متوجه آن جانب میگردید
هر چند که این فعل موجب تفرقه حضور دل باشد چه مدد میکند روی
گردانیدن به سوی قبله برای نماز کردن بخدا که همه جا و هر طرف
حاضر است این نوع چیزها بسیار سبک بنظر می آید و
آن قدر ندارند که فوقیت داشته باشند نسبت بچیزهای
که استمداد و استعانت میکنند باصل نماز که حضور دل است

همین میگوئیم در ماده وضوء تمام که عبارت است از شستن روی
و پای و ساعد برای نماز زیرا که نیت و شستن اعضاء ظاهری چندان
دخلی ندارد در استحباب و پاکیزگی نماز بلکه چیزی که مفید
است درین توجه و حضور دل است بخدا و به عیسویان حکم
است وقتی که نماز ادا می کنند دست پاکیزه بخدا بردارید
و ازین بعضی مردم فهم کرده اند که دست شستن برای نماز
واجب و لازم نهاده اند اما مقصود این نیست بلکه مقصود ازین
است یعنی دست شستن برای نماز کنایت است از پاکیزگی
کردن دست از لوث چرکنت گناه تا به پاکی کمال پیش
خدا برداشته شوند بنابرین در انجیل فرموده هرگاه که
نماز میکنی نخستین رنج و آزار که دشمنی بتو رسانیده است
به بخشش و عفو نمائی تا خدا نیز ترا عفو کند و ببخشد و جای
دیگر حکم فرموده اگر قربانی بخدا می آری و دران وقت ترا
یاد آید که برادر خود را ناحق رنجانیده قربانی خود را
همانجا بگذار و برو تا آشتی و صلح کنی با او بعد از ان بیا و
قربانی را بگذران تا مقبول جناب قدس باری تعالی
گردد و راست است که دست و روی شستن بسیار خوب است
پیش از نماز زیرا که روح از ان تازه و هشیار میگردد و
گرانی و کسالت بدن دور میشود و نیز قابل براهیم

که بسیار ناشایسته است بنماز پوستن وست وپای آلوده ولیکن
شمارا درین تحسین نمیکنم که چندین کوشش مینمایند در شست وشوی
اعضا با وجود آنکه وضو داشته باشید اما چندان خوب هم نیست
چون مطلوب در نماز توجه وحضور باطنی است نه شستن اعضای
ظاهری چنانچه مذکور شد پس آمدن پیغمبر هیچ بکار نبود وبرای تبلیغ
این امور همین قدر کافیست درباب نماز ودعای همین
نوع میگویم در حکم حج گزاردن آنانکه استطاعت دارند که
هرچند که رفتن بحج وطواف حرمین نمودن خوب باشد اما
فرض گردانیدن این چنین امر شاق را مع شرائطی که مذکور
اند بر ذمه جمیع اهل امت خالی از اشکال نیست بلکه بهتر آن
بود که این حکم از جمله نصایح ومواعظ محسوب میگردانید تا هرکه
میتوانست بقدر طاقت نفس کوشش درین راه بجامی آورد
بامید پاداش آن واز فرضیت او اکثر مردم در محنت این
درخلل می افتد که عذر ترک این حکم انکه بسیار عزیز است.
پیشوایان طواف عبادتخانه اورشلیم وزیارت آن زمین
مقدس که آنرا بقدوم میمنت حضرت عیسی مشرف ومعزز ساخته
ودر آن زمین بمحنتهای خود مارا از گناهان نجات بخشید اما
حکم نیست که برای طواف آنجا رویم زیراکه در راه بسیار
ناشایستگیها وخطرات توانند روی نمود بمردی

وا بردو

که میرود و دیهم بعیال او که در خانهٔ او میماند این سفر از روی پند و
نصیحت است با کسان که استطاعت دارند و بیشتر ناشناسیستگیها
میخیزد و از حج لازم کردن مر زنان را اهل شما چطور حکم حج و طواف
کعبه را مشکل میدانید چون موافق است با آن حکم قدیم که خداتعالی
در ایام پیشین به بنی اسرائیل فرموده بود در کتاب توریت
و یهودان بنابرین حکم به طواف بیت المقدس که در شهر اورشلیم
است در سالی سه بار میرفتند بروزهای عید و نماز میکردند در
جائی که خاص کرده شده بود برای نماز اهل توریت و بجائی که
آنجا بسیار پیغمبران پیشین نماز کرده بودند تا بیاد ایشان به تقلید
ایشان بخدا رجوع نمایند پس چه عجب که خداتعالی وحی به پیغمبر ما
فرماید که مردان او به شرط استطاعت یکبار حج گذارند و طواف مکه
بجا آرند که جائی است برگزیده خدای برای نماز گذاردن و مبنای
مهتر ابراهیم پیغمبر است و جائی است که تا زمان پیغمبر ما مخفی شده
بود به بتان بت پرستان باوری بگذاریم ازین که بانی کعبه که بود
مهتر ابراهیم یا اسمعیل که برای مقصود ما این کافی نیست زیرا که
اگر مسلم داشته باشیم آنچه میگوئید که مهتر ابراهیم بنای آنجا نمود
ازین سخن مقصود شما حاصل نمیشود و تفاوت خواهیم نمود
در آن حکم که بر بنی اسرائیل شد برفتن اورشلیم و درین حکم
حج که بر محمدیان شد چرا که چون مردم بنی اسرائیل جماعه قلیل

بودند و سکونت داشتند در اندک ملک باین سبب مینویسند آمد و
رفت باورشلیم کرد و در مدت ده دوازده روز بی آنکه بایشان
هیچ فترات لاحق شود اما چون دین خود را میگویند که آمد برای
تمام عالم و رواج یافت از شرق تا غرب از جنوب تا شمال
برین تقدیر هیچ نوع این حکم مناسب نبود خواهی از روی سهولت
یا دشواری انجنان از ان سفر روی میدهد تا آنکه این حکم را و
بعیال ایشان که تنها در خانه میگذارند و این آنچنانست که از
هزار محمدیان مست کسی نیستند که باین سفر میروند تا این فرض از
خود ساقط کنند خصوصا از دیار بعید هرچند که استطاعت و استعداد
داشته باشند خدا تعالی مردم را به تکلیفات اینچنین احکام در
چنین تهلکه فترات و عقبه خطرات نمی انداز و اکنون میگذرم
از سر آنچه نسبت به بعض زنان واقع میشود در موسم حج اگر معلوم
میکنند که زنی حاجیه شوهر ندارد یا همراه پدر و مادر خود نیامده
است به بهانه پاکیزگی او را امر بکدخدا شدن میکنند تا رسم نکاح
بجا آورده در آنخانه در آید و همین نوع به مردی که زن میخواهد
همانجا می یابد و آن زن که شوی میجوید نیز همانجا میخواهد چنانچه
کسی که بجهت عبور از دریا معبر میخواهد و چون سوار شده رخت
بساحل رسانند با آن هیچ کار ندارد و همین منوال چون
حج را با تمام و اختتام رسید آن که جدائی نیز بکدخدائی می انجامد

او را طلاق گفته اگر میخواهد بدیگر زنی نکاح میکند و برین معنی شاهد
اند بسیار زنان که گریه کنان بروزگار خود بازمیگردند اما اولی
وانسب آن بودی که درانجا بسیار مردم دین دارند و پرهیزگار
تعین بودندی که مردم حجاج وغیره را بتوبه و اصلاح هدایت
نمودندی تا لایقتر گشتی که مرد یا زن درحالت تجرید و تفرید عزم
زیارت حرمین نمایند لیکن لازم نمودن شرط که خدائی بر
مرد و زن برای ترک طواف خانه کعبه بعید از عقلست اما
ازین بگذریم زیرا که فرضیت این چیزها نیست مگر رسمی که رواج
یافته باشد و درین هیچ گفت و گو نداریم بلکه سخن ما در احکام
و لوازم دین است درباب وضو میگوئیم که شستن اعضا
یا نشستن برای جواز صلوة نزد اولوالالباب چندان معتبر
نیست زیرا که ملحوظ در نماز توجه باطنی است بجز انه شست
و شوی دست و پای ما چه میگوئید درباب غسل بعد از
جماع و شستن عضوهاء مخصوص بعد از بول و غایط که این
پاکیزگی است که بسیار عزیز می باید داشت و بتحقیق تمیز
دران باید نمود یا وری خالی از ظرافت نیست روا و انتش تغیر
تنها تعویش النسان را بجز کثرت اختلاط چندین زنان و کنیزان
و بازار امر فرمودن به غسل بعد از جماع و مباشرة ایشان
اثری شست و شوی روی و دست و پای و سایر اعضاء

دیگر اگر چه از روی ظاهر بدنیست چونکه موجب تزکیه و پاکیزگی
است سزاوار آدمیست اما این همه تطهیر تن عند الله بهیچ کار
نمی آید تا باطن را که مطمح نظرات پاک نگرداند و شما چنان
می پندارید که به شستن تن پاک و مستعد میشوید برای حرف
زدن بخدا همچو کسی که میداند که به شستن تن پاک و مستعد
میشوند برای حرف زدن بخدا شمشیر از آلایش خون
قتیل قابل نماز و قرب خدائی شود بنابرین میگوئیم که
این کار نسبت بخدا سهل است و حکم آن بغایت سبک و
نسبت بمردم کمتر در کار است چرا که هیچ کس نمیداند
که چیزی کرده است که غسل از ان واجب شده باشد در
عقل من می آید که این غسل و وضو دیگر از برای طهارت و از
برای پاکیزگی و لطف تنست اما چه ریاضت و چه خیرات
میفرماید که بکشد در تدارک گناه گذشته تا رخصت نماز باشد
و به چه محنت و مشقت اشارت مینماید که به تن رسانیده
شود به عوض خوشحالی و حظ که در گناه کرده بود مگر همین
نشست و شوی که منشاء لطف و تازگی تنست خصوصا اگر
باب گرم غسل کند چنانچه اکثر مردم میکنند و در خدمت
غسل محمد شود همان او را وطی کرده است باین سبب
آدمی قوت و قدرت تازه میگیرد برای بدست آوردن

انچه از دست داده بود و همت نومی باید برای پیوستن بکاری
که اول کرده بود و اگر رخصت دهید چیزی دیگر گفتنی دارم
و آن اینست که این جنبش پاکیزگی که پیش شما چندین عزیز است
اختراعی خورد نبوده است از مخترعات شیطان شرم دارم
از حرف زدن دران باب که بغایت حقیر است اما چون
تنها هستیم و خلوة از غیر خالیست و چندان اینرا محسوب و منظور
میدارید بلکه اکثر مدار و استحکام نر ربا بدین خود و درین نشست و
شوی و مثل این دیگر چیزها نهاده اید سخن کنیم و دیده روم
خدا میداند که محض بهمین نیت درین باب سخن میکنم تا شما را
ازین مغالطه بطلان بیرون آریم شما خود بچشم انصاف
ملاحظه نمائید که غسل تن و شستن عضوهای نهانی شان خود چند
نیست چونکه تن را باز به نجاست جدید ملوث میگردانند زیرا که
طبیعت باستعمال نشست و شو تازه میگردد و دران عضو سر
خوشی و جوش شهوت اندر لو سر میزند و چون این مسکین
زلوده همان جوشش و سرخوشی میباشد به بهانه پاکیزگی کردن
در استعمال و مالیدن آلت درنگ میکند تا شهوت انگیزی
روی میدهد و چه کین و نحس تر ازانچه بود میشود بموجب اینکه
خود به تنهائی آن کار میکند که با زن کرده است همین میگویم
دران صورت که هر روز به بهانه پاکیزگی بعد از بول

باشنجا بسیار می مالید و می سائید که چون شیطان در کمین است
و تقصیر در بازی دادن مردم ندارد و دران محل وقت یافته
در خیال می آرد و یاد و میدید انگیزها که سبب نشاط و شهوت انگیزی
باشند تا باین سبب بیشتر نجس میگردد و انداز رسیدن بدن این چیز نیست
که جوانان با وجود چندان نقصان عصمت خود استعمال مینمایند و
این پیش خدا گناهیست عظیم و باعث عذاب الیم که همان فاعل بعد
از ارتکاب آن گناه و شرمسار میشود چنانچه تجربه کرده باشند همین
میگوییم از تراشیدن موهای زهار خود که دیدن آن عضو نهانی و دست
رسانیدن و مالیدنش موجب حیاست و از فسادی که از وسوسهٔ
شیطانی و ضعف طبیعت سر میزند خالی نیست پس چه بندگی خداست
فرمودن چنین شستن و شوهای جسمانی و تراشیدن موهای نهانی
درین باب آنچه بخیال میرسد اینست که باختراع شیطان مکار
ناپکار باشند تا از هر طرف دیوار عصمت را بیندازد و حصار
عفت را بشکند بخاطر نشان کردن مردم که اصل بندگی خداست
چنینکه منشاء چندین گناهان ذمیمه است باری این خود مشخص
و مقرر است که چیزیست بیهوده درآوردن در طومار احکام
دین نشستن تن و دست و پا و روی وغیره ملا نمیدانم که بچه سبب
چندین سهل و سبک میدانید شستن تن را برای باریافتن در
حضرت خدای پاک چون شما عیسویان چندان عزیز و معتبر

وارید شست و شوی عماد را که خود میگوئید که بی آن هیچکس عیسوی نه
میشود و سلامتی نمیباید و هم گناهان گذشته بخشیده نمی شوند یا در می
این چیزیست که بسیار متفاوت است زیرا که این شست و شوی
عماد در تمام عمر همین یکبار است بی آنکه بکار در آیند اعضاء ناپاک
و مراد از عماد نه تطهیر ظاهر بدنست بلکه باطنی است و آنکه نشان
باشد از روی ظاهر که حضرت عیسی صاحب ما بجای ختنه معمول
ساخته است و دال باشد برین که خدا این مرد را در دین خود
می پذیرد و گناهان او را میبخشد و جان او را پاک میگرداند و هم
ازین شست و شوی عماد باید دانست که مقصود از ان بغیر
پاکیزگی دل نیست و این حاصل نمیشود مگر بدرد و ندامت و اعراض
از گناهان گذشته و بعزم جزم آنکه باز هرگز رجوع بآن جرایم
نکند زیرا که اگر کسی بدرد و پشیمانی گناهان گذشته و به نیت
صدق توبه عماد نگیرد هرچند که عماد در تمام عمر یکمرتبه عماد بجا
آورده باشد از گناهان خود پاک و صاف نمیشود و این عماد
در تمام عمر یکمرتبه لازم است در جائی که مقدس و مطهر باشد یعنی
کلیسیا و از دست یکپادری صاحب دین و بچندین شرایط
پاک و بخواندن چند سخنان انجیل مقدس چنانچه مذکور شد
اما شست و شوی شما هر ساعتست و در هر جا برای آنکه پاک شده
بخدمت و عبادت خدا حاضر شوید و ازین هیچ نفعی نمیگیرید

به شما اما میگوئیم که برای سلامتی جان بهداشت این امر احتیاج
بعث پیغمبر جدید نبود زیرا که جهت این ضوابط اداب که مردم
که برای رفاهیت معیشت مترتب ساخته اند کافیست همان میگویم
در حکم شستن با مقعد زیرا که این طهارت یک ناشایستگی
بعامل آن می آرد و آن اینست که کسی دست خود را با آن
مکان رساند و با آن نجاست که آنجا فراهم شده باشد ملوث گرداند
و بعد از آن بهمان دست خوردنی خورد و بکارهای دیگر استعمال
نماید و از روی شفقت و مهربانی بر روی کسی برساند دست بچنین
رسانیدن حکم نجاست منتشر وارد که حکم پاکیزگی هنوز نسبت
بمردم که اگر این را خوب بسنجید قباحت و کراهت آن زیاده از این
که کسی آن دست بر روی دیگر اعضای ایشان رساند که قبل
از آن به نجاست خود رسانیده باشد حالا آنکه خود را با آن می
شویند و دور میکند این نجاست را از هر جای بدوری هر چند
که کسی دست خود را خوب نشوید جای کراهت است
از دست او چیزی خوردن و این کراهیت بواسطه همین
است که به یاد می آید آن نجاست که بدست قبل از شستن
رسانیده باشد پس چه فرق می بخشد این را نسبت با آنکه نجاست
بدست می آلاید هر چند که بعد از آن دست خود را تا که
تمام نشوید اما می توان خورد بکراهت ظرفی که قبل از

وضع طعام نجاست آلوده باشد هر چند که او را بتاکید تمام بشوید
آیا میتوان خورد بکراهت شست و شوی نموده شود پس چرا بهم
درین که چطور بلی کره در دهن اندازید نهان دست را که
به شرمگاه میرساند معاذ الله که این چیزها داخل احکام دین خدائی
باشند و ذکر این بسیار مکروه است و لایق نیست که در
طومار احکام دین خدا آورده شد و هر کسی درین باب هر چه
میخواسته باشد اما بهتر بودی پاک کردن نجاست گاه خود را
به پارچه جامه یا بچیزی دیگر بی آنکه دست به نجاست مغلظ رسد
که بآن خوردنی میخورد و دیگر کسان را میخوراند و کتاب خدا
میگیرد لیکن اینچنین چیز را از لوازم دینی محسوب گردانیدن
بسیار سهل مینماید زیرا که حق سبحانه و تعالی چیزی را که لازم میگرداند
بر ذمه عباد از امور دینی می باید که فاضلترین چیزها باشد که ادای
آن موجب حصول بهشت گردد و ترک آن سبب دخول جهنم
نه مثل این که گفتند و از همین قسم میشمارم آنچیزها که سابق گفته
آید از شستن دهان و بینی و تخلیل دندان و تراشیدن موی
و گرفتن ناخن و مثل این زیرا که هر چند کسی ازین جنس بیشتر
داشته باشد از عمل این چیزهای دین دار و بهتر از دیگران
نمیشود و هم از التزام این کارها خدا را از خود خشنود و راضی
نخواهد کرد بلکه استرضای خدا و خوبی بنده در بیرنگ و

عملها بشود ه است نه در تطهیر ظاهری والا دین هندوان افضل
بودی چون بیشتر مقید اند به تنست و شوی ظاهری و این طریقه را
اکثر مسلوک میدارند اکنون بگذاریم ازین گفت و گوی تا از
مقاصد دیگر سخن رانیم در باب اجتناب از شراب آیا شمارا
معقول و موجه نمی نماید نهی از چیزیکه خوردنش باعث چندین خبایث
و قبایح است این لذت نشاط و عشرت بلکه که از خوردن آن
یافته میشود در بهشت بهتر ازین خواهد بود بشرطی که اینجا ازو پرهیز
کنند اما بر کاه مقرر است که نقصان خوردنش اکثر است از
فایده او زیرا که از خوردنش مستی و شهوت پرستی و خون و ظلم
و امثال آن دیگر تعدیها روی میدهد پس از اجتناب از آن
بانصاف نزدیکتر است و منقولست که دو فرشته که نام یکی
هاروت بود و نام دیگری ماروت بصورت بشر متمثل
شده از آسمان بزمین نزول کردند برای امتحان اتفاقا
بمقتضای قضای و قدر خدایتعالی شراب خوردند و در مستی
زنا کردند بزنی که ایشان را بسبب آن گناه و معذب کرده اند
و در قعر چاه بابل که تا قیام قیامت امکان خلاص از آن
ندارند چنانچه از سوره بقره اشعار بهمین قصه است پس وقتی
که فتنه شراب بمثابه ایست که فرشته را از راه میبرد چه جای
بشر ضعیف الترکیب که از جای نرود پس نا خوردنش

اولیتر پادری خوبست که بگویند که پیغمبر شما از شراب نهی و اجتناب
فرموده بجهت قباحتها که از مستی او بوجود می آیند که بعضی مردم
دیگر دلایل در مناهی آن می آرند اما چون به مقصود ما بکار
نمی آید از انها بگذریم لیکن نهی مطلق از چیزی که من وجه نافع
باشد و من وجه ضارتر و حکایت چونکه برین تقدیر لازم می آید
هیچ اغذیه از گوشت و شیر و میوه وغیره تناول نموده نشود
زیرا که هر یک ازین اطعمه نیز منفعت دارد و ضرر برین قیاس
اندر زنان که اکثر فسادات و فترات عالم از سبب ایشان
سر میزند اما قطع نظر از منفعت ایشان باعتبار آن فسا
گفت که هیچکس بزن التفات ننماید حال انکه انتظام رشته بود و ر
از همین مادر باست پس معقول آنست که اندازه که موجب منفعت
رعایت نموده شود تا به ضرر نه انجامد پس پیغمبر شما که بسیار کوشش
داشت که ابواب زیان و خسر از عالم مسدود گرداند می بایست
که عنان رخصت را باندازه کشیده میداشت از اختلاط
این طایفه نه که تجویز میکرد بچند انکه دیده و شنیده شده است
پس بهتر آنست که اندازه در خوردن بافراط روی میدهد
شراب حکمی می بود تا فواید که برای ان خدا تعالی آنرا پیدا
کرده است و بمردم میرسد و نقصان قباحت که از خوردن
بافراط روی میدهد برطرف میشد نابرین حضرت عیسی صاحب

ما در انجیل خوب بسیار منع میکند از افراط شراب اما بالکل از شراب
آن نهی جایز نداشت زیرا که چون دین انجیل عام است
به تمام اهل عالم و اکثر مردم بحسب مقتضی طبایع و یا امرجه یا
و یا ریا موسم رجوع دارند تا این پس نهی مطلق نمودن از و
دور از انصاف می نماید بلکه خوبتر آنست که اندازه را مرعی
دارند تا از ضرر او سالم بمانند چونکه اندازه در هر چیز موجب
تندرستی است مثلا خوراکه اگر باندازه خورده نشود سبب
بیماریست و هلاک میگردد و بنا برین میگویم که اگر کسی شراب بیملاحظه
زیاده از اندازه خورد تقصیر شراب نیست مگر تقصیر او که
بنوعی که رخصت است آنرا نمیخورد و نه باندازه پس نهی بایست
که باندازه تعین مینمود نه که نهی کلی میفرمود از چیزیکه اکثر
مردم باو رجوع بحکم ضرورت دارند انصاف باید داد
که اگر کسی خود را از شرب شراب باز کشد و محروم گرداند
از و بواسطه ریاضت و پرهیزکاری جای ستودن و آفرین
نمودن است مر او را مثل کسی را که خود را باز میکشد
و اجتناب میورزد باختیار خویش از چیزها که باکثر خلق
عالم ممنوع نیست مانند گوشت و میوه و غیر آن و
کاشکی محمدیان ارتکاب شراب مینمودندی تا آن اندازه
که مقتضی معقولیت است و مرتکب نگشتندی تا آن چیزها

که

که بتر از انند چنانکه افیون و کوکنار و مثل این اما مردی که راه
و روش ایشان افراط است و یا تفریط خالی ازین دو حال
نیستند یا اصلا میل آن نمی نمایند و اگر می نمایند قسم خالص آنرا
مینمایند و در غیر موسم و بی اختلاط آب و فوق طاقت نفس
بنابرین مغلوب زور بادهٔ خمری مستی شده در کوچه و بازار گرفتار
رسوائی و ریشخند خلق میگردند و عیب بر شراب مینهند
نه بر بی اندازگی خویش گویا عیب در آتش است که سوخته
میگرداند هر که در وی بی ملاحظه خود را می اندازد و یا گناه آب است
که غرق میکند کسی را بعلم شناوری در وی غوطه میخورد و علا
چه میگوئید در باب خوردن خوک آیا شما معقول نمی نماید شما
را حکمی که در نهی اکل این داریم با وجود چندین نجاستی که دارد
یا دوری برای آن هیچ معقول نمی بینیم حکمی که در باب نهی آن
شما دارید زیرا که اگر نهی محض استعمال نجاست است برین
تقدیر بایستی که مرغ و طاوس و غیره هم منهی می بودند چونکه درین
کار هیچ کمی ندارند و دیگر می بایستی که حرام باشند بز و بید
نیها برای تشنو نما نیز زیرا ایشان نجاست می افشانند اما خوک
مردم را میخورند نه اینست که کوچه گرد است بلکه صحرائی یا
آنکه در خانه بخوردنی پاک پرورش میباید بهر تقدیر خوردن
و ناخوردن او هیچ دخلی بر امور دین ندارد چنانچه شما

نیز قایلید که تناول نمودن گوشت یا نه هیچ مفید نیست
که مامور نیستیم باکل گوشت او و نه به نهی او چنانچه در لحوم سایر
حیوانات از مرغ و گوسفند و غیر بلکه آنچه حکمت انداز ه است نه
نهی مطلق که اصلا گوشت تناول ننمائیم پس کدام گوشت بر
شما حرام است باوری بحکم دین هیچ نه پس بر جنس از گوشت
میخورید این از انصاف است ازین که ممنوع نباشد دین
اما خوردن و ناخوردن لحوم را داخل احکام دینی نمیگیرد و اند مگر در
ایام روزه که درین وقت حکم است که هیچ جنس لحم و چیزی
که از ان پیدا میشود تناول ننمائیم و در غیر روزه ماموریم باندازه
در هرچه که میل داشته باشیم ازین که ممنوع نباشد در دین
ما که فلان چیز نخوریم لازم نمی آید که همه چیز بخوریم چنانچه در دین
شما نیز منع نیست که هو شیدات شور یا بچه در یک حیوانات
اما با وجود این نه آن را می نوشید و نه آنرا میکنید زیراکه مصلحت
در ان نمی بینید چون تفتیش خوردن و ناخوردن جزئیست که
موقوف بر عقل و فراست است هرچه عقل تجویز میکند که
مفید و پاکست چنانچه بز و گوسفند و گاو و غیره خورده میشود
بی کراه و ملال و هرچه که عقل قبول نمیکند همچو سگ و گربه و موش
و مار و مانند آن هرگز معقول طبیعت سلیم نمیگردد و اگر شخصی
خلاف معتاد عقل میل می نماید و یا از جمله حیوانات می

پنداریم و خارج از دایره انسانیت می شماریم و همین میگوییم در باب
آنکه خود را نمیشوید و بیهوش پلیدانه بسر می برد که از و کراهت میداریم
اما او را ناپاک نمیگوییم و شکننده دین خدا که دین سلامتی چیزهای
درکارتر را اخل میکند و همینست جواب جمله رسومات شما از ناخن
چیدن و بروت بریدن و ریش گذاشتن و امثال این چیزها که
اکثر درکاراند برای زینت تن نه به تصفیه جان و اگرچه از انصاف
است که تن و روح باهم به تربیت باشند اما اینمقدار از آرایش
تن کردن سهل چیزیست که خدا تعالی در انجیل باختیار هر کس را
گذاشته است همین طور است لباس مثلا پوشیدن فلان
جامه و فلان رنگ چون این چیزهای برای معامله سلامتی جان
چندان درکار نبوده است واگذاشته است خدا تعالی از ا
بروش ولایتها و ملکها و بر برکت و ترتیب حکام و پادشاهان به شرط
اینکه در آنچه درکارتر است در پاکیزگی عمر سعی بلیغ نمایند پس ما اقرار
میکنیم که دین شما در چیزهای تن آرایی افزونی دارد چرا که بیش
ما این احکام نیست اما کیست که نه بیند که دین شما جهت این آداب
که دارد بهتر نیست زیرا که این همه ترتیب و آداب پاکیزگی تن
برای اصلاح جان چندان درکار نیست که برای آوردن چنین
احکام بی استحکام احتیاج به پیغمبر جدید باشد بلکه می بایست که پیغمبر
شما چیزهای فاضلتر و پاکیزه تر می آورد و برای نسخ انجیل تا

ارباب عقل و کیاست او را به پیغمبری قبول کردندی و گفتندی که
دین او ناسخ دین اسلاف است چنانچه شما قایل هستید تمام کنیم این
گفت و گو را زیرا که مکرر شنیده اید و فهمیده اید ای حکیم و ملا عزیز آن
مرتبه و تقوی که در دین ما و در دین محمدیانست در باب اصلاح زندگانی
و دیده اید چه مقدار زبون شده است دین فرقان در احکام خود
چون در باب سلوک که مردم با یک دیگر داشته باشند زبونی گرفت
و عصمت مطلقا از میان برافتاد چرا که دین ایشان دیگر خبر نیست
مگر بند گشادن بر آرزوهای نفسانی و در روزه و پرهیز
کاری آنمقدار زبونست که شنیده اید پس آنکه نقصان داشت
در چیزها که از معمول مغز نیکی و خیریت اند چه آن خواست که
یک بند فرمودن نیست و نشوها و چیزها که از معمول داشتن آن مجلس
بهتر نمی گردد و بزرگ او بدتر نه پس بگوئید آیا جهت این بایستی
که خدا تعالی بفرستد پیغمبر نو و دین و کتاب نو که دیگر احکام درست
و متین منسوخ گرداند که در انجیل فرمان داده بود نیک
تامل کنند در چه چیز فضیلت دارند احکام پیغمبر شما تا که گفته باشید
که دین شما کاملتر از دین انجیل است هر که خردمند است خواهد
گفت به اتباع دین شما بهتر میتوان زیست در زمان بعد از
حضرت مسیح صاحب ما اکنون ببینیم چه فضیلت و قابل اعتقاد
کردن است ملا ملک از غایت کمی آنکه پیغمبر ما دارد دین او

را افضل از همه ادیان که در زمان سابق بوده اند می پنداریم و باور
خویش را ما چون مبحث تو است و دور و دراز موقوف کنیم
به فردا ملا و حکیم گفتند معقول میگوئید فصل ششم در گفتگوئی
که میان حضرت عیسی و محمد است یاوری اگر خدا تعالی میخواست
که دینی فرستد که دین پیشینیان را منسوخ کند خصوصا آن دین حضرت
عیسی را آورده و در عالم رواج داده انصاف آن بود که مردی را
ارسال مینمود که متصف بودی بجمیع اوصاف حمیده و کامل در امور
دین و معتبر با معجزات بینه زیراکه سلاطین برای ایلچی گری موافق
معامله شخصی میگزینند پس مقابله کنیم اکنون ذات خجسته صفات
و اصلاح زندگانی و کردارهای نیک و معجزات حضرت عیسی
را با محمد پیغمبر شما تا معلوم شود آنچه حقیقت حال و واقع است سخن
بکنیم از حضرت عیسی در حیثیت انکه خدا است حاجت گذارش یافت
لکن ببینیم از حیثیت انکه انسان است چه مرتبت دارد ملا آیا شک
دارید در این که پیغمبر ما بزرگترین همه پیغمبران و محبوب و عزیزتر است
نزدیک خدا از جمیع مخلوقات و بجهت او آفریده است آسمان
و زمین و همه پیغمبران را بلکه نیز همان عیسی را یاوری برای مدعای
ما گفتن این سخن کافی نیست تا حقیقت آن معلوم نگردد ملا را
بیش از انکه بیشتر رویم می بینم که روی شما متغیر شده است
و خود در می کشید بلکه می نماید که سخنان شما در دهن یخ بسته اند

بگوئید تمن که چه چیز بر سر شما واقع شده است پادری چون در مباحثه
ایم لازمه بحث است سخن گرم و سرد گفتن برای اثبات
مدعا و اظهار حق بنابرین بسیار متجلد و در حالی که آنچه نشاید کرده باشیم
و درین که در بحث آریم و مقابله کنیم حضرت عیسی را با حضرت محمد پیغمبر
شما اما بجهت فایده اعتقاد شمایان و همگنان ظاهرا آنحضرت
هم راضی خواهد بود برین نخستین انکار نخواهد آورد برین که همانا
پیغمبر شما مقر است بر خوبی حضرت عیسی و شما از کتاب خود معلوم نموده
باشید که عیسی روح الله است که در شکم مادر بی واسطه شوهر آمد
و بقدرت خدای پیدا شد و در همان کتاب شما مذکور است
که زاده شد آنحضرت از نسل مهتر ابراهیم و مهتر داود و سلیمان
و دیگر پادشاهان و پیغمبران بزرگ مردی بود بزرگ صاحب کرامات
و معجزات معصوم مطلق عظیم الشان نیکوکار پاکیزه روزگار
که هرگز شیطان گرد او نگشته چنانکه کتاب شما در سیپاره شانزدهم
نیز مشعر است برین معنی و بسیار چیز مثل این دانسته که پیغمبر
شما هم همبران قایل است و چون بر قول او بسیار اعتبار
دارید گواهی دیگر درین باب نمی آرم بیش بینم حالا چه مقدار زبون
بود پیغمبر شما نسبت با او در همه اطوار پیغمبر شما پسر عبد الله
بود و مادرش آمنه و او زائیده از مادر به طوری که معتاد و زائیدنست
اما حضرت عیسی ازین حیثیت که انسان بود پدر نداشت و

بزرگی بی بی مریم معلوم است نسبت به امینه چون بکر بود و پیش از زائید
و وقت زائیدن و بعد از زائیدن و اگر چه پیغمبر شما و پدران او از
نسل مهتر ابراهیم آمدند اما از پشت اسمعیل که پسر هاجره بود که در توریت
اوصاف او کمتر مذکور است اما حضرت عیسی از نسل مهتر ابراهیم
بوجود آمد از پشت مهتر اسحاق از بطن ساره که بانوی خانه بود و از
نسل مهتر یعقوب و مهتر داؤد و سلیمان و دیگر پیغمبران و بادشاهان
بزرگ و مشهور و چون بدان هنگام که پیغمبر شما بوجود آمد دین انجیل
عام بود و رواج تمام داشت در تمام عالم و لازم بود بر همه ایمان
بآن و منکر آنرا کافر میگفتند و لهذا شما تکفیر میکنید یهود را و بعد خروج
حضرت مسیح و والدین پیغمبر شما چون اتقیا دین انجیل نمودند بجز
از راه سلامتی بوده اند این سخن بسیار نقصان می آرد و در عزت
و بزرگی پیغمبر شما دیگر آنکه مژده قدوم آنحضرت اکثر پیغمبران
پیشین قبل از مجی او داده اند تا خلق منتظران او باشند چنانچه
پیشتر از نزول بادشاه بشهر خبر و هند کمان میرسند تا
مردم را مستعد شرف مقدمت او بسازند و از دو بسیار
چیزهای خاص نوشته اند بعضی نوشته اند که خواهد آمد جمعی که چطور
گروهی که کجا و از که زاده شود فرقه از تعلیمی که خواهد داد و
طایفه از کرامات و معجزات و خارق عادات او جماعی
که چه طور خواهد زیست اکثری که چه نوع خواهد مرد بعضی که چه

طریق زنده از قبر خواهد برخاست جمعی که چه نهج بر آسمان خواهد رفت
گروهی که چه صورت دین خود را در تمام عالم رواج خواهد داد
الی اصل که پیش از ان هیچ ازین چیزها نداشت بلکه از جمله پیغمبران مسلمین این
یکی خبر از آمدن نداده است بلکه آمده است بدنیا چون مردمان
دیگر ملا بلکه درین باب پیغمبر ما بسیار فضیلت داشت بر حضرت
عیسی و سایر پیغمبران دیگر زیرا که در توریت موسی و در کتب دیگر
پیغمبران خدا تعالی خبر داد از آمدن او هنوز که در انجیل تنها هم خبر
داده است حضرت عیسی از پیدا شدن او به نبوت آخر الزمان
و نیز منقولست که حضرت حق سبحانه و تعالی نوری مخلوق گردانید و در
وجود مهتر آدم و آن نور به تدریج منتقل میشدند و در اصلاب اولاد
او تا مهتر نوح و ابراهیم و اسمعیل و در پیشانی هر کدامی ایشان می
درخشید حتی که انتقال نمود به عبدالله ابن عبدالمطلب که پدر پیغمبر
ماست نور در سیمای او چندان میدرخشید که در شب تار به شعاع
او توانستند که کتاب بخوانند و چیزهای گم شده بجویند و از
عبدالله به بطن آمنه آرام گرفت بعد از ان بصورت محمدی مجسم
شده به ظهور انجامید آیا این همه کم مینماید شما را نسبت بانچه مذکور گردید
یا دری موجب تعجب است که میگویند که مهتر موسی و همه پیغمبران
و مسیح از آمدن پیغمبر شما خبر داده باشند و این چنین خبر
یافته نشود در توریت و زبور و انجیل و در کتب دیگر پیغمبران

آمدن محمد و کتاب و ورود او پیغمبر ما
مذکور در اسم حضرت عیسی میراد

و شما

و شما خود ملاحظه نمائید توریت را که اکثر ذکر مناقب و خوارق با با
آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف
و دیگر پیغمبران است و با آنکه بسیار چیزهای خاص از شما میگوید
اما هیچ اشارت باین چنین چیز بزرگ که شما میگوئید نمیکند
لا نسلم بلکه هر چیزی که از پیغمبر ما درین کتب مذکور بود یهودیان
و نصرانیان تحریف نموده اند بجهت کینه و بغض که بآن حضرت
داشتند و همچنین رفع گردانیدند خبر آن نور که گفته شد یا دری
از قدیم این عادت دارید در مباحثه که استشهاد بکتب مایان
می آرید و چون آن نقل نمی یابید دران کتب میگوئید که برطرف
ساخته اید آن محلیات را که این سخن دران مذکور بود بنابرین گفته
بودیم به شما که این گفتار راستی ندارد نمی بینید که اگر این چنین بودی
هر آینه اینچنین چیزهای عجیب و غریب که نقل کرده اید برنگ چیزهای
دیگر که مشهور اند ازان کتب شهرت و اشتهاری داشتی و آنکه گفتید
که حسب عنادی که بآن سرور داشتند دور گردانیدند این
اخبار را چندان معقول نمی نماید زیرا که اگر چنین بودی نیز
خبر نمیکردند از وقوع فتنه دجال و از اعدای حضرت مسیح
و از اهل روم که مخربان یهودیان بودند و اگر چه ذکر میکردند
این نشان از اسماعیل و از اولاد او که مثل ایشان
بغیر شما آمده است چرا جز این نشان ذکر کرده اند از آدم

واز نوح واز ابراهیم چون از نسل ایشان میدانستند که
مسیح آمدنی بود انکه ایشان انتظار آمدن آنحضرت بسیار
میکشیدند و چندان اوصاف ذات خجسته صفات او را می
نواختند و نیز چه طور ممکن و مقدور بود که چنین نشان عجیب و
غریب دور کرده باشند از چندین جایها مثلا از جائی که ذکر
است از بابا آدم و هابیل و قابیل واز نوح واز ابراهیم و اسمعیل
وغیرانها اگر چیزی را تغیر میتوان داد در کتابی بدو سه جای نتواند
بود که این صورت یابد نه که در اکثر محل علی الخصوص که یهودان
وعیسویان در هم کر چندان عداوت وکینه داشتند که در شرع
راست نیاید بعد از انکه ایشان حضرت عیسی را کشتند و جنگ
و مخالفت نمودند بقدرت تمام بجمع بر دان است مسیح چه نوع
متفق شده باشند تا برند از کتب خود جزجزهای چندین
عجیب پیش از انکه بوقوع انجامید و باثبات رسید دور سازند
وحال انکه این هردو امت را انتظار این چنین چیزها بایستی
کشید و بعد از انکه چندین سنه ها منزل گشت در ان وقت
کتب ها و کتب اسلاف ایشان تمام رواج داشته اند و در اکناف
عالم از شرق تا غرب انتشار یافته بودند پس محال عقلست
و خلاف نقل چندین امم مختلفه متفق باشند بر اخفای
آن خبر و نیز بسیار محال است که مشهور و معلوم نبودی

ان

این کار در میانه همان عیسویان و یهودیان که صاحبان این کتب اند
و ورای این هیچ کتاب قدیم در عالم نیست که ایشان بنمایند که مخبر
این بشارت باشد و از مقررات است که اخبار احوال قدیمه ما
از کتب متقدمه و از اقوال اسلاف معلوم باید کرد و باثبات باید رسانید
پس هرگاه در چندین کتب مقدسه متقدمین که مشتمل اند بر چندین
اخبار غریبه پیغمبران سابق هیچ نقل از آن مذکور یافته نشود و
دلیلست بر کذب آن سخن ملا پر عجب است که باین عنوان
حرف میزنند بلکه تحقیق است که ازین باب در کتاب دیده و دانسته
انکار میکنند چونکه خبر مشخص است پیش ما بان که از مردم یهودیان
و عیسویان پیش پیغمبر ما اکثر آمده بودند و او را به پیغمبری قبول نموده در انها
بسیار کس صاحب علم بودند که اینها میگفتند که محمد پیغمبری برحق است
و فرستاده خدا موافق آنچه در کتاب توریت و انجیل نوشته یافتند
و میگفتند که بموجب این خبر دین خود را گذاشته بدین او در آمدیم
و مسلمان شدیم پس چگونه شما میگوئید که خبر آمدن پیغمبر ما در انجیل
و توریت نبود پادری آیا در آن زمان بعضی دانشمندان
عیسویان بوده اند که القیا پیغمبر شما نموده اند ملا بسیار کس
پادری آیا اینها میگفتند که چنین خبر در کتاب خود داریم ملا نه
پادری پس چرا اعتقاد کنیم و اعتبار آریم برین که آنانی که به پیغمبر
شما گرویده اند و از دین خود روی گردانیده راست گفته باشند

و دیگران همه دروغ بلکه اینها خواسته اند که خوش آمد پیش پیغمبر شما
بغرض خود بگویند و تهمت آرند بانجیل مقدس تا قول خود برا
وثوق و اعتبار بخشند و ازین که ایشان انتقال از دین انجیل
نموده بدین پیغمبر شما می گرویده اند چه نقصان به انجیل می آرد
چنانچه شما نیز قایل اید که اگر اکثر اجنبی بدین ما بگروند یا از د[illegible]
ما انتقال نمایند بدین دیگر دین ما همچنان [illegible] خو[illegible]
بی تفاوت و نقصان هرچند منکران [illegible] داشته
باشند زیرا که هرکسی قصد حصول مدعای خود دارد و همچنین
درین باب میگویم که انکسان که بدین شما آمده اند و به پیغمبر شما
گرویده و او را بسیار ستایش کرده اند آنچه تعریف برای
خوش آمد او بدروغ گفته اند از بهر آنکه خود را معتبر سازند
پیش آن مردم و بلکه آنانکه او را ستایش میکردند بایستی
که انجیل را می آوردند و خبر آمدن محمد دران کتاب مینمودند
و شما نیز آنرا بتاکید تمام محافظت مینمودید زیرا که خیلی موید
مدعای شما نیز آنرا میبود و بالفعل چنین اخبار درین کتب
مقدسه یافته نمیشود و شما هم ندارید تا مصداق قول شما گردد
اما از هیچ بسیار اخبار مذکور است در توریت و در کتب پیغمبران
دیگر که مبین قدوم شریفه و اوصاف حمیده ایشانست دیگر
آنکه احوال پیغمبر شما چه نسبت دارد با احوال مسیح بگذریم از عاجزی

وانکسار حضرت عیسی و از حلم و از فقر و محبت و مهربانی او و از ترک
دادن دنیا که درین همه بسیار متفاوت است نسبت بپیغمبر شما
اگرچه پیش از دعوی پیغمبری بچندان محنت و مشقت به نبوده سوداگری
اشتغال داشتند و در گرد کردن مال میکوشید و بعد از دعوی
نبوت به بسیار جنگ سختی مراتب دریافت و آن قدر قتال میکرد
و فرمود که بکنند جهاد با کافران به بهانه که خدا چنین امر میفرماید که ترس
او مردم را فرو گرفت و مع قطع نظر ازین مذکور ملاحظه نمائیم بالکل بزرگی
و بزرگی جانبین را که کدام یکی رجحان دارد بر دیگر عیسی بوجود آمد
از مادر بکر و تربیت یافت و بسر میبرد بصفت حصوریت و عصمت
و دعوت کرد خلق را به تعلیم این امور که موجب اعزاز و اکرام
آدمی اند واما محمد بخلاف این متولد شد و قبل از ادعای نبوت و بعد
آن چندان از حصوریت دور و نفور بود که با متبعان خود رخصت
داد که تا چهار زن بنکاح گیرند و از کنیزکان و غیر آن چندانکه
بتوانند و خود نیز همان رخصت را معمول داشت بلکه چهار زن
قانع نگشت تا به نه رسید یا همچنانکه بعضی کسان میگویند یازده
و نام آن مستورات اینست اسم زن اولینش خدیجه دویم سوده
دختر زمعی سویم عایشه دختر ابا بکر که خلیفه نخستین بود چهارم
حفصه دختر عمر که خلیفه دویم بود و آن را یکبار گذاشت و باز
گرفت پنجم زینب دختر خزیمه ششم ام سلمه دختر ابوامیه هفتم ام

حبیبه دختر ابی سفیان هشتم صفیه نهم میمونه وانیه زنان بهکر اکتفا
نمی نمودند که چهار زن دیگر خواست که شوهران خود را گذاشته
باو رجوع نمودند نام آن چهار اینست اول مرمونه دختر الفرس
دوم زنیل دختر او زیمه سوم ام شانیح چهارم دختر الجبن بود
و تا از وابن باب متوقفه نشوند یک حکمی از خدا پیدا کرده است
که هر زنی که میل داشته باشد که پیش پیغمبر باید واین فقره حدیث مشهور
است هنوز این کم بود برای فرو نشاندن تشنگی و آتش معده
چنین پیغمبر که بغیر این سیزده یا یازده زن چهار کنیز دیگر داشت
نام یکی ماریه قبطی که از آن پسری داشت ابراهیم نام دوم ریحانه
سیوم کنیزک بسیار صاحب جمال بود که در یک جنگ بدست
آورده بود چهارم نیز صاحب جمال بود که او را یکی از زنان او باو
بخشیده بود و بجهت این کنیزکان بسیار رنجش و دلگیری داشت
زنان خود اما حکمتی کرد که دل ایشان بخود مایل ساخت و آن
اینست که گفت حکم خدا بود که خدا را از مباشرت کنیزان خود
باز ندارد و تا بجائی رسید این کار و بار که بر زن زید که او را
پسر خود خوانده بود عاشق شد و ملاحظه اینکه مبادا بر طبیعت
امت گران آید و همگنان مکروه نماید زنی گرفتن منکوحه متبنی
خود گفت خدا تعالی مرا فرمود که او را بزنی بگیریم چون شوهر
طلاق داده است و نیز گفت هر کس را طلاق داشت

که جدا شدن بزن پسر خوانده خود اگر از طلاق داده باشد و هم
میگوید که خدا فرمود از خدا بترس و از گفت وگوی مردم باک مدار
این مذاکره در سی پاره بیست دوم در سورة احزاب است
و حاضر جواب بود که همین که آرزوی یک مطلبی در دلش
افتاد و در حال حکمی دران باب از خدا برای امت می آورد
و موافق آرزوی خویش این مینماید بانچه نقل است از سمیرا
مس نزانبون که اولین پادشاه بابل بود این زن چون
به پسر خود عمل ناشایسته کرده بود تا این زشتی را اصلاح دهد
و بی شد آن عمل قبیح را یک ضابطه ثبت و فرمود که هیچ
مانع نباشد که اگر پسر با مادر خود کدخدا شود و یا پدر بدختر خود
میکرد بقول شما و حکم آورد تا دیگران نیز بر همان راه روند و وقتی
که زن پسر خوانده را بنکاح خود گرفت حکمی آورد که هر کس
را روا است که اینچنین کند و در اوان احکام مذکوره میگوید که
خدا تعالی میفرماید که ترا ممتاز گردانید با حکام اربعه بر سایر
امتیان تو اول آنکه بهر زنی که داعیه داشته باشد که بنکاح
تو در آید و شوهر را گذاشته خود را بتو بزنی سپارد توانی
گرفت بی آنکه لازم باشد بر تو که مهر او بخود نهی مینماید
که این حکم بجهت آن بود که افلاس و تهی دستی مانع نشود تا
هر کرا میخواسته باشد بگیرد و این امر خاص در باب اوست

ه دیگر انرا از امتیان او اینست در سیپاره بیست و دوم به سوره
احزاب نیز انچه گفتیم در حدیث همان پیغمبر است که اگر زنی مایل
باشد که بخانه پیغمبر آخر الزمان آید بر شوهر او لازم است که مر او را
طلاق گفته از خود جدا کند دوم انکه هر زنی که بزنی محمد مخصوص
گشته باشد بعد از طلاق کسی دیگر به نکاح نگیرد و چونکه میفرماید که ازوج
نبی امهات امتان اند و بزنی خواستن [illegible] و این
حکم نیز در سوره مذکور است سوم انکه بر [illegible] ر
زن بزنی خواستن رخصت است لیکن این از برای ار
امتیان است اما بروی حلال است هر قدری که بخواهند
چهارم انکه واجب است بر هر کدخدای رعایت نمودن
عدالت نمودن در نفقه عیال و الا هر زنی که تقصیر از شوهر در
حق او صادر شده باشد رجوع نماید بدار العدالت تا آنرا به
سزا رساند و اگر چه این دو حکم اخر در کتاب مشخص یافته نه
شده است اما منکر این نخواهد بود تا عیب بیارید بر چیزهای
پیغمبر خود تا گوئید که گناه و بی حکمی کرده است در انکه به نکاح
گرفته است زیاده از چهار زن آیا در عقل هیچ انسانی
گنجایش دارد و اعتقاد آوردن که چنین احکام از خدا
باشد کیست کی قایل بدین نباشد که خیلی ساده و ابله بودند
آن مردم که چنین احکام می پسندیدند [illegible] ی که

در ذات ایشان بود نمیدید بدایت بعضی چیزهای خاص که پیغمبر
شما داشت و پیش امت آورد و برای نمودن نیرنگ و سال خود
چنین مردم میخواهند که مقابله کنند با حضرت عیسی صاحب ما که
چندان پاکیزه روزگار بود و عمر فرشتگانه بآخر رسانید که
هرگز زنی بجهت میل بشریت نرسید و از پیروان او بسیار
کسانند که تقلید او میکنند اما بر پیغمبر ما هیچ بدی ازین لازم
نمی آید نه اینکه او درین عمل مامور از خداوند تعالی بود چنانچه
انبیاء سابق ابراهیم و یعقوب و داود و سلیمان و غیرهم که
هر یک از ایشان متأهل بودند یا دوری تمسک گرفتن با اوضاع
پیغمبران پیشین هیچ معقول نیست زیرا که مقتضای آن اوقات
نسبت باین زمان بسیار مختلف است چونکه دران وقت
مردم قلیل بودند و صاحب اضطراب و امثال آن بنابرین
حق سبحانه و تعالی ایشانرا بکثرت نساء حکم فرمود تا موجب
ازدیاد نوع انسان گردد و دیگران تعلیم گیرند که در غرقاب
شهوات نفسانی چندان فرو نروند که بسبب مباشرت
زنان عبادت خدا از دست دهند و هیچ ازین چیزهای
مذکور در عهد پیغمبر شما موجود نبود و چنانچه گذارش یافت و
مناسب نبود چون مردم به تعلیم حضرت عیسی سالها
عبادت بکثرت نکرده بودند حکم فرمود ایشانرا بکثرت زنان

ونیز برین تقدیر بایستی که اولاد فراوان بهاز چندین زن باد
کرامت میفرمودی آنچنان که به پیغمبران پیشین داده بود از
اخبار مشهوره است که مهتر ابراهیم از زنان خود بسیار فرزندان
داشت و یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت که هر یک را خدای
تعالی صاحب قبیله گردانید و داود نیز فرزندان بسیار داشت
اما اگر خدای تعالی پیغمبر بود به پیغمبر شما که آنحضرت [illegible] نگاه کرد تا
او را تناسل فراوان بود پس چرا از چندین [illegible] یک یا
دو دختر از او قایم نماند و دیگر فرزندان او همه در ایام صبا
فوت شدند و اگر آن دو پسر که داشت زنده و باقی بماندندی
توانستی که از نسل او اولاد بسیار بواسطه کثرت زنان
در عالم بماندی پس کیست که نه بیند که از خدا نبود رخصت
چندان زن گرفتن و یافتن چندان خصوصیات که بالا
مذکور شد مگر آنکه اختراع خود بود برای بجا آوردن
آرزوهای نفس خویش ملا خدای تعالی نخواست که او را
فرزندان دهد که به بلاغت و کمال عمری رسند موجب
این بود که محمد را حق سبحانه و تعالی خاتم رسل گردانید
پس اگر فرزند او مثل آدمی بود منافی این معنی میشد
و اگر کم آدمی بود موجب اهانت این لازم می آمد منفعت
آنحضرت میشد این دلیل بر این امتناع د [illegible] ز علماء

وین خود یاوری پس اگر خدای تعالی نخواست که او را فرزندان
بدهد که قایم مقام او باشند و بعد پدر یادگار بمانند بچه وجه او را
فرمود که چندان زنان بگیرد جوابهاء گوناگون یافته ام برین دلیل
یکی آنکه این همه زنان از برای آن میگرفت تا فرصت یافته باشد که ایشان را
دین و معرفت خدا بیاموزد و دیگر آنکه تا از دیدن حسن و خوبی اینها
خالق را یاد آورد و از مشاهده قدرت او معرفت حاصل کند
که موصل بحق باشد نه که برای هم خوابی و لوازم بشریت رسوم
کدخدائی بچندین پری رویان بجا می آرد اما این دلایل چندان
لیاقت و استحکام ندارند که کسی در رد اینها به تامل جواب
گوید که اگر آنحضرت را اگر فرض باین مقصود که از ایشان فرزندان
داشته باشد یا عشرت با ایشان کند پس آن کی حاصل کرد هفت فرزند
که از آن جمله یک یا دو دختر باقی ماند هم از نقلهاء شما معلوم شده
است که چون پیغمبر شما به جاریه قبطی نزدیک شد و از ان موجب
دلگیر شدند آن دو زن او حفصه و عایشه و حال آنکه برای این
کار رخصت داشت از خدا و جایز کرد بر همگنان که به کنیزکان
خود نزدیکی کنند پس معلوم شد ازین که زنان را نمی گرفت بواسطه
این که ایشان را بیاموزد یا بوسیله آنها قدرت صانع الصور را
کند و مشغول بدو گردد بلکه از جهت آن گرفت که با ایشان
محبت داشت و از برای آنکه گرفتن چندین زن مردم را

بد نماید و گران نیاید حکم می آورد و میگفت که مرا خدای اینچنین
فرموده و میپرسیم از شما وقتی که او عاشق شده بود بجهت آنکه
خدا اینچنین فرموده که برو عاشق شو و هر اینه خدا فرموده چون او
میگوید در قران بسیپاره بیست و دویم به سوره احزاب که بعد
از ان خدا تعالی او را رخصت داد برای انچه مقصد او بود و
شرم داشت از سخن کردن و انچه آز [illegible] در میان
محمدیان خاص و عام مشهور است اینکه [illegible] باشرت
زنان قدرت چهل مرد داشت و انکه هرگز لنگی او خنک نشد
پس که غسل فریضه بجا می آورد معدود دارید که این چنین سخنها
ناگفتنی بیجا باید میکنیم بنا بر ضرورت پس با وجود انکه محمد درین
باب چندان مشغول بود میخواهید که او را مقابله کنید
بحضرت عیسی که صاحب تمام پاکیزگی بود و میگوئید که آمده
است تا دینی کاملتر از دین او ظاهر گرداند و نیز معلومست که
پیغمبر شما فوت شد و تن او بقبر در مدینه است اما از حضرت
عیسی میگوید پیغمبر شما که نمرد و بلکه زنده بر آسمان چهارم است
ما و میگوئیم که فوت شد تا ما مان را تعلیم و علاج دهد و روز سویم
زنده از قبر بر آمد و بعد از چهل روز بالا بر آسمانها رفت
و آنجاست زنده و خواهد رفت هر چند که [illegible] ش زمین
او اختلاف داریم اما بحقیقت هر دو موافق ایم [illegible] ن که حضرت

عیسی زنده بآسمان است پس مشخص شد که درین باب نیز فضیلت دارد
از پیغمبر شما آری اما در آخرت بدنیا خواهد آمد بروی پیغمبر ما خواهد
کرد و بعد از ان شربت مرگ بحکم کل نفس ذائقة الموت خواهد
چشید پادری این راز کی میدانید اینچنین اخبار نمود از
خدا تعالی پیغمبر ما امتیان خود پادری چون او ستایش خود نمود
چرا این سخن [illegible]ک زیاده ازین از جانب خود نگفته باشد
و انکه میخوا[illegible]ه خود را حد بزرگی و فخر کند لازم که مستشهد
حدیث او بیارید برای اثبات مدعای او همین میگویم از معراج
پیغمبر شما که پیش شمامان شهرت تمام دارد که دران باب میگویید
که هزاران هزار ستایش گفتند او را جمله پیغمبران و فرشتگان
در شب معراج و هزاران هزار تلطف دران شب حق تعالی
نسبت با او نمود و هزار خصوصیت برای بردن او بخشید و هزاران
هزار اسرار بر او ظاهر گردانید و واقعات معراج که اکثر آنها
به معامله خواب میمانند چه عجب که این چیزها و بسیار چیزهای دیگر
انکه دعوی داشت که خود را بعد از خدا گویانید و بزرگتر از همه انبیا
دانانند و اینها میگفت بر و جانی که بر همه چیز او اعتقاد میداشتند
از خود گفته باشد از انصاف است اینکه مردم اعتقاد آرند
چنین چیزها [illegible]ت به قول انکه میخواهد که بواسطه نمودن آن
چیزها [illegible] بعضی مناقب خود را کلان کند اینچنین چیزها

را بهمان آسانیست که گفته شد روان هم باسانی توان کرد ملا اما
مقدار معجزات محمد پیغمبر ما برای اثبات نبوت که جای نهادن
انگشت شک وشبهه نماند و درین صفات که از ذات پاک او
بظهور پیوسته اند بسیار فضیلت دارد بر حضرت عیسی و سائر انبیاء
دیگر پادری این اعجاز را خواهم دید و مقابله خواهم کرد با معجزهای
حضرت عیسی ملا چون درین باب بسیار چیزهاست که باید گفت
موقوف کنیم بفردا که اکنون بیگاه شد پادری خوش فصل
مفهم در باب معجزات محمد ملا یاد آمد مرا آنچه بروزهای گذشته
گفتید یعنی باندازه کمال دین باید بزرگی پیغمبری که آرنده آن دین
بود و نیز استشهاد به معجزات برای اثبات مدعای نبوة
نزد خردمندان بسیار معتبر است پادری اکنون آرزو
دارم که معلوم کنم که کدام معجزه بزرگتر بود که به محمد در آن وقت
حاصل گردید بمعجزات حضرت عیسی که چندان اشتهار
داشته اند در عالم که مخالفان بآنها قایل بوده اند ملا درین
باب چیزهای دارم که بگویم اگر بگوش هوش استماع نمائید
واضح باد که خدا تعالی پیغمبر ما را معجزات بسیار عطا فرمود
نخستین این معجزه که مختص شده است وقتی که آنحضرت تولد
شد همه بتان که در مکه بودند سرنگون افتادند که از مدتی
مدید محبوب و معبود مردم بودند دوم آنکه دران ایام که

کودکی چهار ساله بود روزی همراه کودکان در صحرا بازی میکرد
و گوسفندان می چرانید دو فرشته جبرئیل و میکائیل آمدند و او را
بر سنگی بخوابانیدند یکی از ملائکه شکمش را شکافت و دل و رودهای
او را بیرون آورد و با آبی که با خود آورده بودند بشستند و زهره
او نیز بر آورده دور افکندند و جای آن را پر نور ساختند و باز
بجای خود نهادند چنانچه دوختند و از آن شکافتن و دوختن نشانی تا حین
حیات باقی مانده بود سیوم آنکه اتفاقا گذر آن سرور براهی افتاد
که یک درختی سد آن راه گشته بود چنانچه عبور را از آن امکان نداشت
درخت شق شد تا از آن بگذشت بعد از آن شجره مذکور بحالت اصلی
عود نمود چهارم آنکه بحضور بسیار مردم در تاب آفتاب بی تاب
آفتاب بیتاب شده بود که ناگاه یکدرخت شاخهای خود را دراز
کرد با از جای خود تحرک نمود تا بر سر او سایه کند این خدمت را
بجا آورده و بعد از آن بجای خود رفت پنجم آنکه حیوانات غیر ناطق
با او سخن میگفتند و با او در احتیاج خود پناه میگرفتند یکبار چنان
اتفاق افتاد که گوسپندی با او به سخن در آمد دیگر بار گرگی
سخن با او کرد دیگر مرتبه یک ناقه پیش او از صاحب خود گله آورد
که بار سنگین بر پشت من می نهد و آب و علف کم میرساند
ششم [illegible] گز هیچ مگسی بر تن مبارک او ننشست و سبش
یا چندی [illegible] ین از بدن او پدید نیاید هفتم آنکه یکمرتبه بحضور جماعه

کثیره در شب چهاردهم کافران معجزه شق القمر از او التماس نمودند
تا تصدیق نبوت او کنند آنحضرت با انگشت شهادت اشارت
کرد بار ماه اشارت او دو پاره شد یکپاره بر کوهی ابیقبیس
نام نزدیک مکه افتاد و پاره دیگر در کوهی دیگر افتاد که از شهر
بجانب شرق بود و او باز هر دو پاره را یکجا کرد و قمر را از آستین
خود گذرانده باز درست و تمام گردانید و دیگر معجزه گفته بود
که انسانی ضعیف الترکیب باوجود اینکه اکثر اوقات گرسنگی و فاقه می
گذرانید حتی که تا دو سه چهار روز هیچ چیزی نمی خورد و چندان
قوت در طبیعت داشت که بهمه زنان خود بکفایت مباشرت میکرد
این چیزیست که هیچکس نمیتواند کرد و قطع نظر ازین چیزها مذکور
بسیار دیگر عجایبات داشت از انجمله همین قران مجید که برومند
در نظم و ترکیب از روی فصاحت و بلاغت به مثابه ایست که
جمیع فصحا و بلغا عرب باوجود مخالفتی که باو داشتند هرگز
بر ترتیب یک آیة مثله قدرت نیافتند ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا او
او بی علم کسی معانی غامضه از خواندا و دانا بود دیگر معجزه آن
بود که رواج یافت این روی دین جدید و به کمتر مدت اکثر
عالم را فرا گرفت پس ببینید شما چه کمی دارد پیغمبر بزرگ ما از
معجزات و خارق عادات که در آسمان و زمین ما قبل و ما بعد
او بوقوع آمدند حتی که درختان و حیوانات نیز مر آن پیغمبر

رامی شناختند یا وری چیر اهم ازین که چه مقدار سعی مینمائید تا جمع کنید
معجزهای او را و حال آنکه در کتاب شما مذکور است که صاحب کرامات
نبود چراکه خود پیغمبر شما عذر می آرد ازین که کرامات نمینماید در سیپارهٔ
اول به صورت البقره میگوید میگویند نادانان مر تراکه خدا سخن بما
چرا نمینماید برای ایشان معجزه که راستی و حق را ظاهر کند مثل این سوال
پیشینیان نیز کرده بودند و دل ایشان مانند تاریکیست که بدرستی
نمودیم من معجزها به پروان او که خواهند گروید از معجزهای مذکور اینجا
مراد از نادانان یهودیان و عیسویان و امم دیگر است پس اینجا میتوان
دید که چه طور عذر می آرد از معجزها بگفتن اینکه هایشان معجزه مینماید زیراکه
نخواهند گروید حال آنکه معجزه برای سخت دلان و منکر شدگان
در کار است و همین عذر می آرد در سیپاره بیست و یکم میگوید که
معجزه بدست خداست و من برای ترسانیدن مردم آمده ام بنابرین
این عذر که می آرند معقول و موجه نیست مگر بهانه برای پوشانیدن
کمی که در نمودن معجزه داشته اما میگوییم که تمام اولیا و تمام پیغمبر چندان
مقبول و چندان واجب است که او را باین واسطه خدا تعالی
معتبر سازد تا دین او را مردم قبول نمایند و باور کنند همه طوایف
خلق یقین میدانند که معجزات برای مقصود پیغمبری که بسیار درکار
اند هیچ خدا [illegible] ت که دعوی چیزهای عجیب نکند و خارق عادت
برای اعتب [illegible] سوخ دین خود ننماید و هنوز که بنده آن و

مشرکان نمود و از معجزه‌هامی آرند وصد هزار چیزهامی عجب نقل میکنند چگویم
که شیطان نیز تا خود را معتبر سازد چیزهای عجب مینماید که مردم را در
تعجب می‌آرد و بموجب مناظره آن تعجبات مردم اعتقاد میکنند
که آنچه او میگوید از خداست چنانچه بالا مذکور کرده‌ام پس بسیار امعان
نظر درکار است تا به تشخیص رسد و تحقیق کرده شود که این اعجاز حقیقی است
یا نه تا بازی نخورد و کسی از دیدن شعبده‌ها چشم‌بندی ساحران بگمان
بردن اینکه معجزه درست است آنچه تلبیس شیطان باشد که
هرگاه درکارند دانایان و دانشمندان از بهر تشخیص معجزه
پس درین باب آنچه که معلوم داریم باختصار شرح میدهم یعنی
معجزه حقیقی آنست که محض لمحض قدرت خداتعالی بظهور آید چنانچه
که شیاطین اگر بواسطه علت ظاهری چیزی بنمایند که موجب تعجب باشد
آنرا معجزه نباید نامید هرچند که به نظارگیان حیرت آرد بلکه آن
سحر است مثل سحرهای سحره فرعون و شمعون ساحر روم و غیره
که جهت دودهاهای ایشان از بس که عجیب و غریب بودند نزدیک بود
که مردم آن دیار آنها را بخدائی پرستند و ازین قسم بسیار حرکات
از مردم نامره روزکار بوقوع می‌آید که آنهارا تنها معجزه نمیگوئید بلکه
تلبیس شیطانی یا قدرت طبعی پس برای گواهی دین حق آنچنان معجزه
درکار است که تمام طبیعت جسمانی و ارواح منزه از جسم
است بقدرت خود نتوانند نمود و مقدار می که دین بزرگست

مخونا

معجزهٔ بزرک میخواهد تا بیشک و شبه یقین کردد که آورده خداست بغیر او
و نیز میباید که معجزه در کمال ظهور باشد تا مشخص کردد که ثابت او بر چه دلالت
و دلالت معجزه در کمال ظهور باشد تا مشخص کردد که خفا دارد و برای اثبات
او معجزه دیکر میباید و نیز اعجاز چیزی بزرک موجب اعتبار معجزه
است چونکه چیزها حقیر لیاقت آن ندارد که باثبات رسانند چیزی عظیم
ایشان زا لیعی دیعی که علامتی دنده است زیرا که بسیار بزرک و بلند
را بنیاد مستحکم و مضبوط در کار است اکر درین چیزی تنک و شبه وارید
بکوئید بیش از آنکه کام ارادت لیسر دیکر مقصود نیم ملا هیچ شک ندارم
زیرا که میبایم که از کم دانستن هر چیز نادر و عجیب را معجزه خیال کردن اکثر
اوقات میبینم که شعبده را اعجازی نامند و بسیار کسان بچنین فریب
مقصود خود حاصل میکنند یعنی اعتبار عالی مرتبه بزرکواری پیش مردم
و در چنین واقعها علی الدوام بآنک بلند کفته ام که می باید که مردم دانا
و هوشمند باشند تا مشخص نمایند این چیزها را که چندان خلق عالم در لغیه
او نمایند باوری بسیار خوش آمد مرا که موافقیم درین سخن که ذکر کردید
که آنها لیاقت نام معجزه ندارند و بر تقدیر اینکه بوده باشند معلوم خواهد
کردد که هیچ نسبت ندارند از روی بزرکی و کثرت فواید با آن معجزات
که از حضرت عیسی و پیروان او صدور یافته اند و آنکه میکویند که زنکان
فرود آمده بحکم خدا پاره کردند شکم یا پهلوی محمد را در وقت کودکی
دیرون آوردند و جراحت را بدوختند که دید واقع را و که کفت
ملا

کودکان که این را دیدند که شکم او را به تیغ تیز شکافتند ایشان ازان
ترس بگریختند و به شهر باز آمدند و این خبر دادند و ازانچه در غیبت طفلان
واقع شد از نشست و شوی دل همان پیغمبر ما خود گفته است که این راز از
کسی دیگر شنیده نشد پادری برای اثبات دعوی نبوت پیغمبر
خود از اقوال همان پیغمبر خود استشهاد می آرید پس چگونه قبول آن نمایم
وقتی که تصدیق او بکنم ملا پیغمبر ما با مثال دیگر مردم نه در عمر نه دیگر نیز بلکه
منقولست که در تمام عمر هیچ کذب بر زبان او نرفته است پادری
اینست که در تشخیص و تحقیق آن میگویم اما می بایست که خود شاهد
باشد بر نفس خود ملا ازان زخم که فرشتگان بر وی کردند خبر دادند
آن خوردکان که این حال دیدند هراسیده فریادکنان رو بگریز نهادند
که محمد را میکشند پادری برای این چنین قضیه معظم منظور مید ارید
گواهی طفلان را و اکتفا بران میکنید که تا ثانی الحال در دیگر قضیه حجت
آرید به قول خورد سالان که قابل شهادت نیستند چگونه گم که ایشان
میدانستند که او را میکشند و بازی میخوردند و نیز نمیدانستند که
فرشتگان اند یا شیاطین بلکه می فهمیدند که مردم بودند و انچه نقل
کرده اید از سرنگون افتادن بتان در مکه همان وقت که پیغمبر شما
از ملک عدم در عالم وجود آمد عجب چیزیست اما معجزه نیست زیرا
شیطان نمیتواند که به غلط اندازد آن اصنام را ملا چه طور میتواند غلط نماید
سلطان لعین انهمه معبودان باطل را که هر روز موجب الن ن

چنین

ایشان چندین مردم را از راه میبرد [illegible] مگر شیاطین نمیدانند و مهره
این منصوبه باختن نیاموخته اند که اندک چیزها را مای و بند تا بکج بازی
غائب آمده بسیار برند چون شیطان میدید که بسبب قیام بوده ان
اصنام در عهد ودرآن ویار بسیار فایده نخواهد بود چرا که دین
چندان رواج گرفته است که بغیر آن دین دیگر را در عرسان
رونق نمانده خصوصا که باز از بت و بت پرستان چندان مرد
کاسد شده بود که هیچ اعتبار و اقتدار نداشت و آن مطاع
بجزی نمی ارزید ملک به بسزی نمیخریدند و کار بت پرستان
روز بروز در کمال تنزل افتاده بود و روی در نهایت ادبار
نهاده لاجرم اقبال حضرت عیسی را دیده دین او را استقبال
می نمودند و کمر اطاعت و فرمان برداری او بر میان جان
می بستند و عهد تبان را که با خود داشتند خورد و می شکستند
ملک بت شکنی را دست تعدی دراز میکردند بنا برین ابلیس
پر تلبیس دانست که نقصان بخواهم کشید در تفویض مفاتیح
آن قلعه ی محافظت و محاصره آن مقدور خود نمی بینم و بسیار
فواید خود بنظر آورد و بمعنی ساختن شخصی را که چندان
مخالفت و منازعت خواهد کرد بدین حضرت عیسی و بسیار
امت را از دین حق سلامتی بجانب خود خواهد کشید و
بدین خود خواهد آورد و بس چنین چیزها را اشتها نمودانید

هرچند که مسلم داشتیم که چنین واقعه شده اما قایل برین نخواهیم شد
که معجزه است چونکه این نوع چیزها ساحران توانند کرد و چیزهای
دیگر را که ذکر کرده اند از شگافته شدن درخت برای راه
و سایه کردن شاخهای درخت او را و نیفتادن سایه بر زمین
و ظاهر نشدن نجاست اینها را معجزه نمیتوانیم گفت سلطان هم
قادر است که تواند کرد و جادوگران بجادوهای خود کارها
محالتر ازین پیش مردم بجا آورده اند بسیار کس را
فریفته خود کرده عقب خود برده اند اگر بغور تماشا نمود
آن نوع چیزها را که هر لحظه مینمایند مردمان شعبده باز و سحر
پرداز از دیار هند و دیگر اقالیم آیند بدرگاه عالم پناه
نور الدین جهانگیر بادشاه که اکثر اوقات و غالب آنات
را تماشا را بهمین عجایبات و غرایبات بارگاه عرش اشتباه
میسر است مثلا آتش سوزنده را در دهن خود جای دادن
و از سوختن مصئون و محفوظ ماندن و مهره را پنهان کردن در حقه
و پیدا نمودن که ناگاه آن مهره از میان حقه غایب است و در
یافتن همان مهره را در حقه دیگر و گاهی حقه ها از مهره خالی نمودن
و بی آنکه دست بآنها پنهان و یا آشکار رسانیده باشند
گاهی سر زدن ماران هلاک کننده و گزنده را در ان
مجمع علیا بی آنکه آزاری باو رسانند و تخمی کاشتن که طرفه

سم

الفی

العین بدوید ولشکرها کمر و وباور کرده واگر سوختن چیزها میشود بی
چندان آرزو و منزه بستند که میگفتند که آن اعجاز بود تا او را
معتبر کنید نه شما چندان معتبر است معجزه که قایل بر بیشند
که همان اعجاز مصداق پیغمبری اوست و مکالمه نمودن با و کرک
داشته ودیگر جانوران چیزیست که شیطان تمام آسمانی
میتوانند نمود وهمان میگویم از شق قمر که از کجا مشخص شد که این
معجزه به تحقیق بوده وانکه باستین او درآمده بدر رفت قمر حقیقی
و آسمانی بوده است وآن دو پاره قمر را که میگویند بالای آن
دو جبل افتاده اند اگر فی الواقع قمر حقیقی واصلی بود هر پاره
او فرو میگرفتی در تحت خود جبل را ملک ملکها را آیا چیزیست
آسانتر از بازی دادن چشم مردم را همچنین نمایشهای قلب
هر روز می بینم که چنین از خزا اعما و حکمتخانه نور چشم مردم را
می بندند و بازی میدهند شعبده ان و سحر پردازان و نیز
خلق می آرند و سه چهار آفتاب و مینمایند پس کدام
خردمند را خاطرنشان میشود به نمودن چنین چیزها برای
ثبوت مدعا و دین جدید که مخالف دین متین حقانی باشد
وانکه از معجزات پیغمبر خود محسوب کرده اند که لنگی او
جنگ نمیکند با وجود چندان قوت باطنی داشت که همه
حرم خود را از روی عدالت چنانچه باید تسلی میکرد و بدیها

مشغول به عشرت ایشان بود که هرگز لنگی او خشک نمیشد و دین
متحیریم که از معجزات پیغمبر خدای می شمارید این چنین چیزرا که اکثر
مناسبت بحیوان دارد نه بانسان چه جای بی حقانی برین تقدیر
هرچند که قادرتر در شهوت بوده باشد کسی اولی و معظم تر
بود پس مردم که باور دون چنین معجزات پیغمبر خود را معتبر و بزرگتر
میدارند احتیاج عقل و بصر دارند نه حاجت دلایل و توجیه
چه مقدار شایسته ترک امات پیغمبر خدا بودی و لایق و اولیتر به
پیغمبری خدا گشتی اگر با وجود چندان قدرت و قوت که داشت
خود را از چندین لذات میکشیدی و باز میداشتی و حظوظ
نفسانی تا به نمونه حالت خود امت خویش را مایل در رغبت
بآن گردانیدی بلکه سنت بر ایشان شدی چنانچه برخلاف
این شده است و لیکن بغیران ریاضات مذکوره شده اند و محنت بسیار
میکشید و نفس سرکش را ذلول و روح میگردانید که تا جمع اهل
عالم از خواص و عام متحیر و متعجب شده از ادیان خود انتقال
بدین او نمایندی لا همان قرآن مجید و فرقان حمید مرا او را
معجزه کافیست و کرامات وافی چنانکه از همان کتاب منقولست
که هیچ مخلوقی نیست که قدرت بر پیدا کردن آیة مثل یک آیة
آن کتاب داشته باشد مخفی نماند که خدا تعالی بحسب مقتضیات
ازمنه و اوقات چیزهای مختلف به ظهور می آرد مثلا چون در

ازمن

زمان حضرت موسی در مصر بسیار ساحران بزرگ بودند که چیزهای عجیب و
غریب بزور سحری نمودند و خدا تعالی خواست که تسلط حضرت موسی
بان قوم در همان فن او شان نماید بنا برین از موسی معجزات
ظاهر گردانید که هیچ ساحر را طاقت آن نبود چنانچه گردیدن
عصا ثعبان و عذاب کیک و ظلمت و شق دریا و از ده
طریق و امثال آن و در زمان حضرت مسیح اطبا حاذق
بودند که شفاهای عاجل به سقیم میرسانیدند و خدا تعالی خواست
که بزرگی او را نماید دید که صحت و بد از بیماریها که هیچ حکیمی را
قدرت معالجه آن نباشد و نیز مردگان را از سر نو زندگانی بخشد
همبرین منوال در زمان پیغمبر ما در عرب بسیار مردم فصیح و بلیغ
بوده اند که در گفتار بهر چه وصف توان کرد فوق الحد بود
چون حق تعالی خواست که عظمت شان آن سرور بادشان
نماید کتابی باو نازل کردانید بزبان عربی که با وجود قدرت
که داشته اند هرگز ایجاد آیه مثله نتوانستند نمود و حال آنکه او
رو نا نوشته بود و ناخوانا پس ازین مفهوم شد این گفتار استوار
رسیده است باو مکرر از نزد پروردگار او باوری و بعضی چیزها
را که جمع کرده اید باید که بتفصیل انها را اگر ملاحظه نمائیم نخستین انچه
میگوئید که در ان زمان در عربستان مردم فصیح و بلیغ بودند نسبت
بتمام عالم معلوم میشود که این سخن بدشواری با ثبات میرسانید

اظهار میکنید که کمتر وقوف از احوال دیگر طوایف دارید زیرا که
از گذشتگان بود و موستنس در یونان زمین و تیتو لیو در رومه
و دیگران که از کتب ایشان و از عجایبات اقوال آن بزرگان
تمام عالم مالامال است و از فصیحان آن ازمنه و اوان که شما
لاف میزنید کم خبر است در عالم و نیز از آن اطبا که در زمان
حضرت عیسی بودند اثری باقی نیست و حال آنکه از بقراط و جالینوس
و دیگران بسیار مذکور است و یاد کرده اند که نادر الزمان بوده
اند ما قبل یا ما بعد او را عابر تقدیری که مسلم داشته باشیم این را و آنرا
چه فضیلت دارد کتاب قران تا آنرا بگویند که معجزه بزرگست
بزرگی کتاب در چهار چیز است اول آنکه اتم و اکمل باشد از روی
معانی عالیه دویم آنکه متانت آنها بعد دلالت سیوم آنکه مرتب باشد
چهارم آنکه فصیح باشد و این بزرگی کمتر چیزیست زیرا که در ضیافت
اکثر نظر بر لطافت و خوبی طعام می باشد نه بر ظروف و سفالی
که برای معالجه بیمار مفید بود بهتر است از پیاله چینی در تشبیه
چیزهای بزرگی کتاب بسیار نمودار میشود و این ترتیب
بزرگ در قران شما یافته نمیشود که در یک صورت بسیار
چیزهای مختلف نادر برابر می آرد که نسبت ندارند با یکدیگر
و بعد از آن در صورت دیگر چیزهای آرد که نسبت ندارند
با یکدیگر و بعد از آن که تعلق بیشتر دارد بجزهای گذشته و

ابدا

زیرا که برین تقدیر لازم می آمد که دین اسکندر و شولیو قیصر و دیگر فیا
مره که چندین مملکت در تحت تصرف داشته اند افضل باشد و
ازینجا معلوم شد که فرقان را کثرت انتشار و اشتهار نباید
که مصداق صدق و حقیت او باشد بلکه مسلم نمیداریم انکه میگوئید
که اکثر عالم قبول کرده است دین شما چرا که اگر قصه ها و کتابها بجوئید
خواهید معلوم نمود که عیسویان از محمدیان کم نیستند زیرا که یک
معموره ورای ربع مسکون از مدت صد سال پاره کم و بیش
جانب مغرب ظاهر گشته است که آنرا عالم جدید می نامند
و سکان آن زمین همه عیسویانند که اتباع دین او مینمایند و آنجا
یک محمدی پیدا نیست و بر همین قیاس پر است از عیسویان
اطراف جنوب و شمال و سوای این مواضع مذکوره هیچ قلت
ندارند عیسویان نسبت محمدیان زیرا که ایوروپه که ثلث عالم است
پر است از عیسویان بی آنکه هیچ محمدی دران یافته شود بغیر یک
ملک یونان و دیگر درین ایوروپه بسیار ملک و جزیره هاست
تا ملک روس که درین همه دیار کرتا هیچ محمدی را بار نیست و در
افریقیه که ثلث دویم است اگر چه در ساحلهای دریای
همه محمدیان ساکن اند اما در میان زمین به سوی خط استوا
و بجانب جنوب همه ملکهای حبشه و زنگبار که بزرگ و بسیار
اند عیسویان دارند که پیروی میکنند بدین انجیل و همین در

لب دریای یمانی محمدیانند ولیکن بآن روی دریای محیط هم
بسیار ملکهاست که عیسویان دارند تا چه کویم از دیگر ولایتهای
هندوان که هر روز بدین انجیل می درآیند و در آنچه که ثلث معمور
عالم است تمام قدرت و حکومت محمدیانست زیراکه اکثر آن
در ولایت ایشانست از مصر و عربستان و عجم و هندوستان
اما درین ملک بسیار عیسویان هم ساکن اند که اگرچه در عرب عیسویان
کمتر اند ولیکن در مصر و یونان زمین بسیار اند و هرچند حکومت از
محمدیانست اما اکثر رعیت عیسویان اند که به محمدیان خراج کذاری
میکنند دیگر در جمیع احوال به مقتضی دین خود عمل می نمایند تمام
ارمنستان و ملک دیار بکر و کرشتیا تا ملکهای ختا و ختن بسیار
عیسویان ساکن اند اندک فرصت کذشته است که در ممالک
چینستان که بآن روی چین ماچین است چندلک مردم
بدین انجیل در آمده اند و چهار پنج پادشاهان آن دیار و
تمام جزایر فلیپینس همه عیسویان اند و محمدیان در آنجا
اندک اند حاصل آنکه پیروان دین انجیل نسبت به تابعان
دین فرقان هیچ کمی ندارند و از روی علم و قدر فایق اند
زیراکه اهل یونان که مشهور به علوم و فضایل اند هرچند
محکوم حکام محمدیان اند از دین خود سرموی تجاوز ننموده اند
و مردمان ایتالیه که سالهاست بقدرت جنگ بر عالم

حکومت کردند در لکها بانی همان دین اند ملک فرانسه و المانه و اندلس
و ... که چندین صناعات و مخترعات غریبه که دیگر اهل عالم
را در تعجب می آرند از انجا بر می آید سکان ان دیار همه عیسوی اند
ملک اسپانیه که قدرت ان بحدی رسید که حکومت یافت بران
دیار که آنرا عالم جدید میگویند و بشمول آن هر دو برابر دو قسم
دنیا قدیمست و ملک پرتکال که در دیار مشرق به تصرف خود
آورده است اکثر محیط و بسیار بندرها را و لا انتهای او با وجود
بعد مسافت که چندین هزار فرسنگ است نزدیک نگاه میدارند انجیل
را و پیروی میکنند همان دین اند لیکن هم که آنها است صاحب چندین
قدرت و چندین دانش و صناعت و اهل علوم قبول نموده نگاه
میدارند مملکت که از حد انبا شد و حق وران نبود پس نمیشد که اگر
معجزه است بودن بسیار امت در پیروی دین نصرانی فضلیت
ندارد و به معجزه پیروی کردن و تابع بودن چندان خلق دین
حضرت عیسی را با وجود آنکه بسیار حق لغت دارد به نفس و از روی
هوای نفسانی چنانچه مذکور شده است همین جا دیدنی و سنجیدنی
ست چیزی که باید لایم که اشارت به شمال ده ایم در فقره
ماضی و آن اینست که برای اعتبار دین بسیار در کار است
ملاحظه کردن و دیدن که چطور رواج گرفت و شهرت یافت
وجه لزوم قبول افتاد و استقامت نمود که درین باب

بسیار چیزها توان یافت که موجب افزون اعتبار او بند و
چون درین فکر بنشینیم که در نظر آریم که چه تنگیها وارد و دین قرآن
نسبت بدین انجیل پس به بنیم باری تامل تشخیم که چه نوع این
دو آن قبول خاص و عام شدند و رواج گرفتند در تمام دنیا
اول از دین حضرت عیسی به شما گوییم آنچه واقع است و امید که شما
هم انکار ازان نخواهید ورد و بعد ازان از دین شما حرف
زنیم حضرت عیسی مسیح وقتی که شروع کرد که دعوة دین خود
کند تعلیم میکرد بصورت تمام همچو مردی بیگانه و فقیر و سر و پا
برهنه و محتاج بهمه چیز ضروری و بسیار ذلت و اهانت
کشیده بهمه راه پیاده میرفت و مصاحب و رفیق فقرا
در سفر و حضر بود چون مردم اهل عالم از هر جانب میدیدند
که چندین معجزات مینماید و تمام آسانی بقدرت خود بهزاران
نفر از کس از خزانه غیب طعام میرسانید خواستند که او را
بادشاهی و بند او ازان گریخته پنهان شد و حال آنکه مستحق
که تمام عمر با آسودگی صاحبانه و تجاورانه بگذراند شد و لیکن بکوربت
بنگ کشیدن محنتها و مشقتهای بسیار راضی شد و اگر کسی
تعلیم او قبول میکرد و میکرد و بدین او چمنع اراد و الا بحال
خود میگذاشت و با هیچکس دران باب به بهانه امر خدا جنگ
و جدل نمینمود و در دعوت دین بکسی نقصان جانی و

و حالی نمی‌رسانید مگر نمودن دلیلها و اعجاز مردم را از دشمنان خود
خلاص کرد و از ایشان انتقام کشید اما نخواست مگر رد زشتی در
سخنهای آنها غیر و زبودن بر ایشان بصبر و عاجزی با
و آموختن به پیروان خود همان ملایمت و بردباری و بعد
شما برین جاده نرفت و این سجاده گسترانید همین که دعوی
پیغمبری نمود خود را سپه سالار قوم کردانید که قبل ازین
نبود مگر سبو و اگر اما و همان زمان که گفت پیغمبر خدایم خود را کلان
ساختن و قادر نمودن گرفت نمیگویم که بعضی چیزهای پسندیده
نکرده باشد مثلا خیراتها و نمازها و دعاها و پرهیز مثل این که تا
باری خود را پیغمبر خدا نماید بعضی چیزهای نیک بایستی که در نظر
آرد لیکن در ان وقت که اظهار پیغمبری خود کرد شروع
کرد در جنگها و جمع عساکر برای محاصره شهرها و کشتن و تلف کردن
مردم اشتغال نمود اگر چه آنها میگویند بدین قول که مامور از
خدا بود و میدانیم که انکار ازین نخواهید کرد و چون بسیار
مشهور است که یک نوبت بذاته لشکر کشید بر یهودان
که در مدینه بودند و بسیار از ایشان را بقتل رسانید و فوج
دیگر ریگیان تاخت بدین سبب که قبول دین او نمی‌نمودند
و از ایشان تا مقصد اسراف را ضمیر رسانید و بعضی را
اسیر ساخت و دیگر جنگها بسیار واقع شده اند خود جنگ

میرفت جنگ همیشه مشغول او نماز بود و اگرچه وحی با وی می آمد او
را تعلیم میداد و دیگران بودند که جنگ میکردند یا وزیری تا هم حکوم
که او مدام خود جنگ و قتال کرده باشند اگرچه خوب میدانست
شمشیر زدن و تاختن بر دشمن وقتی که ضرورت می افتاد
یا چیزی بر او لازم می آمد جنگ کردن او حکم فرمودنست
و ترتیب دادن لشکر را همچنین پیغمبر شما اگر خود بجنگ
نمیرفت میفرمود که جنگ کنند اسیر بسازید و بکشید و او
دور بود از جنگ کردن وقتی که در جنگ دندان او
شکسته بود خود در نماز مشغول نبود در زمانی که او را
از اسپ پایین آوردند و رسید ان کار زار بنجات مردن
رسید پس خود تمیز کنید تفاوت در میان هر دو بوده
است چیزی عجب تر اینست اگر حضرت عیسی بجالت فقر
و انکسار مردم را بدین خود می آورد از بیکه محمد ایشان را
بجنگها مغلوب میساخت و به بینیم باری که گروندگان مسیح
چه روش داشتند و چه طور یقین کرده شدند برای تعلیم
دیگران وقتی که حضرت عیسی رسولان را باطراف عالم ارسال
مینمود و برای هدایت خلق میفرمود بروید و مردم را منادی
کنید تا آموختن تعلیم انجیل که هر چه نوشتم باید عمل کرده و عبر
لذرانده و شما با خود توشه و دیگر اسباب همراه نبرید قوت

و سپه سالار خود دیگر هیچ نماز و نه شمشیر زدن
به جنگ بیرون نمی آید ۵

خود کنید از انچه شما را برای رضای خدا خیرات دهند زیرا که
مزدوری گرفتن آنرا سزاوارست که مزدور باشند هم را مفت
بیاموزید و مفت دهید انچه مفت گرفته اید و وقتی که در شهری یا
در آمده باشند فرود آمده و پند مر ایشان را از انجیل و شفا بخشند به
بیماران ایشان را بروید که من شما را میفرستم همچو گوسفندان
میان گرگان این خبر میدهم به شما که شما را بسیار محنتها خواهند
رسانید چنانچه دشمنها گردند بمن به شما نیز عداوت خواهند
نمود اما هر صعوبتی که پیش آید بر دارید و تحمل کنید و در خدمت
و تعلیم دین بجان بکوشید که من امداد شما خواهم کرد و پاداش
فراوان خواهم داد اگر در یک شهر شما را قبول نکنند بدیگر
شهر بروید و وقت بر آمدن از انجا گرد و از کفشهای خود
بیفشانید که به یقین میگویم به شما که بسیار بعذاب خداوند
خواهند شد مترسید و نرم نکنید از اعتراف کردن بنام
من پیش مردم و از محنتها کشیدن بجهة من باکی که نیارند که
جزای ان به شما عظیم خواهد بود و بسیار چیزها امثال
این اند زندگی و بابت ان و باین ترتیب و را گرد اطراف
عالم منتشر میشدند و دین انجیل را تعلیم دادند اما بعد شما خود
بکسان خود بروید با طراف و جوانب آفاق و بیاموزید
دینی که شما آموخته ام و اگر قبول نکنند جنگ کنند و تاراج

وبید و اسیر سازید و بکشید ایشان را چنانچه عقوبت ید
پس اگر این مردم محمدی باین تهدیدها و ستمها بدین خود در آورند
آنها را که مغلوب خود ساخته اند یا میترسیدند که مغلوب چه جای
تعجب است زیرا که بسیار مردم از بیم جان از دین خود منکر میشوند
تعجب در نیست که مردم فقرا از اجنبی ناآشنا غریب به
نیروی ولایمی خاطرشان چندین بزرگان صاحب جاه
و دولت گشتند و حقیقت دین خود باثبات رسانند نوعی
که اکثر مردم از ادیان خود انتقال بدین ایشان نمایند و محنت
و ریاضت به تن خود رسانند بترک انواع لذات خصوصا
باکتفا نمودن بیک زن از آنانکه در نفس پرستی قبل ازین
بجان میکوشیدند این هدایت بجا آوردند و تعلیم دادند
دوازده حواریان حضرت عیسی چنانچه در قرآن شما نیز مذکور
است و شما هم انکار نمی آرید نیز بسنجیم که مردم چطور
قبول میکردند دین حضرت عیسی را چه امید ازین میداشتند
عالمیان چندان تسلی میشدند بکثرت معبودان و مذهب
خود که نه تنها اخراج میکردند بلکه ستلاق میزدند و بقتل
میرسانیدند کسانی را که تعلیم دین انجیل میدادند
چنانچه کردند بحواریان و رسولان ایشان که همگنان را
با نواع عقوبت کشتند بعضی ایشان را سر بریدند

بعضی را مصلوب کردند بعضی را شقه کردند بعضی را در زنده پا
پوست کشیدند چنانکه نزد فوج بعض مسیح مشهور بودند
و در تعلیم آن مبلوس شدند و مال ایشان به سهم گرفتند و از
منصب معزول میکردند و بتمام سختی شلاق میزدند و اخراج
میفرمودند و به محنتها و شدیده گرفتار میکردند و بدریا می
انداختند که در تلاطم امواج بمیرند و شیران را بدریدن
ایشان رها میکردند و بعضی را سنگسار می ساخته اند و بعضی
را در پیزه انداخته تا آتش سوخته و امثال این دیگر عقوبتها
سخت میرسانیده اند و اگر مرتبه این محنتها میرسانیدند بدران
به پیران و شیرخواران بزنان بجرم اینکه دین خود را گذاشته
بدین انجیل می آمدند در قیاس نمیگنجید و پایان ندارد و شیوه این
انواع عقوبتها که میرسانیدند با آنکه دین باطل را گذاشته
بدین درست و برحق انجیل می آمدند بی آنکه بر هیچکس
ترحم کنند نه ملاحظه ریش سفیدان کردند نه رحم بر طفلان
آوردند نه دریغ بر زنان پارسا و اصلا غور نکردند بی تحاشی
بر کرامید بدند که تابان کرده اند بجز کشتن و خراب
ساختن دیگر نمیکردند و مردم یقین میدانستند که همین
که دین انجیل قبول کردند بی آنکه دیگر گناه کرده باشند
البته اگر سپاهی است ماهیانه خود نخواهد یافت و اگر دختر

ست بکذا خدای بی تمیز شد و زن را شوهر بس حاکم میبود و تا
نکشند پسر بر دوست پدر کشته میکرد و الحاصل که بر همگنان
تحقیق و تشخیص شده بود که همین که کسی عیسوی شد بعد
از آن در دنیا حیات او و مال او حکم عدم دارد و نمیتواند فتح
وجه زندگانی کرد و باوجود ایقان این معنی ایمان با انجیل می
آورده اند و دین او را میگرفته اند و باشکار اعتراف و
اقرار آن میکرده اند و عزیز میداشتند لکن تمامی آن دین
خود از هر چه در تحت تصرف خود داشته اند و اهل عالم تا مدت
سیصد سال ملک بیشتر مدام مستعد و مسلح برای خصومت و
منازعت عیسویان می بودند تا که رفته رفته دین عیسی غالب
شد و در آفاق منتشر گشت و بسیار از مردم اقتدا و این
دین نمودند حتی که معاندان او هم اگر شما قصص متقدمان مطالعه
نمائید از کتب نصاری و غیره معلوم خواهد شد که صادق
القول مستقیم در آنچه مذکور شد بلکه قایل میشوید بدین که این
روش ترویج انجیل بهترین معجزات است اما اکنون بگویم
که دین شما چطور رواج یافت پیغمبر شما حکم فرمود که هر کس
که این دین را قبول نکند و اعتقاد به پیغمبری او ندارد باو
جنگ کنند و مال او را تاراج دهند و بکشند و اگر خراج
دهند بحال خود بگذارند و آنکه بدین او در آمد از این عفو تنها

هیچ باور رسانند این حکم است در سی پاره و هم به سوره برات
تا بدین حکم [illegible] دین فرقان را مسلم می نامند که بعد از
قبول آن جان ایشان از هلاک و مال از تلف و تاراج
سالم میماند پس تمیز کنند که چون مردم بسیار دوست از
خود اند و بمحافظت ذات و حیات خود بی نهایت مایل
باشند وقتی که خود را در زیر تیغ قاتل ببینند و بدانند که
خلاصی ایشان در همین است که قبول کنند دینی که مردی
غالب و قاتل و شمشیر گذار و سپهسالار تلقین میکند
چه عجب که گفته باشند که قبول میکنند آن دین را و در آن
در آمده باشند مع اهل عیال خود تا سلامتی و امان جان
و مال خود بیابند تعجب این بودی که مردم با وجود ازمودن
و برداشتن اینهمه عذاب و عقاب قبول نکردندی دین
فرقان را ملاحظه کنند درین که بسیار تامل کردنی و سنجیدنی است
و بعد از تامل خواهید یافت که بسیار سهل چیز است
اینکه مردم بسیار و بیشمار دین شما را قبول کرده اند
برین تقدیر بگزیند که چه مقدار بزرگ کار است که چندان
مردمانند در یونان زمین و مصر و ارمنستان و دیگر
ملکها که با وجود چندین تعدیها و ستمها که بایشان میرسانند
عزیز میدارند زیستن بدین خود و شما را مقدار خراج

گذاری کردن حتی که فرزندان ایشان بزور و تعدی گشیده
میگیرند و محمدی میکنند و لشکری خود میسازند اقصد عیسویان را
کشیدن اینهمه شدائد آسان می پندارند ازین که دین شمارا
قبول نمایند چنین است دین شما که شنیده اند کی گفته شد
از عیسویان که بعد وعده کشته بودند بدست بت پرستان بجهت
اینکه میگرویده اند دین حضرت عیسی را و در پاسبانی دین خود
استقامت مینموده اند و در راه دین خود مستقل بوده اند
که جان و مال خود را دریغ نداشته اند نیک بسنجید و تامل کنید
که چه مقدار شهدا دارید که جهت گرویدن دین فرقان
و محافظت او از دست داده باشند جان و مال و عزت
خود را به اینه این طور کسان ناورانده بلی شهیدان شما
آنانند که کشته شدند در جنگها که به عیسویان و غیره میکردند
و مدعا ایشان ازین محاربه غالب شدن و قتل کردن
نه کشته شدن یا مغلوب گشتن در راه خدا پس اسم
شهادت بایشان هیچ مناسبت ندارد و نیز می باید
به امعان نظر ملاحظه فرمود که چسان تعلیم امور دین انجیل
می نمودند آن مردم که چندین ضعیف و نا آشنا بودند
بعد از استماع از ایشان تصدیق آن می نمودند مردم
که صاحب حسب و نسب بودند که قبل ازین در غایت

آنها

می پنداشتند معتقد و عامل بران بودن زیرا که استادان دین
ما ی آموخته اند که خدای واحد مطلق است وانکه چنین در ذات
یگانه است که در شخصت سگانه است که ما میگوییم پدر و پسر
و روح القدس وانکه حضرت عیسی خدای حقیقی است و پسر
خدا وانکه در صلیب در میان دزدان مرد وانکه واجب
است تایب شدن از گناهان خود و مدارا کردن و دوست
داشتن دشمن خود را و تقصیرات او را معاف داشتن
و قانع بودن یکمرد بر یک زن وانکه تا مادام که آن زن زنده
بود بهیچ نوع نمیتوانند که بدیگر زن کدخدا شود و مثل این چیزها
که در فهمیدن و در عمل آوردن خیلی مشکل اند و با وجود انکه احکام
دین ما این چنین بلند و دشوار اند انچنان اهل عالم را خاطرنشان
کرده اند که تمام یقین بدل و جان اعتقاد آورده اند و باور داشته
وانچنان مستقل بوده اند بران که بجهت نگاهبانی آن جان
خود را فدا میکرده اند مردم صاحب عالم و اهل دولت
و بزرگ و نیز مردان و زنان از صغیر و کبیر و جوان و پیر
و بسیار دختران بودند که ترک میکردند کدخدائی ماندگانه
را بلکه از زندگانی خود محروم میشدند از برای انکه از دست
ندهند آن عزت را که این دین بیاموزند و تا بخاطر جمع و حضور
دل به عبادت خدا مشغول باشند وازین قسم مردم اگر

بشمارم هزاران هزار کس اند که در راه این دین جان خود را
فدا کرده اند که بیاد شان در هر سال چند عید میکنیم هر اینه ممکن
و مقدور نیست که تعلیم چیزهای چندان دشوار فهم و اینقدر
مخالف بشریت و آن قدر که آنرا آورده اند در رواج داده
مردمان چندان ضعیف و ناتوان و غریب و ناآشنا پیش مردم
قادر و خود پرست و ایشان را قبول کرده اند و نگاه داشته
بچندان استقامت و استقلال چنانکه برای این دین حیات
خود را العوض نهایه بزرگ از دست داده اند ممکن نیست
که چنین دین معقول نبود و بر حق که بر همه چیز غالب است
و خدا که مالک و لهام روم است جانب او نباشد اما دین
شما از خدا همین می آموزد که آنرا هر عقل خوب تعقل تواند
کرد مثلا که خدا هست و یکیست و قادر و خالق و صاحب
و نیک و عادل و رحیم و امثال این و نیز رخصت میدهد
بر نی گرفتن چند زن که خود مطلوب مردم هست و دیگر
اگر چه ذی لبشان دین دارد همان درستست و تنها و
چیزها ظاهر است برای ارالتس هر زن پس چرا از هر
کس قبول نکند و به عمل نیاورد خصوصا که آنرا آموخته
باشند مردمان مظلوم و مغلوب از سپهسالاران و تیغ
گذاران که ایشان تهدید میکردند بقتل و خراج اگر

تصدیق آن نمایند و برای رهائی از چندین عقوبتهای سخت ایشان
چاره و گذاری نیستند مگر اعتراف باین دینی که ملقبین میکردند
مینماید که بی نهایت کمال دیده شد تفاوتی که در عیسی و محمد است
و قدر و منزلتی که انجیل راهست عند الله نسبت به قرآن
و نیز معلوم شد که خیلی بعید از معقولیت است این سخن
که قرآن ناسخ انجیل است قطع نظر از همه چیز دیگر از احکام
و ارکان همین تفاوت که در میان عیسی و محمد لابد بود تا
هیچ کس اعتقاد نکند برین که محمد آمده است و دینی که ملتی
آورده که منسوخ کرده اند آن دین را که مسیح آورده بود
و بر امت آموخته هرآینه ملاحظه دران کرده هر کس خواهد
گفت که بایستی که محمد بدین خود پیش از حضرت عیسی فرستاده
خدائی آمدی بدین لوکه دین انجیل را منسوخ کند همچنین
بود که محمد نیامده است فرستاده خدا برتبه که آرنده دین
ربنده و ملک بخودی خود این مرتبه را گرفت تا باین منصب
پیغمبری خود را معتبر سازد و میترسم که چون سخن بدرازی
انجامیده است مبادا دلهای شما ازین گفت و گو
آزرده باشد که مرکز مقصود من این نبود همگی مدعای
اظهار حق است چنانچه قبل ازین مذکور شد اگرچه گفته اند
که حق تلخ است اما حدیث علک مجروح را مرهم است

ن صحیح را چنانچه شما ابداً ارسطو تلمیذ افلاطون بود و گاهی خلاف
آنچه استاد او گفته بود باثبات میرسانید و تعلیم میکرد و
بنابرین مطعون مردم شد جواب داد که افلاطون دوست
منست لیکن حق از او دوستتر الحال بسیار پسندیده مینماید مرا
که آنچه از استماع نمودیم زیرا که مفهوم میشود که بیغرض و
نفاق میگوئید چیزیکه معلوم دارید چنانچه گفته اند که درشتی
در امر حساب معیب نیست اما دل میباید که ملایم و نرم
باشد همچنان ظاهر میشود دل شما نسبت بما که بی هیچ توقع
فواید مدت طویل در صحبت مباحثه و مذاکره نمودید و دید
باعیدی به بینم آنچه که باقی مانده است یعنی آن نکته سوم
که بالا مذکور کرده ام که لازمه دین است و آن نوبت
معاونت ما که میدهید تا دین بهتر نگاه داشته شود و معمول
گردد اما برای تکرار این بیان حاجت دارم و درخواست
میکنم که چند روز منزوی شوم و کتب مطالعه نمایم که بی
مطالعه کتاب تدریس و قدرت بر گفتار میسر نمی آید
که بسند نیست مطالعه سابق بلکه واجب است مطالعه تازه
بدین جهت التماس نمودم که مرا چند روز مهلت بخشید
در دعا و ریاضتهای من و رفیقان درخواست کند ا
خواهم کرد برای شما که رضای مقدس خود را به

شما معلوم کند و توفیق دهد تا آنچه رضای اوست بجا آرید

حکیم انشاء الله این عنایت بمن کنید پس این را موقوف

کنیم تا وقتی که مدعای شما به حصول انجامد ملا نیز خاموش گفت

تم تم تم تم تم تم تم تم تم تم

تم تم تم تم تم تم تم

تم تم تم تم تم

تم تم تم

تم